

رمز عاشورا

درس بندگی از سیرت حسینی علیہ السلام

دکتر سید محمد کبیری مازنی

به اهتمام: سعید مقدس

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور: رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسینی علیه السلام
سید محمد بنی هاشمی، به اهتمام: سعید مقدّس.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۹۵-۴
موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوّم، ۴-۶۱ ق. واقعه کربلا، عاشورا.
شناسه افزوده: مقدّس، سعید
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ر ۸ ب ۹ / ۵ / ۴۱ BP
رده بندی دیویی: ۹۵۳۴ / ۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۱۷۶۴۳



شابک ۴-۲۹۵-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۴-۲۹۵-۵۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۹۵-۴ ISBN 978-964-539-295-4

رمز عاشورا

سید محمد بنی هاشمی
به اهتمام: سعید مقدّس
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۹۰
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶
چاپ: زنیق

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۳۶ ۱۸ ۷۷۵۲ (خط ۶)
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۰۲۱ ۳۳۵۶۶۸۰۱ (خط ۴) ۳۶ ۱۸ ۷۵۲ (خط ۶) (۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>
پست الکترونیک: info@monir.com

دیگر مراکز بخش: تبریز (صحیفه) ۵۵۵۱۸۴۸-۰۴۱۱ * اهواز (رشد) ۲۲۱۷۰۰۱-۰۶۱۱ * مشهد ۲۲۵۷۲۵۷-۰۵۱۱
شیراز (شاهچراغ) ۲۲۲۱۹۱۶-۰۷۱۱ * اصفهان (مهر قائم) ۲۲۲۱۹۹۵-۰۳۱۱ * دزفول (معراج) ۲۲۶۱۸۲۱-۰۶۴۱

۳۳۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ

مازوانہ خردسال سید الشہداء
علیہ السلام
کہ با دیدار سر بریدہ می پدر بہ شہادت رسید

از جانب

بزرگ سردار سالار شہیدان
جناب حبیب بن مطاہر اسدی رضوان اللہ علیہ

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
مدخل	۱۷
پرسش‌های مطرح در این بحث	۱۹
فصل اول: بزنگاه شکست تحلیل‌های بشری	۲۵
۱) ناهمخوانی حرکت سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> با حساب و کتاب‌های بشری	۲۵
۲) شایع بودن سرنوشت سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> در میان دوست و دشمن	۲۸
۱ - ۲) خبر امّ سلمه و ابن عباس	۲۸
۲ - ۲) با خبر بودن معاویه از سرنوشت امام حسین <small>علیه السلام</small> و پیش‌بینی وی برای یزید	۲۹
۱ - ۲ - ۲) از میان رفتن مخالفان جدّی جانشینی یزید توسط معاویه	۳۰
۲ - ۲ - ۲) سفارش معاویه به یزید درباره سه نفر	۳۲
۳ - ۲ - ۲) بی‌سیاستی و حماقت یزید	۳۴
۲ - ۳) خوف سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> از تعدّی بنی‌امیه	۳۷

- ۱ - ۳ - ۲) مطلوب بنی‌امیه: خون سیدالشهدا علیه السلام ۳۸
- ۲ - ۳ - ۲) تحلیل مرحوم علامه مجلسی رحمته الله درباره قصد بنی‌امیه ... ۴۰
- ۳ - ۳ - ۲) اضطرار سیدالشهدا علیه السلام به روایت مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمته الله ۴۱
- ۳) حرکت سیدالشهدا علیه السلام و تنزه از «سیاست ورزی» ۴۴
- ۱ - ۳) رد پیشنهادهای طرم‌ماح بن عدی ۴۴
- ۲ - ۳) تحلیلی بر شکل حرکت سیدالشهدا علیه السلام ۴۷
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل اول ۵۰

فصل دوم: صبغ‌های غیبی و الهی حرکت حسینی علیه السلام ۵۱

- ۱) علم الهی امام حسین به تفصیل جریان شهادتشان ۵۱
- ۱ - ۱) خبردادن امام حسین علیه السلام به ام سلمه ۵۲
- ۱ - ۲) اخبار امام حسین علیه السلام به اجنه ۵۳
- ۱ - ۳) تصریح مرحوم علامه مجلسی رحمته الله به علم امام علیه السلام ۵۴
- ۱ - ۴) علم ائمه علیهم السلام به زمان مرگ و تفصیل آن ۵۴
- ۱ - ۴ - ۱) تعلیم الهی بسته به خواست امام علیه السلام ۵۵
- ۲ - ۴ - ۱) مرگ آگاهی امام معصوم علیه السلام ۵۵
- ۳ - ۴ - ۱) مرگ آگاهی امام موسی بن جعفر علیه السلام ۵۶
- ۴ - ۴ - ۱) مرگ آگاهی امام زین العابدین علیه السلام ۵۷
- تلازم نداشتن علم امام به هنگام مرگ با «خودکشی» ۵۷
- ۲) پیمان الهی برای تن دادن به شهادت ۵۹
- ۱ - ۲) عهد الهی با ائمه هدی علیهم السلام ۶۰
- ۲ - ۲) عهد الهی با سیدالشهدا علیه السلام در عین نهی اشقیاء از تعدی ۶۱

۶۳ عهد الهی با امام زین العابدین و صادقین <small>علیهما السلام</small>
۶۵ تخییر امام <small>علیه السلام</small> در انتخاب شهادت
۶۵ ۱ - ۳) مختار بودن امام <small>علیه السلام</small> در پذیرش تقدیر الهی بر شهادتش
۷۱ ۲ - ۳) تخییر امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> در تن دادن به شهادت
۷۲ ۱ - ۲ - ۳) خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ
۷۳ ۲ - ۲ - ۳) دو روایت معارض و توضیح مرحوم علامه مجلسی <small>رحمته الله</small>
۷۵ ۳ - ۳) تخییر امام موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> در تن دادن به زندان و شهادت
۷۷ ۴ - ۳) عرض نصرت بر سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> و انتخاب لقاء الله
۸۲ ۵ - ۳) امر محتوم اختیاری
۸۴ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل دوم

۸۷ فصل سوم: مشیت الهی: کشته دیدن امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۷ ۱) مشیت الهی در حرکت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۷ ۱ - ۱) با خبر شدن امام حسین <small>علیه السلام</small> از مشیت الهی، در رؤیای صادق
۸۹ ۲ - ۱) معنای مشیت الهی بر شهادت امام <small>علیه السلام</small> و اسارت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۹۰ ۳ - ۱) امکان مشیت تکوینی الهی نسبت به امری
۹۰ در عین نهی تشریحی از آن
۹۴ ۴ - ۱) مشیت الهی نسبت به شهادت امام <small>علیه السلام</small> در عین نارضایی خدا از اشقیاء
۹۳ ۵ - ۱) بدا پذیری تقدیرات الهی پیش از عینیت خارجی آنها
۹۶ ۶ - ۱) معنای رضای الهی به «شهادت» سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>
۱۰۱ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل سوم

فصل چهارم: سیدالشهدا علیه السلام؛ قتیل بندگی خدا ۱۰۳

(۱) آثار و برکات خروج سیدالشهدا و لزوم خلط نشدن آن‌ها با علت ۱۰۳

۱ - ۱) اتمام حجّت و گزینش راه «سعادت» یا «شقاوت» از سوی مردم ۱۰۵

۱ - ۲) آزمون مردمان و پناه‌بخشی شیعیان ۱۰۷

۱ - ۳) نجات بندگان از جهالت ۱۱۱

۱ - ۴) فرار از بیعت با ذلّت ۱۱۳

۱ - ۴ - ۱) خواسته اشقیا از امام حسین علیه السلام: بیعت با ذلّت ۱۱۴

۱ - ۴ - ۲) بابی انت و امی! ۱۱۸

۱ - ۵) امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۰

(۲) نقش مؤثر معیارهای الهی در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام ۱۲۴

۱ - ۲) برخوردهای متفاوت امام علیه السلام با افراد مختلف ۱۲۶

۲ - ۲) تکلیف امام مانند ما نیست ۱۲۹

(۳) سز جانفشانی سرور و سالار شهیدان علیه السلام ۱۳۴

۱ - ۳) پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام: محبوب‌های بالذات خداوند ۱۳۴

۲ - ۳) بلایا و کم طاقتی ما ۱۳۵

۳ - ۳) تجلّی اوج بندگی خدا در سیره‌ی سیدالشهدا علیه السلام ۱۳۷

۴ - ۳) برخی از سختی‌های جانفرسای ابا عبدالله علیه السلام در روز عاشورا ۱۴۰

۵ - ۳) خدا راضی به رضای امام علیه السلام؛ امام علیه السلام طالب رضای خدا ۱۴۲

۶ - ۳) رضوان الهی: پاداش صبر سیدالشهدا علیه السلام ۱۴۳

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل چهارم ۱۴۵

فصل پنجم: رضی الله عنهم و رضوا عنه ۱۴۷

(۱) راضی شدن پیامبر و حضرت زهرا به قضای الهی درباره سیدالشهدا علیه السلام ۱۴۷

- ۱ - ۱) اعلام واقعه، قبل از تولد امام حسین علیه السلام ۱۴۸
- ۱ - ۱ - ۱) اخبار الهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام ۱۴۸
- ۱ - ۱ - ۲) کسب رضای نبوی و فاطمی با «قرار دادن نسل ائمه از سیدالشهدا علیه السلام» ۱۴۹
- ۱ - ۱ - ۳) غمزدگی حضرت زهرا علیها السلام در هنگام حمل امام حسین علیه السلام ۱۵۰
- ۱ - ۲) اعلام واقعه در دوران حمل امام حسین علیه السلام و پس از ولادت ایشان ۱۵۳
- ۱ - ۳) اعلام واقعه در هنگام خردسالی آن حضرت ۱۵۴
- ۱ - ۳ - ۱) نفرین نبوی صلی الله علیه و آله بر قاتلان امام حسین علیه السلام ۱۵۴
- ۱ - ۳ - ۲) یادکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از انصار امام حسین علیه السلام ۱۵۵
- ۱ - ۳ - ۳) گریه آسمانیان و زمینیان بر شهادت امام حسین علیه السلام ۱۵۶
- ۱ - ۳ - ۴) شهادت: بهترین مرگ ۱۵۸
- ۱ - ۳ - ۵) فضایل بی نظیر زوار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام ۱۶۰
- ۱ - ۳ - ۶) درجه خاص سیدالشهدا علیه السلام در عوض شهادت ایشان ۱۶۲
- ۱ - ۳ - ۷) شاخص ترین پاداش های الهی به سیدالشهدا علیه السلام ۱۶۴
- ۲) گوشه های از عبادات سیدالشهدا علیه السلام ۱۶۵
- ۲ - ۱) رضا و صبر ۱۶۵
- ۲ - ۲) حالات متضاد امام حسین علیه السلام در بی رضا و صبر ۱۷۰
- ۲ - ۳) انگیزه های گریه بر سیدالشهدا علیه السلام ۱۷۱
- جمع بندی و نتیجه گیری فصل پنجم ۱۷۴

مقدمه

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟

وقتی از سید و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام سخن می‌گوییم، دل‌های مؤمنان حالات مختلفی نسبت به ایشان پیدا می‌کند. از طرفی جاذبه‌ی محبت آن عزیز آرامش و قرار را از انسان می‌گیرد و از طرف دیگر احساس کوچکی و خضوع خاصی در برابر عظمت آن بزرگ بر شانه‌ی انسان سنگینی می‌کند. محرم که می‌رسد نام و یاد امام حسین علیه السلام همه‌ی قلب انسان را فرامی‌گیرد و خاطره‌ی مصیبت‌هایش شراره‌های سوز و گداز را در دل‌ها می‌افروزد.

سخن گفتن از ابعاد عظمت آن حضرت بسیار سخت است و کاوش در رمز و راز عاشورای او نیز به همان اندازه سخت. هر عاشورایی که می‌رسد سؤال‌ها و ابهام‌های همیشگی در ذهن‌ها قوت می‌گیرد:

- علت پیشامد کربلا چه بود؟

- چرا امام علیه السلام از بیعت با یزید امتناع ورزیدند؟ آیا به هدف خود رسیدند؟

- مگر امام علیه السلام بی وفایی کوفیان را نمی دانستند؟ پس چرا اصرار به رفتن خود و خانواده شان به کوفه داشتند؟

- آیا شهادت سیدالشهدا علیه السلام به مشیت الهی بود؟ و معنای صحیح آن چیست؟

- آیا اختیار امام علیه السلام در وقوع تقدیر الهی تأثیری داشت؟ چگونه؟

- حرکت امام علیه السلام به امر خدا چگونه با محاسبات عادی بشری سازگار است؟

- آیا از سخنان امام علیه السلام به افراد مختلف می توان به رمز و راز عاشورا پی برد؟

این ها نمونه هایی از پرسش هایی است که ذهن بسیاری از دوستان ارادتمند و سرور شهیدان را درگیر می کند. هر کس دوست دارد پاسخ درست آن ها را بداند، اما وقتی از پاسخ های داده شده قانع نمی شود، بر سر دو راهی قرار می گیرد: یا به بعضی از اعتقاداتش - که از کودکی با آن ها زندگی کرده مانند این که امام علیه السلام در حرکت به سوی کربلا از شهادت خود آگاه بوده اند - شک می کند و یا این که از خیر پیدا کردن جواب صحیح آن ها می گذرد تا لاقلاً آرامش روحی خود را حفظ نماید.

چگونه می توانیم به صحت پاسخ های داده شده اطمینان پیدا کنیم؟ اصولاً تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام چگونه ممکن است؟ آیا ضوابط و معیارهای حاکم بر زندگی ما شامل عملکرد پیشوایان معصوم ما هم می شود؟ آیا ائمه طاهرين علیهم السلام در همه ی وظایف و تکالیف

ما با ما مشترکند؟ علوم غیبی و الهی ایشان چه تأثیری در موضع‌گیری‌هایشان داشته است؟ آن‌چه خدا به‌طور خاص از آن‌ها خواسته و یا به اختیار خودشان گذاشته، شامل چه چیزهایی می‌شود؟ اگر پاسخ صحیح این پرسش‌ها را بدانیم، آن‌گاه می‌توانیم در مورد حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام که منجر به واقعه‌ی عاشورا شد، تحلیل صحیح و مطابق با واقع ارائه دهیم. در این نوشتار سعی شده سر نخ‌های این پاسخ‌ها ارائه شود. تفکیک جنبه‌ی الهی و بشری در امامان معصوم علیهم‌السلام و خلط نکردن احکام این دو جنبه بایکدیگر، نقش مهمی در معرفت صحیح نسبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام و تحلیل و تفسیر حرکت‌های ایشان دارد و این نکته مهم‌ترین محور در بحث فعلی است. با توجه عمیق به همین نکته روشن می‌شود که در حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام رمز و رازی نهفته که با علوم عادی بشری قابل کشف نیست. این جنبه از سیره‌ی ایشان را باید فقط تعبداً پذیرفت. اما مطالبی که خود حضرت در پاسخ به سؤالات و اعتراضات دیگران فرموده‌اند، هر کدام نشان‌گر حکمتی از حکمت‌های حرکت ایشان می‌باشد.

در کتاب حاضر تفصیل و توضیح همین مطالب آمده است که امیدواریم گامی در جهت تبیین این موضوع مهم و اساسی برداشته شده باشد. ما ادعا نمی‌کنیم که حق مطلب را ادا کرده‌ایم و علاقمندیم صاحب نظرانی که مبنای اصلی کتاب را می‌پذیرند، به تکمیل و رفع نقائص احتمالی آن بپردازند.

این مطالب ابتدا در طول دو ماه محرم و صفر سال ۱۴۳۲ قمری در

جمعی معتقد به مبانی امامت شیعی تدریس و سپس توسط یکی از افراد حاضر در آن جمع به طور کامل از نوار پیاده و ویرایش شده است. در مرحله‌ی سوم با همت جناب آقای سعید مقدس به صورت فعلی درآمده است. در متن کتاب، نحوه‌ی ارائه و لحن گفتاری آن حتی‌المقدور حفظ شده و اصلاحات عمدتاً در ترتیب و نوع تنظیم مباحث اعمال شده است.

خداوند را به حق و آبروی حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌خوانیم که این تلاش را از همه‌ی کسانی که در به ثمر رساندن آن سهم بوده‌اند، به فضل و کرمش بپذیرد و آن را وسیله‌ای برای تقرب بیشتر خوانندگان به آستان مقدس و ملکوتی آن محبوب دل‌ها قرار دهد.

این هدیه ناقابل را از جانب بزرگ سردار سالار شهیدان جناب حبیب‌بن مظاهر اسدی رضی الله عنه به پیشگاه نازدانه‌ی خردسالی که پس از تحمّل مصیبت‌های سخت در فراق، با وصال سر بریده‌ی پدر به شهادت رسید، تقدیم می‌کنیم به این امید که حضرت رقیه علیها السلام به پاس فداکاری‌ها و جانفشانی‌های آن سرلشکر فقیه، ما را در دنیا و آخرت نزد پدرش شفاعت نماید.

ایام ولادت امام رؤوف

ذی‌القعدة ۱۴۳۲

مهرماه ۱۳۹۰

سید محمد بنی‌هاشمی

مدخل

هدف از بحثی که در خصوص ماجرای عاشورا و حادثه‌ی کربلا آغاز می‌کنیم این است که بتوانیم با توجه به فرمایش‌های اهل بیت علیهم‌السلام به گوشه‌هایی از رمز و راز این حادثه دست یابیم. البته مقصود ما فقط کنجکاوی و ارائه تحلیل و توضیح درباره این واقعه نیست. بلکه غایت اصلی از این رهگذر، کسب رتبه‌های بالاتری از معرفت خداوند متعال و امام علیه‌السلام است.

در قضیه کربلا و مصیبتی که بر امت اسلام و مسلمانان وارد شد، اسراری نهفته است که اگر مقداری روشن گردد، انسان می‌فهمد تمام این جانفشانی‌ها و فداکاری‌هایی که سیدالشهدا علیه‌السلام و اصحاب ایشان کردند، نبوده جز به خاطر معرفت و بندگی خدا.

این بحث در واقع توضیح سیره‌ی کسانی است که خدا را به شایستگی شناخته‌اند «عرفوا الله حق معرفته»^۱. از خداوند کمک می‌خواهیم که توفیق دهد به این هدف برسیم و انشاءالله معرفت ما به سیدالشهدا علیه‌السلام،

و معرفت‌مان به خدا از این طریق بیشتر گردد و در صف «محبّین نمط اعلی» (بالا‌ترین رتبه محبّان آن حضرت) قرار بگیریم؛ آن محبّانی که امام صادق علیه السلام درباره‌شان فرموده‌اند:

أَحْبُونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ.

ما را در پنهان و آشکار دوست می‌دارند.

صدر ویژگی‌های ایشان و محور آن، این است که «حقّ معرفت خدا» را دارا هستند.^۱

در تاریخ دو مقطع وجود دارد که واقعاً بسیار پر رمز و راز است: یکی مقطع غیبت امام عصر علیه السلام است که ما هم اکنون در آنیم. این مقطع بسیار پیچیده و پر رمز و راز است. در باره آن تحلیل‌های زیاد و عمدتاً نادرستی صورت گرفته است و انسان هر بار بایک نظریه‌ی نو در این باره مواجه می‌شود که نشان می‌دهد چه قدر هضم قضیه غیبت امام عصر علیه السلام سنگین است.

دیگری مقطع پایانی زندگی سیدالشهدا علیه السلام است، آن زمان که از مدینه حرکت کردند و سفر شگفت آور خود را شروع نمودند، تا روز عاشورای همان سال که بیش از پنج ماه به طول انجامید. در این باره نیز تحلیل‌های فراوانی ارائه شده و کتاب‌های بسیاری نگاشته شده است. اسراری که در این جانهفته، حیرت‌انگیز است و امتحانی که خود سیدالشهدا علیه السلام در پیشگاه خدا دادند بسیار امتحان عجیبی بوده و مقامی که ایشان به خاطر موقّیّت و سربلندی در این امتحان نزد خداوند پیدا کرده‌اند از حدّ ادراک ما فراتر است.

پرسش‌های مطرح در این بحث

مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این حرکت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ مطرح بوده و هست عبارتند از:

اول: چرا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ با یزید بیعت نکردند؟

در صورتی که پاسخ داده شود: «یزید بدعت‌گذار بود و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده بود»، می‌توان گفت معاویه هم همین‌طور بوده است. او ۲۰ سال بعد از صلح با امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده بود. امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، هر کدام ده سال و مجموعاً بیست سال - در زمان امامتشان با معاویه هم عصر بودند. و سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ - مانند برادرشان - در برابر معاویه‌ی بدعت‌گذار سکوت فرمودند.

دوم: آیا یزید خطرناک‌تر از معاویه بود؟ چه تفاوت‌هایی بین

معاویه و یزید وجود داشت؟

اگر تسلیم ولایت امر مسلمین^۱ به معاویه و دست دادن با او اشکال نداشت، چرا سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همین‌رویکرد را در برابر یزید اتخاذ نکردند؟ نیز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، در زمان آن سه خلیفه بالآخره با آنها بیعت نمودند. اما امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر یزید حاضر به این کار

۱ - این تعبیر در خود صلح‌نامه آمده است که امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ ولایت امر مسلمین را به شرط عمل بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره‌ی خلفای صالح به معاویه سپردند. به بخشی از متن صلح‌نامه بنگرید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ صَلَّحَهُ عَلَيَّ أَنْ يُسَلِّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةَ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ (بحار الأنوار، ص ۴۴، ص ۶۵)

نشدند. مگر یزید چه تفاوتی با معاویه داشت؟

در تاریخ آمده است که معاویه پس از صلحش با امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هر دو بزرگوار را به شام احضار کرد. و این بزرگواران نیز پذیرفتند. معاویه از ایشان خواست بیعت کنند. ایشان نیز در حضور مردم با معاویه بیعت کردند.^۱ همین امام حسین علیه السلام که در آن جا بیعت کردند چرا پس از آن بیعت با یزید را نپذیرفتند؟ آیا به این دلیل که معاویه آدم زیرک و سیاسی بوده است؟ آیا به این علت بود که با معاویه بیعت کردند اما با یزید بیعت نکردند؟ یعنی یزید خطرناک تر از معاویه بوده است؟

جواب این سؤال، ساده نیست. بستگی به این دارد که خطرناک تر بودن را به چه بدانیم؟ آیا خطرناک تر بودن یزید، به خاطر تظاهر او به فسق بود؟ بدین خاطر بود که علنی شرب خمر می کرد، علنی حرام های الهی را مرتکب می شد و معاویه این چنین نبود؟ ممکن است کسی بگوید مکر و حیل های معاویه خطرناک تر از این روش یزید بوده است. چون او با همان دغل کاری و فریبکاری اش دین را از درون خالی می کرده است. این حرف درست است یا غلط؟ آیا می شود آن را پذیرفت یا نمی شود پذیرفت؟

سؤم: آیا امام حسین علیه السلام - صرف نظر از بیعت خواستن یزید از ایشان - قیام کردند؟

برخی معتقدند اگر یزید از امام حسین علیه السلام بیعت نمی خواست باز

هم ایشان قیام می‌کرد:

حتّی اگر یزید از آن حضرت تقاضای بیعت نمی‌کرد و متعرّض ایشان نمی‌شد و بلکه به فرماندار خود در مدینه دستور تجلیل و تکریم آن جناب را می‌داد و حتّی قسمتی از مملکت پهناور اسلامی آن روز را که متشکل از کشورهای مصر و شام و عراق و ایران و حجاز و روم و یمن بود به آن حضرت واگذار می‌کرد و مثلاً می‌گفت استان عراق یا حجاز یا ایران تحت سیطره‌ی شما باشد و شما کاری به کار من در مناطق دیگر حکومتی نداشته باشید و فرضاً کوفیان نیز از ایشان دعوتی نکرده بودند، آیا در این صورت آن حضرت باز هم در مدینه ساکت می‌نشست؟ و به زندگی مرّقه و آرام خویش ادامه می‌داد و یزید را وا می‌گذاشت که به حکومت نا مشروع خود در هتک حرمت اسلام و قرآن و ظلم و ستم بر مسلمانان در ترویج فساد و فحشا در بلاد اسلامی ادامه دهد؟ این چنین رفتاری از آن حضرت هرگز متصور نیست. بلکه وقتی می‌دید معروف، متروک است و منکر رایج، باز احساس تکلیف می‌کرد.

چنین تحلیلی تا چه حد مقرون به صواب و منطبق بر واقعیّات تاریخی و تبیین‌های روایی است؟ طبق این چنین تحلیلی، انگیزه اصلی امام حسین علیه السلام همان امر به معروف و نهی از منکر است. در فرمایش‌های خود سیدالشّهدا علیه السلام هست که:

إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا؛ وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ وَأُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَابِي

علی بن ابی طالب...^۱

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امت جدم به پا خاستم، و اکنون می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب راه بروم.

تعبیر «قیام» در همین جا به کار می‌رود.

باید دید به کار بردن خود این تعبیر بر چه فرضیه و اساسی است؟ به چه معنا می‌توانیم بگوییم حضرت قیام کردند؟ خصوصاً اگر یزید بیعت نمی‌خواست آیا باز هم حضرت قیام می‌کردند؟ یا نمی‌توانیم این را بگوییم؟ بستگی به این دارد که نظریه‌ی ما چه باشد.

چهارم: آیا دعوت کوفیان تأثیری در حرکت سیدالشهدا علیه السلام از

مکه داشت؟ و آیا پاسخ به این دعوت بر امام علیه السلام واجب بود؟

برخی قائلند که همین دعوت کوفیان باعث شد امام حسین علیه السلام به سمت کوفه بروند. یعنی اگر آن‌ها دعوت نکرده بودند حضرت هم این کار را نمی‌کردند. اما بعد از دعوت آن‌ها، اگر حضرت جواب نمی‌دادند، شرعاً در پیشگاه خدا مسؤول بودند. اینان معتقدند که تا قبل از این دعوت، حجّت بر حضرت تمام نبوده است اما بعد از دعوت آن‌ها، حجّت بر ایشان تمام شده و «باید» به سمت کوفه می‌رفته‌اند.

پنجم: آیا امام علیه السلام این بی‌وفایی کوفیان نسبت به خودشان را

می‌دانستند؟

پرسش این است که به چه دلیل امام علیه السلام به اطلاعاتی که دیگران به ایشان می دادند ترتیب اثر نمی دادند؟ افرادی مثل عبدالله بن عمر یا محمد بن حنفیه و ابن عباس، حضرت را نصیحت می کردند که «مگر شما کوفیان را نمی شناسید؟ این ها با برادر و پدرتان چنان کردند. باز هم شما به کوفیان امید بسته اید؟!»

آیا امام حسین علیه السلام به اندازه ابن عباس و ابن عمر از اوضاع اطلاع نداشتند و کوفیان را نمی شناختند؟ با وجود این زمینه ها و نصایح، حرکتشان به سمت کوفه، کار موجهی بود؟ حساب کردن روی آن نامه ها کاری منطقی و عقلایی بود؟ آیا ایشان این را تشخیص نمی دادند؟ اگر بخواهیم تنها یک توجیه ظاهری بکنیم، باید بگوییم به نظر نمی آید که امام علیه السلام می توانستند روی کوفیان حسابی باز کنند. اما در عین حال می بینیم که ایشان جناب مسلم را فرستادند. جناب مسلم هم در آن جا رفت و بیعت گرفت و به امام علیه السلام پاسخ داد: «بیاید که هجده هزار نفر از مردم بیعت کرده اند»^۱. واقعیت چه بوده؟ در واقع امر چه قدر می توان جواب مثبت به کوفیان را، انگیزه ی حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه دانست؟

ششم: وقتی بی وفایی کوفیان ظاهر شد چرا امام علیه السلام قبل از رسیدن به کربلا بازنگشتند؟

در جریان حرکت به کوفه، وقتی خبر شهادت حضرت مسلم بن عقیل آمد، حضرت پرسیدند: حال چه کنیم؟ فرزندان مسلم گفتند:

«باید ادامه دهیم». حضرت هم فرمودند: «ادامه می‌دهیم»^۱. یعنی برنگشتند. در حالی که آن جا هنوز حُرّ به حضرت نرسیده و ایشان را مجبور نکرده بود که فرود آیند و بمانند. چطور شد که حضرت برنگشتند؟ اگر واقعاً قصد بازگشت داشتند چرا همان جا برنگشتند؟ در روز عاشورا و در خود صحرای کربلا، خود ایشان به اشقیا فرمودند: «بگذارید من بروم، به مأمنی می‌روم و شما و می‌گذارم»^۲. اگر واقعاً می‌خواستند به نقاط دور دست بروند، چرا قبل از این که گرفتار اشقیا شوند نرفتند؟ چرا قبل از این که وارد کربلا شوند، نرفتند؟ چرا با این که می‌دانستند اگر بیایند گرفتار می‌شوند - و این را از روی همان حساب‌های ظاهری هم می‌شد فهمید چه رسد بر اساس علم امامت - باز آمدند و بعد خود شهید و خانواده‌شان اسیر شدند؟

این‌ها سوالاتی است که در لایه بیرونی و ظاهری این بحث، به ذهن می‌رسد. در این نوشتار برای یافتن پاسخ به پرسش‌های فوق تلاش می‌کنیم.

۱ - الارشاد، ج ۲، ص ۷۵، راوی می‌گوید: ... فنظر إلى بنی عقیل فقال ما ترون فقد قتل مسلم فقالوا والله لا نرجع حتى نصیب ثأرنا أو نذوق ما ذاق فأقبل علينا الحسين عليه السلام وقال لا خير في العيش بعد هؤلاء فعملمنا أنه قد عزم رأيه على المسير...

۲ - در روز عاشورا فرمودند: اذ کرهتمونی فدعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الارض (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۵)

فصل ۱

بزنگاه شکست تحلیل‌های بشری

(۱) ناهمخوانی حرکت سیدالشهدا علیه السلام

با حساب و کتاب‌های بشری

چنان‌که در مدخل بحث گفته شد یکی از مؤلفه‌های مهم در تحلیل حرکت سیدالشهدا علیه السلام مسأله‌ی «دعوت کوفیان» است. برخی حکم کرده‌اند که وقتی به حسب ظاهر بیش‌تر از بیست هزار نفر از آنان با مسلم بن عقیل بیعت کردند و دوازده هزار نامه از طرف کوفیان به سوی امام علیه السلام سرازیر شد، امام حسین علیه السلام «مکلف» بودند که دعوتشان را اجابت نمایند. استدلال این دسته آن است که چون امام علیه السلام مورد خطاب نامه‌های اهل کوفه قرار گرفته و آن‌ها ایشان را به کوفه دعوت نمودند، در پاسخ به آن‌ها راهی کوفه شدند. لذا اگر امام حسین علیه السلام به درخواست اهل کوفه پاسخ نمی‌دادند در پیشگاه خدا حجّتی نداشتند و بلکه اهل کوفه بر ایشان حجّت پیدا می‌کردند. به تعبیر دیگر، حجّت بر ایشان تمام بود و می‌بایست به این همه درخواست، پاسخ عملی و

جواب مثبت می دادند.

اما این ادعا و استدلال، محلّ تأمل است چون:

أولاً:

سابقه و شیوهی برخورد کوفیان و بی وفایی آنها با امیر مؤمنان علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام امر پوشیده‌ای نبود و درخواست آنها از حضرت می توانست با این پاسخ مواجه شود که: «شما مردم قابل اعتمادی نیستید». به عنوان شاهدی بر این نکته، می توان روایت مواجهه‌ی محمد بن حنفیه با سیدالشهدا علیه السلام را از نظر گذراند. این مواجهه مربوط به شبی است که قرار بود فردایش امام حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه خارج شوند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

در آن شب محمد حنفیه خدمت حضرت رسید و این گونه برای آن حضرت خیرخواهی کرد:

برادر! می دانید که غدر و خیانت کوفیان نسبت به پدر و برادرتان چگونه بود. می ترسم همان بلایی که بر سر پدر و برادرتان آوردند بر سر شما هم بیاورند. اگر قبول دارید و نظرتان مستقر می شود که در حرم و مکه بمانید، عزیزترین کسی که در حرم باشد شما باشید. (شخصیت شما به گونه‌ای است که در حرم متعرض شما نمی شوند).^۱

با توجه به چنین سابقه‌ای همه‌ی افراد آگاه در آن زمان می دانستند و نصیحت می کردند که امام علیه السلام به کوفه نروند و معلوم بود که نمی شود

روی کوفیان حساب کرد. به عنوان مثال عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، آن حضرت را از حرکت به سمت عراق باز داشتند.^۱ اینان می‌فهمیدند که این مسیر، مسیری نیست که امام علیه السلام در پایان آن جان سالم به در برند. حال سؤال اساسی این است که: «با وجود وضوح این مطلب آیا خطر هم‌چنان از امام علیه السلام مخفی بود؟»

امام حسین علیه السلام صرفاً با اتکا علوم عادی هم بدین امر دست می‌یافتند، چه رسد به علم غیب. این‌ها که افرادی عادی بودند با ملاحظه‌ی مجموع شرایط به این تحلیل می‌رسیدند که این حرکت به شهادت می‌انجامد. امام حسین علیه السلام دست کم در علوم عادی کمتر از این‌ها نبودند و یقیناً از سرنوشت کار آگاه بودند ولی با این وجود پا از راه پس نکشیدند.

ثانیاً:

در میانه راه با وجود این‌که ورق برگشته و جناب مسلم کشته شده بود، و هنوز هم خُرّ با امام حسین علیه السلام برخورد نکرده بود، دیگر به حساب ظاهر، رفتن به سوی کوفه موجه نبود. اگر امام علیه السلام از همین نقطه باز می‌گشتند و دعوت کوفیان را اجابت نمی‌کردند، حجت از سوی حضرت بر ایشان تمام بود. ایشان می‌توانستند علیه کوفیان احتجاج کنند و بفرمایند: «با وجود سابقه‌ی سوئی که در برخورد با پدر و برادرم داشتید اما من این سابقه را نادیده گرفتم و دعوتتان را اجابت کردم. حال که در حقّ سفیر من بی‌وفایی کردید و او را تنها گذاشتید دیگر معلوم است که با خود من هم وفادار نخواهید بود.» ولی در عین

حال به حرکت خود ادامه دادند.

می‌شد که حضرت در پی رسیدن خبر شهادت جناب مسلم به یک طرف دیگر، مثلاً به طرف یمن بروند. و اصلاً می‌توانستند دور شوند. اما برعکس به مرکز پیمان شکنی و نیرنگ و دورویی نزدیک شدند. رفتن حضرت به سمت کوفه به معنای رفتن به لانه‌ی زنبور بود. با این تفصیل نمی‌توانیم حکم کنیم که اگر حضرت در ظاهر جواب مثبت به نامه‌های کوفیان نمی‌دادند حجت الهی بر آن‌ها تمام نمی‌شد. با آن همه سستی‌ها و عهد شکنی‌های پیشین، حجت بر آن‌ها تمام شده بود. حداقل فرستادن مسلم و شهادت او، حجت را بر کوفیان تمام کرده بود و اگر غرض آن حضرت اتمام حجت بر کوفیان بود حداقل وقتی حضرت خبر شهادت مسلم را شنیدند، باید مسیرشان را کج می‌کردند ولی چنین نکردند. براستی چرا چنین نکردند؟

(۲) شایع بودن سرنوشت سیدالشهدا علیه السلام در میان دوست و دشمن

۱ - ۲) خبر ام سلمه و ابن عباس

توجه به این نکته ضروری است که آن حضرت از این‌که به دست بنی امیه به شهادت می‌رسند کاملاً با خبر بودند. این آگاهی از یکسو به پیشگویی‌های نبوی صلی الله علیه و آله و سلم باز می‌گشت. به عنوان نمونه در اثبات الوصیه آمده است:

بعد از این‌که اهل کوفه با امام حسین علیه السلام مکاتبه کردند وقتی حضرت عزم نمودند که به سمت عراق روند، مسلم بن عقیل را به سوی آن‌ها فرستادند [که جلو رود و شرایط را بسنجد] اما در مورد

ایشان، شد آن‌چه شد. (ابتدا با مسلم بیعت کرده و بعد هم بیعت شکنی نمودند) [با این وجود] حضرت اراده کردند که خارج شوند؛ در این زمان امّ سلمه پیکری به سوی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد که: «ای آقای من! شما را به خدا از این جا خارج نشوید». حضرت فرمودند: «چرا نروم؟» عرض کرد: «من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمودند: «فرزندم حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در عراق کشته می‌شود» و مقداری خاک در شیشه‌ای به من دادند و دستور فرمودند که آن را خوب حفظ کرده و مراقبت کنم.^۱

جناب امّ سلمه خیر شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بود. مطلب تا آن جا و ضوح داشت که ابن عباس می‌گوید «ما در باره‌ی این مطلب شک نداشتیم و این که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا به شهادت می‌رسد، نزد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خبر معروفی بود.»^۲ خبر آن قدر شایع شده بود که حتی پیش از خلافت یزید، معاویه هم از شهید شدن آن حضرت آگاهی داشت.

۲ - ۲) با خبر بودن معاویه از سرنوشت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

و پیش‌بینی وی برای یزید

ماجرای کشته شدن حضرت در نامه‌ی معاویه به یزید هم آمده است. این نامه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده و ایشان از پدر بزرگوار خود حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ و ایشان از امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل فرموده‌اند. در این

۱ - إثبات الوصیة، ص ۱۶۵.

۲ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۹.

نامه، معاویه به پسرش سفارش کرده است که «تو با حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درگیر نشو».

۱- ۲- ۲) از میان رفتن مخالفان جدی جانشینی یزید توسط معاویه

امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمایند:

لَمَّا حَضَرَتْ مُعَاوِيَةَ الْوَفَاةَ دَعَا ابْنَهُ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ - فَاجْلَسَهُ
بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ ذَلَلْتُ لَكَ الرَّقَابَ
الصَّعَابَ...^۱

وقتی که موقع وفات معاویه رسید پسرش یزید را صدا کرد و او را روبه روی خود نشاند و گفت: پسر من! من همه‌ی گردن‌های سرسخت را برای تو ذلیل کردم.

خیلی‌ها زیر بار ولایت عهدی یزید نمی رفتند. اما معاویه، هم با سیاست و هم با قدرت، به گونه‌ای عمل کرد که توانست این را در زمان حیاتش جا بیاورد. او برای این کار افراد مهمی را از سر راه برداشت که اولین ایشان امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. در صلح نامه‌ای که معاویه با امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ امضا کرده بودند شرط این بود که او بعد از خودش کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکند.^۲ وقتی خواست این کار را بکند، اوّل امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از سر راه برداشت و ایشان را با سمّ به قتل رساند. عایشه نیز بر سر تعیین جانشین با او مخالفت کرد. زمانی که معاویه به مدینه آمد و سخنرانی کرد، در همان جا عایشه به او اعتراض نمود و

۱ - امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۵۰ تا ۱۶۴؛ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۰.

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۵.

گفت: «معاویه! آیا بزرگان صحابه، برای فرزندان‌شان از مردم بیعت گرفتند؟» او گفت: «خیر». عایشه گفت: «پس تو در این کار به که اقتدا می‌کنی؟» معنی حرف او این بود که این کار معاویه یک بدعت است و خلفای قبل از وی این کار را نکرده‌اند. چون وجهه‌ی عایشه در مدینه و بین مردم بد نبود آبروی معاویه رفت، از منبر پایین آمد و به محل استقرار خود رفت.

در تاریخ نقل می‌کنند که عایشه تصمیم گرفت به نزد معاویه برود و او را نصیحت کند، اما معاویه که از او زیرک‌تر بود، دستور داد در مسیر راه او چاله‌ی بزرگی بکنند و روی چاله را بپوشانند. زمانی که عایشه می‌خواست از آن جا عبور کند با مرکب خود در چاله افتاد و مرد.^۱ یعنی عایشه را هم او کشت.

یکی دیگر از افراد مطرح در آن زمان، سعد بن ابی وقاص پدر عمر سعد بود. او فرمانده‌ی لشکر مسلمان‌ها بود که ایران را فتح کردند و به این فتح به دلیل اهمّیتش «فتح الفتوح» می‌گفتند. او را هم ترور کرد. نه این‌که علنی و آشکار او را به قتل برساند، بلکه به نحو مرموزی او را مسموم کرد و کشت.^۲ نیز بسیاری دیگر به همین سرنوشت دچار شدند و او به کسی رحم نکرد.

۱ - الإمامة والسياسة: ج ۱، ص ۲۰۶. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۴۵.

۲ - شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۴۹. مقاتل الطالبیین، ص ۸۱.

۲-۲-۲) سفارش معاویه به یزید درباره سه نفر

معاویه در ادامه‌ی نامه‌اش می‌نویسد:

أَمَا مِنْ أَسْوَءِ نَفَرٍ نَغْرَانِمُ كَمَا تَلَا شُكْرَانَهُ بَا تُو مَخَالَفَتِ مِی كَنْتُمْ.
 یکی عبدالله بن عمر بن خطاب است. دیگری عبدالله بن زبیر و
 سومی حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ. اما عبدالله بن عمر، او با تو همراه
 است [از او نگران نباش. او نان به نرخ روز خور است] پس ملازم
 او باش و او را رها نکن. [در صورتی که مخالفت کرد اگر به او
 رسیدگی کنی با تو همراهی می‌کند.] اما عبدالله بن زبیر، اگر
 دستت به او رسید تکه‌تکه‌اش کن. او همان طوری که شیر درنده
 اگر شکارش را پیدا کند به او حمله‌ور می‌شود، به تو حمله خواهد
 کرد. و چنان‌که روباه بر سگ سخت می‌گیرد [و قصد تهاجم به او
 را دارد] او با تو چنین می‌کند (او بسیار خشن و جنگ طلب
 است).

سپس می‌افزاید:

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - وَهُوَ مِنْ لَحْمِ
 رَسُولِ اللَّهِ وَدَمِهِ - وَقَدْ عَلِمْتُ لَا مَحَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ
 سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ - ثُمَّ يَخْدُلُونَهُ وَيُضَيِّعُونَهُ - فَإِنْ ظَفَرْتَ بِهِ
 فَأَعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنَزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا تُؤَاخِذْهُ
 بِفِعْلِهِ.^۱

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۵۱. نیز بنگرید به: أنساب الأشراف ج ۵،
 ص ۱۰۰، الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، ص ۴۴۱، الكامل، ج ۴، ص ۶.

اما حسین بن علی علیه السلام، تو بهره‌ی او را از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانی که او از گوشت و خون رسول خداست. (مواظب باش، او موقعیت ویژه‌ای دارد). من به یقین می‌دانم که اهل عراق او را به سوی خود بیرون کشیده و سپس خودشان هم او را خوار می‌کنند و از میان برمی‌دارند. اگر به او دست پیدا کردی حق و منزلت او را نزد رسول خدا بشناس و او را با عملش مؤاخذه مکن. (مبادا به او ضرری برسانی).

نامه‌هایی که کوفیان به سیدالشهدا علیه السلام نوشته بودند، در زمان معاویه هم بود و زیاد هم بود و سیدالشهدا علیه السلام در پاسخ آن‌ها فرموده بودند: «تا این مرد (معاویه) زنده است جوابی برای شما ندارم وقتی او هلاک شد، آن وقت نظر خود را به شما خواهم گفت». یعنی: «من از مدینه حرکت نمی‌کنم». همان‌هنگام هم کوفیان می‌گفتند: «بیا به سمت ما، ما تو را یاری کرده و حق شما را می‌گیریم». اما حضرت ده سال، همان روش امام مجتبی علیه السلام را ادامه دادند و هر چه آن‌ها نامه نوشتند، حضرت فرمودند: «ما بر همان عهد و پیمان خود با معاویه هستیم»^۱. معاویه هم با همان زرنگی که داشت می‌فهمید که جواب حضرت

۱ - طبق نقلی امام حسین علیه السلام به معاویه نوشتند: معاذ الله ان انقض عهداً عهدہ الیک اخی الحسن علیه السلام (موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۹، به نقل از مقتل ابی مخنف) نیز حضرت به تقاضای اهل کوفه برای قیام علیه معاویه چنین پاسخ دادند: إني لأرجو أن يكون رأي أخی رحمه الله فی الموادعة، و رأيی فی جهاد الظلمة رشدًا و سدادًا، فالصقوا بالأرض و أخفوا الشخص و اکتُموا الهوی و احترسوا من الأظاء ما دام ابن هند حیًا، فإن يحدث به حدث و أنا حیّ یا تکم رأيی إن شاء الله. (أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۲)

معنادار است. هم اهل عراق و هم معاویه، آن همه اخبار و پیش‌گویی‌های غیبی که «حسین بن علی علیه السلام به سمت عراق خواهد رفت و در آن جا به شهادت خواهد رسید» را شنیده بودند. لذاست که معاویه به یزید می‌گوید «من یقین دارم که اهل عراق ایشان را به سمت خود می‌کشاند و سپس او را خوار کرده و ضایع می‌کنند». به تعبیر ما، به یزید نصیحت می‌کند که «خودت را خراب نکن. نگذار خون حسین علیه السلام به نام تو تمام شود. خود اهل عراق این کار را خواهند کرد».^۱ این سفارش‌ها را برای چه کرد؟ نه برای این که می‌خواست از در رحمت و رقت با امام حسین علیه السلام وارد شود بلکه دلیلش همان سیاست او بود که نمی‌خواست این جنایت به نام یزید تمام شود.

۳-۲-۲) بی‌سیاستی و حماقت یزید

وقتی معاویه به هلاکت رسید و یزید روی کار آمد عمومی خود عتبه بن ابوسفیان را والی مدینه نمود. درحالی که مروان بن حکم والی مدینه بود. اما چون او شخصیتی تندخو و خشن داشت و، به دنبال بهانه

۱ - معاویه به یزید می‌نویسد:

«... اما حسین، شکی ندارم که او با تو بیعت نمی‌کند سپس به واسطه‌ی همان کسانی که پدر او را کشتند و برادرش را خوار کردند (اهل عراق) خدا تو را برای کشتن وی کفایت می‌کند...». (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۰۰) در نقل دیگری درباره‌ی نسبت اهل عراق با آن حضرت می‌نویسد: «... گمان ندارم که اهل عراق او را ترک گویند مگر اینکه او را [علیه تو] خارج کنند. پس اگر بر او قدرت یافتی از او بگذر...» (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲۳) نیز بنگرید به: (البدایة و النّهایة، ج ۸، ص ۱۱۵ و الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة، ص ۴۴۱)

می‌گشت تا دستش را به خون امام حسین علیه السلام آلوده کند، مروان را از استانداری مدینه برداشت و عتبه را جای او گذاشت. به این ترتیب در ابتدای کار به سفارش پدرش عمل کرد. بر خلاف مروان، عتبه فرد نرم و سیاستمداری بود. خود این‌که مروان را برداشت و عتبه را گذاشت معنا دار بود. یعنی تظاهر به این کرد که قصد ندارد با مخالفان خود با خشونت برخورد کند؛ بخصوص با سیدالشهدا علیه السلام.

سپس به عتبه مأموریت داد که از اهل مدینه بیعت بگیرد. پس از این، جریان بیعت گرفتن عتبه و مخالفت امام علیه السلام رخ می‌دهد. وقتی عتبه از حضرت بیعت با یزید را طلب کرد ایشان قاطعانه فرمودند:

يَا عْتَبَةُ قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ
 أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنَا وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا
 فَ نَطَقْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ
 إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ وَ لِدِ ابْنِ سَفِيَانَ وَ كَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتِ
 قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا.^۱

ای عتبه! دانستی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت و نشانه‌های حقیقیم که خداوند حقیقت را در قلب‌های ما به ودیعت گذارده و زبان ما را به گفتار [بر اساس] آن گشوده پس زبانمان به اذن خداوند عزوجلّ به گفتار می‌آید. و من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است» و من چگونه با خاندانی بیعت کنم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌شان چنین فرموده است؟

بعد از مخالفت امام حسین علیه السلام، عتبه در نامه‌ای خطاب به یزید نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، خطاب به بنده‌ی خدا یزید امیر مؤمنان، از جانب عتبه بن ابی سفیان، اما بعد، حسین بن علی علیه السلام [برای تو حق خلافت و بیعت قائل نیست. دستور بده درباره‌ی او چه کنیم؟ والسلام.

یزید این گونه پاسخ داد:

بعد از این که نامه‌ی من به تو رسید فوراً جواب آن را به من برسان و در آن بنویس که چه کسانی بیعت من را قبول کرده یا از اطاعت من خارج شده و بیعت را نپذیرفته‌اند (از سران قبائل و بزرگان و اشراف) ولی به همراه جواب، سر حسین بن علی را هم بفرست.^۱

در این جا یزید ملعون ناگهان تند شد، درست بر خلاف توصیه‌های معاویه، که سفارش کرده بود با حسین بن علی علیه السلام با تندی برخورد نکند. به نظر می‌رسد یزید در این قضیه عجله کرد. او سیاستمداری معاویه را نداشت. قطعاً مطلوب معاویه هم همین بود که امام حسین علیه السلام به قتل برسد اما طبق اقرار خودش به طور قطع می‌دانست که اهل عراق این کار را می‌کنند. اما یزید عجله کرد و خواست زودتر کار را تمام کند. این که رفتار خشن او از روی خامی و جوانی‌اش بوده یا تشنه قدرت بوده یا هر چیز دیگر، ما به علت آن کاری نداریم. مسلم این است که او تندروی کرد و بر خلاف نظر و مصلحت جویی پدرش عمل نمود.

خبر جواب تند یزید، به امام حسین علیه السلام رسید. و همین جا امام علیه السلام تصمیم گرفتند از حجاز بیرون آمده به سمت عراق حرکت کنند. ایشان در ابتدا به مکه تشریف بردند و چند ماه در آن جا اقامت نمودند. به سبب پناه آوردن ایشان به حرم امن الهی، یزید مجبور شد حفظ ظاهر کرده و نقشه‌ی کشتن امام علیه السلام را در مکه عملی نکند. اما در موسم حج، عمرو بن سعید بن العاص را امیرالحاج قرار داد. و امیرالحاج بودن، پوششی ظاهری بود برای این که او بر سرکار بیاید تا بتواند مأموریت اصلی‌اش را انجام دهد. مأموریت او این بود که امام علیه السلام را دستگیر کرده و به قتل برساند. یزید در آن سال ۳۰ نفر را برای انجام این مأموریت به مکه فرستاد.^۱

۳ - ۲) خوف سیدالشهدا علیه السلام از تعدی بنی‌امیه

چنان‌که رفت محمد بن حنفیه سیدالشهدا علیه السلام را نصیحت کرد که از رفتن سرباز زندقه آن حضرت در پاسخ به برادرشان به خطر ترور خود اشاره کردند و فرمودند:

۱ - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۹؛ در کتاب «مجموعه‌ی رسائل اعتقادی»، رساله‌ی حکمت و فلسفه‌ی شهادت امام حسین علیه السلام ص ۲۰۰، مرحوم مجلسی فرموده‌اند: «آن حضرت از احرام حج به عمره عدول نمود». اما در این جا کمی اختلاف نظر وجود دارد. از ظاهر روایات نتیجه نمی‌شود که حضرت از نیت حج به عمره عدول کرده باشند. بلکه نشان می‌دهد حضرت از اول نیت عمره‌ی مفرده داشته و قصد حج نکرده‌اند. ظاهر داستان این بود که ایشان در ایام حج به مکه رسیدند. اما به دلیل این‌که تا ایام حج در مکه ماندند مردم تصور کرده بودند که ایشان قصد دارند حج به جا آورند. ایشان همان روز هشتم که روز ترویبه باشد، از مکه بیرون آمدند.

يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ
الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ.^۱

برادر! می ترسم که یزیدبن معاویه مرا در حرم ترور کند. [و اگر
من را در این جا ترور کنند،] در این صورت حرمت این بیت به
خاطر من مباح شمرده می شود.

این نشان می دهد که اگر امام حسین علیه السلام در مکه می ماندند و یا به
سمت منی و عرفات می آمدند، قطعاً کشته می شدند. بنی امیه در حرم
قصد کشتن حضرت را داشتند و اگر حضرت بیرون هم نمی آمدند
همان جا ایشان را می کشتند. این طور نبود که بنی امیه به صرف بیعت
امام با یزید، دست بردار باشند بلکه بیعت خواستن را بهانه کرده بودند
که حضرت را به قتل برسانند.

۱- ۳- ۲) مطلوب بنی امیه: خون سیدالشهدا علیه السلام

از خود سیدالشهدا علیه السلام نقل شده که درباره بنی امیه فرمودند:

وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَأَذًا
فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدِلُّهُمْ.^۲

قسم به خدا اینان من را رها نمی کنند تا این خون [قلب من] را از
درونم بیرون بکشند. و هرگاه چنین کنند خداوند کسی را بر آنها
مسلط کند که خوارشان کند.

«خون بسته شده» را علقه گویند. و عجیب این است که حضرت از

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

قلب خودشان به «علقه» تعبیر فرموده‌اند. و این خیلی معنا دارد. از بس که قلب ایشان مصیبت زده بود! با این‌که هنوز فاجعه کربلا اتفاق نیفتاده بود تعبیرشان این است که «قلبم پر از خون است».

این هم عقاب دنیوی آنها بود که بعد از این‌که اهل کوفه سیدالشهدا علیه السلام را به قتل رساندند، خداوند به فاصله‌ی کمی بعد از مروان، حجاج بن یوسف ثقفی را به مدت بیست سال والی کوفه قرار داد و او این‌ها را خوار کرد.

بعد از حرکت از مکه به سمت کوفه، حضرت در منزل ثعلبیه بیتوته کردند. وقتی که صبح شد یکی از اهل کوفه به نام ابوهزه از دی، خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

یابن رسول الله چه باعث شد که شما از حرم خدا و حرم جدتان بیرون آمدید؟!

حضرت فرمودند:

وَيَحَاكَ أَبَا هِرَّةٍ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا
عَرَضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلُنِي الْفِتْنَةُ
الْبَاغِيَّةُ وَ لَيُلْبَسَنَّ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلَطَنَّ
عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ.^۱

وای بر تو اباهزه! بنی‌امیه مال مرا گرفتند، صبر کردم، آبرو و عرض مرا بردند، صبر کردم و [اما وقتی] خون مرا طلب کردند فرار کردم. قسم به خدا این گروه اهل بغی من را به قتل

می‌رسانند و به واسطه‌ی این کار خدا لباس ذلّت کامل بر آنها می‌پوشاند و شمشیر بُرنده‌ای بالای سر آنها می‌گذارد و کسی را بر این‌ها مسلط می‌کند که خوارشان کند.

حضرت با صراحت در این جا می‌فرماید که این‌ها به دنبال من هستند تا خون مرا بریزند. لذا بیعت خواستن برای آنها بهانه بود که خون حضرت را بریزند و حرکت حضرت از مکه و مدینه نشان می‌دهد که نمی‌خواستند بیعت کنند و نیز نمی‌خواستند جانشان به خطر افتد.

۲- ۳- ۲) تحلیل مرحوم علامه مجلسی رحمته‌الله در باره قصد بنی‌امیه

مرحوم مجلسی در این باره می‌فرماید:

در وقتی نرفتن [حضرت از مکه] فایده می‌کرد که آن حضرت در نرفتن، سالم بماند، و چنین نبود زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او ببرند یا به قتل آورند، چنان‌که مکرّر خود می‌فرمود: چون خواستند مرا بکشند گریختم؛ در وقتی که محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می‌کرد حضرت فرمود: ای برادر اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم، البته بنی‌امیه مرا به در می‌آوردند و به قتل می‌رسانند.

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمرو بن سعید بن العاص داد، و او را به امارت حاج مقرّر کرد و فرستاد که به هر حيله که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا به قتل آورد، و سی نفر از اکابر بنی‌امیه ملاحظین را برای این کار در آن سال فرستاد، به این سبب آن حضرت احرام حج را

به عمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه عراق شد... پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می‌شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود.^۱

۳-۳-۲) اضطرار سیدالشهدا علیه السلام

به روایت مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمته الله

همین مطلب را از «الخصائص الحسینیّه»^۲ شیخ جعفر شوشتری رحمته الله نقل می‌کنیم. این کتاب، بسیار کتاب عجیبی است. که نشان دهنده‌ی عمق معرفت نویسنده است. انسان وقتی در این کتاب غور می‌کند متوجه می‌شود ایشان چه عظمت و معرفتی داشته است. همان طور که اسم این کتاب نشان می‌دهد (الخصائص الحسینیّه) ایشان ویژگی‌های سیدالشهدا علیه السلام را بر شمرده است.

بیان‌شان این است:

حضرت سیدالشهدا علیه السلام به هر شکل ممکن در حفظ جان خود و عیالشان کوشیدند. اما برای ایشان میسر نشد. سرزمین‌ها را برایشان تنگ کردند. و هیچ جای آرامشی در روی زمین برای او قرار ندادند. یزید به عامل خود در مدینه نوشت که «سیدالشهدا علیه السلام را همان جا به قتل برسان». ایشان با ترس از مدینه خارج شدند در حالی که این آیه را می‌خواندند:

۱ - جلاء العیون، ص ۷۰۱.

۲ - الخصائص الحسینیّه، ص ۴۴ و ۴۵.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ.^۱

و از آن جا بیرون شد در حالی که ترسان و نگران بود گفت
«پروردگار من! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش».

سپس به مکه آمدند. اما آیا مکه برای ایشان امن بود؟ خیر، در آن جا هم عرصه را بر ایشان تنگ کردند. تصمیم داشتند ایشان را در همان حرم امن الهی (مکه) دستگیر یا ترور کنند. در حالی که ایشان محرم بودند. ایشان از احرام بیرون آمده و حجشان را ناتمام گذاشتند و از آن جا خارج شدند و برای ایشان در روی زمین هیچ مقرّی (محل قرار و آرامشی) نبود وقتی هم که جناب مسلم را فرستادند و از نقض بیعت کوفیان آگاه شدند امکان بازگشت برایشان نگذاشتند.

مرحوم شیخ در ادامه می فرماید:

با همه‌ی این حرفها اگر به فرض می گذاشتند برگردند به کجا برگردند؟ کجا می توانستند بروند؟ زمین با همه‌ی فراخی برای ایشان تنگ شده بود. مضطرّ و گرفتار و سرگردان شده بودند. چاره و مقرّی نداشتند. دلیل بر این مطلب فرمایش خود حضرت به برادرشان محمدبن حنفیه است، وقتی که ابن حنفیه گفت: به سمت یمن بروید به سمت بیابانها بروید، به سمت غارها بروید، حضرت فرمودند:

وَ اللَّهُ يَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَةَ مِنْ هَوَامِ الْأَرْضِ
لَأَسْتَخْرِجُونِي مِنْهُ حَتَّى يَقْتُلُونِي.^۲

۱ - قصص / ۲۱.

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹.

ای برادر به خدا اگر وارد سوراخ جنبنده‌ای از جانوران زمین شوم
باز این‌ها مرا از آن سوراخ در می‌آورند تا بکشند.

دلیل دیگر کلام ایشان به فرزدق است. وقتی که او در خارج مکه
با ایشان ملاقات کرد پرسید: یابن رسول الله! چرا شما عجله

کردید و حج به جا نیاوردید؟

فرمودند: لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخَذْتُ،^۱

اگر عجله نمی‌کردم مرا می‌گرفتند.

هم چنین قول حضرت به ابوهزه ازدی در ثعلبیه که:

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ

طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ.^۲

یا فرمودند:

وَ اللَّهُ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي.^۳

مرحوم شیخ جعفر سپس می‌فرماید:

این‌که قلبشان را به علقه تعبیر کرده‌اند اشاره به شدت

مصیبت حضرت است و این‌که قلب حضرت در آن حالت خون

بوده است. با این‌که اوّل کار بوده و هنوز به کربلا نرسیده بودند.

اگر ایشان به فرض با آن‌ها بیعت می‌کردند، باز هم آن‌ها ایشان را

می‌کشتند.

۱ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.

۲ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

۳) حرکت سیدالشهدا علیه السلام و تنزه از «سیاست ورزی»

۱ - ۳) ردّ پیشنهاد طرمّاح بن عدی

در عین عنایت به این اوضاع و احوال، قابل توجه است که سیدالشهدا علیه السلام کاملاً خارج از قواعد یک حرکت سیاسی معمول، در برابر تهدید دستگاه حاکم رفتار کردند. اگر امام حسین علیه السلام می خواستند سیاست ورزی کنند و به گونه ای حرکت نمایند که در برابر خطر بنی امیه یک جنگ پیروز دنیوی را رقم بزنند، این گونه حرکت نمی کردند. حداقل این بود که نصیحت کسی مانند طرمّاح را می پذیرفتند. چون به نظر می آید که پیشنهاد او برای رسیدن به هدف پیروزی، صحبت بدی نبود.

او به حضرت عرضه داشت:

یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هر ساعت که می گذرد بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود.

یابن رسول الله! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی «احبا» که منطقه سکونت قبیله ی ما «طّی» و دامنه ی

کوه‌های سر به فلک کشیده است حرکت کنیم زیرا این منطقه آن‌چنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیله‌ی ما در مقابل سلاطین «عسان» و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه‌ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت جغرافیایی، اگر شما ده‌روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیله‌ی «طی» سواره و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهد می‌کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله‌ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف و برنامه‌ی شما روشن گردد.

امام در پاسخ و پیشنهاد طرمّاح فرمودند:

جزاك الله و قومك خيراً اِنَّهٗ قد كان بيّناً و بينَ هؤلاء القوم
قول لسنّا تقدّرُ معه على الانصرافِ و لا ندرى علامَ تنصرفُ
بنا و بهمّ الامور في عاقبة.

خدا به تو و به افراد قبیله‌ات جزای خیر بدهد. در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا بینم عاقبت کار ما و آن‌ها به کجا بینجامد.

وقتی طرمّاح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه‌ای که برای فرزندانش تهیه کرده بود در کوفه به آنان برساند و هرچه سریع‌تر برای یاری امام به ایشان بپیوندد؛ امام نیز به او اجازه دادند.

طرمّاح با عجله به خانواده‌اش سر زد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام علیه السلام و یارانشان مطلع گردید.^۱ این ملاقات زمانی بوده که حضرت هنوز با حرّ رو به رو نشده بوده‌اند. حال اگر حضرت واقعاً می‌خواستند بجنگند، یا می‌خواستند خودشان را حفظ کنند پس چرا به سمت کوفه رفتند؟ واقعاً با حساب ظاهری، هرگونه حساب می‌کنیم می‌بینیم «به سمت کوفه رفتن» یعنی به «کام مرگ رفتن» و این را همه می‌دانستند.

حضرت می‌توانستند پس از شنیدن خبر شهادت مسلم برگردند. همان موقع که طرمّاح بن عدی پیشنهادش را مطرح می‌کند، هنوز مانعی در کار نبوده است. اگر حضرت می‌خواستند با بنی‌امیه بجنگند جا داشت روی حرف طرمّاح حساب کنند. قبیله‌ی طیّ که مثل اهل کوفه نبودند. او نیز با قاطعیت این ادعا را می‌کرد که «من بیست هزار جنگجو برای شما می‌آورم». امّا حضرت به او فرمودند: «ما با این اهل کوفه پیمانی داریم، باید برویم پیمانمان را ادا کنیم». البته درباره‌ی این پیمان هیچ توضیحی نفرمودند.

به نظر می‌آید به حساب ظاهر، اگر امام حسین علیه السلام می‌خواستند پیروز میدان سیاست شوند نباید به سمت کوفه می‌رفتند. پس معلوم است که سرّ دیگری در کار است.

حتّی آن عده که می‌خواهند توجیهی برای حرکت آن حضرت بیاورند، در این نکته توجیهی ندارند که چرا ایشان این همه زن و بچه با خود بردند؟ این را هیچ‌گونه نتوانسته‌اند توجیه کنند. کسی که بخواهد

حکومتی را تصاحب کند، یا کسی که می‌خواهد با یزید در بیفتد دیگر زن و بچه‌اش را به همراه نمی‌برد.

۲ - ۳) تحلیلی بر شکل حرکت سیدالشهدا علیه السلام

جریان در یک مرور کوتاه این است که:

امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون می‌روند و به مکه می‌آیند. دعوت‌های مردم کوفه می‌رسد که: «ما به تو ایمان داریم و از تو انتظار. ما به رهبری تو نیاز داریم و قدرت را به دست تو می‌سپاریم و در برابر غصب ظلم می‌ایستیم و از تو دفاع می‌کنیم. ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده.»

آن حضرت در مدینه اعلام می‌کنند که: «من به پیروی از سیره‌ی جدّ و پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می‌روم»^۱ و بعد که به مکه می‌آیند ششصد کیلومتر راه را علنی به همراه خانواده‌شان از مدینه تا مکه می‌پیمایند.

از جمله پیش از عزیمت به کوفه در نامه‌ای خطاب به بنی‌هاشم می‌نویسند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى
بَنِي هَاشِمٍ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَ مَنْ
تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ.^۲

به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی علیه السلام به

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲ - اللّهوف، ص ۶۶.

بنی‌هاشم: هر کس از شما به من ملحق شود به شهادت می‌رسد.
و هر کس جا بماند و به من ملحق نشود به پیروزی نمی‌رسد.
والسّلام
به قول معروف آب پاکی را روی دست همه می‌ریزند تا همه
تکلیفشان را بدانند که اگر بیایند شهید خواهند شد و اگر هم باقی بمانند،
فتوحی در کار نیست.

و رو به مردم چنین خطاب می‌کنند:

ستایش خدای راست و آن چه خدا بخواهد می‌شود و نیرویی جز
از خداوند نیست. درود خداوند بر پیغمبرش باد، مرگ بر فرزند
آدم مسلم است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان. چقدر
مشتاقم به دیدار گذشتگانم آن چنان که یعقوب را به دیدار یوسف
اشتیاق بود. مرا کشتارگاهی مقرر است که باید آن جا برسم، گویی
می‌بینم پیوندهای بدن مرا گرگان بیابان‌ها از هم جدا می‌کنند؛ در
سرزمینی میان نوایس و کربلا تا روده‌های خالی و انبان‌های
گرسنه را از پاره‌های تن من پر کنند... هر که می‌خواهد تا خون
دل خود را در راه ما نثار کند و آماده حرکت هست همراه ما کوچ
کند که من صبحگاه امشب کوچ خواهیم نمود.^۱

کسی که می‌خواهد قیام سیاسی بکند این گونه سخن نمی‌گوید.
می‌گوید: «می‌زنیم، می‌کشیم، پیروز می‌شویم. دشمن را نابود می‌کنیم».
پایگاه دور دستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده از امام عَلَيْهِ السَّلَام
دعوت می‌کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست گیرد.
ایشان هم رسماً اعلام می‌کنند که می‌روند. بعد هم اهل بیتشان را راه

می‌اندازند، آشکارا و اعلام شده، از شهری که در اختیار دشمن است (مدینه) خارج می‌شوند. ششصد کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شکل حرکت می‌کنند بعد به مکه‌ای می‌آیند که همه‌ی نمایندگان کشورهای اسلامی در آن جا جمع‌اند. باز اعلام می‌کنند که آهنگ کوفه دارند. بعد از غرب عربستان (مکه) راه می‌افتند و تمام قطر شرقی - غربی مملکت را به همین شکل طی می‌کنند تا به عراق (مرکز شورش) برسند.

کسی که می‌خواهد حرکت سیاسی کند این همه راه در بیابان بدون هیچ تجهیزاتی زن و بچه را راه می‌اندازد؟ اگر حتی یک فرد عادی سیاسی مخالف بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون مرز به نیروی انقلابی ضد رژیم برساند و با آنها در مبارزه شرکت کند به چه شکل و شرایطی خود را به آن جا می‌رساند؟ مسلماً نباید اعلام کند، نباید دعوت را علنی نسازد، باید هدفش را و حتی سفرش را مخفی نگاه دارد تا کسی متوجه آن نشود. باید پنهانی به آن سو فرار کند. و این بدیهی و طبیعی است. در غیر این صورت معلوم است دستگیرش می‌کنند، معلوم است نابودش می‌کنند.

امام حسین علیه السلام چنین کاری می‌کنند. به حکومت اعلام می‌کنند و به قدرت و همه‌ی نیروی حاکم و به همه‌ی مردم رسماً و علناً و با قاطعیت و صراحت می‌فرمایند:

«من بیعت نمی‌کنم. از این جا می‌روم و من به هجرت به سوی مرگ دست زده‌ام».

اگر امام حسین علیه السلام پنهانی و تنها از شهر بیرون می‌رفتند و خودشان را مخفیانه به قبایل می‌رساندند معلوم بود که به عنوان قیام علیه

حکومت دست به کار شده‌اند. اما شکل کاروانی که حرکت می‌دهند و شکل حرکتی که انتخاب می‌کنند نشان می‌دهد برای کار دیگری حرکت کرده‌اند.

این همان نقطه‌ای است که تحلیل‌های بشری به بن بست می‌رسد و معلوم می‌شود پای حساب و کتابی فراتر از حساب‌های بشری در میان بوده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل اول

امام حسین علیه السلام با توجه به اوضاع جاری جامعه و نیز تأکید خیرخواهان، روی حساب ظاهری به روشنی از عهدشکن و خیانتکار بودن اهل کوفه باخبر بودند. به علاوه مسأله‌ی شهادت ایشان امری شایع میان اهل بیت علیهم السلام و حتی دشمنان ایشان بود و البته خطر ترور ایشان و رویکرد تهاجمی بنی‌امیه به وضوح از سوی آن حضرت احساس می‌شد. در چنین شرایطی به جای آن‌که حضرت به سمت جای دور دستی کوچ کنند یا آن‌که پیشنهاد مناسب طرمّاح را بپذیرند به سمت مرکز خطر نزدیک می‌شوند؛ آن‌هم نه تنها و مخفیانه بلکه همراه خانواده و آشکارا. و البته قضیه وقتی پیچیده‌تر می‌شود که بدانیم پس از رسیدن خبر شهادت مسلم، حضرت هم‌چنان حرکت به سمت کوفه را ادامه می‌دهند. این‌ها نشان می‌دهد که حرکت حضرت نه به قصد به دست آوردن پیروزی در میدان سیاست بوده و نه لزومی داشته که به هدف اتمام حجّت به سمت کوفه حرکت کنند. به این ترتیب باید برای این حرکت علّتی دیگر جستجو کرد که فراتر از حساب و کتاب‌های عادی و بشری خواهد بود.

فصل ۲

صبغهی غیبی و الهی حرکت حسینی علیه السلام

۱) علم الهی امام حسین به تفصیل جریان شهادتشان

آنچه تاکنون بیان شد طبق معیارهای عادی بشری و صرف نظر از بُعد امامت و علم غیب امام بود. اما در پشت صحنه خبرهای دیگر هم بوده است. طبق روایات معتبر امام حسین علیه السلام به علم الهی و غیبی خود که از جانب خدا موهبت شده بود از تفصیل جریان شهادت خود و زمان و مکان آن مطلع بودند. تحلیل گرانی که این مؤلفه‌ی مهم را نادانسته یا غرض ورزانه نادیده گرفته‌اند در تبیین‌های خود به شدت دچار انحراف شده و واقعیات بسیاری را زیر پا نهاده‌اند. از این رو برای آن‌که نسبت به حرکت سیدالشهدا علیه السلام معرفت صحیحی پیدا کنیم در این فصل قدری پیرامون این مؤلفه و حواشی آن بحث می‌کنیم.

۱ - ۱) خبر دادن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به امّ سلمه

پیشتر دیدیم که جناب امّ سلمه بر اساس پیشگویی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگران امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بود و خواست ایشان را از حرکت باز دارد. آن حضرت در پاسخ به امّ سلمه پیغام دادند:

وَاللّٰهِ يَا اُمَّهُ اِنِّي لَمَمْتُوْلٌ لَا مَحَالَةَ فَاَيْنَ الْمَفْرُ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ
 الْمَقْدُوْر؟ مَا مِنْ الْمَوْتِ بَدٌّ وَاِنِّي لَا اَعْرِفُ الْيَوْمَ وَالسَّاعَةَ وَاِنِّي
 الْمَكَانَ الَّذِي اُقْتَلُ فِيْهِ، وَاَعْرِفُ مَكَانَ مَصْرَعِيْ وَ الْبُقْعَةَ الَّتِي
 اُدْفَنُ فِيْهَا، وَاَعْرِفُهَا كَمَا اَعْرِفُكَ، فَاِنْ اَحْبَبْتِ اَنْ اُرِيْكَ
 مَضْجَعِيْ وَ مَضْجَعَ مَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعِيَ فَاعْلِيْ.

مادر! به خدا سوگند که من ناگزیر کشته می‌شوم. پس چه گریزی از قدر اندازه‌گیری شده‌ی خدا هست؟ از مرگ چاره‌ای نیست و من به یقین روز و ساعت و مکانی را که در آن شهید می‌شوم می‌شناسم و از مکان فرو افتادنم و بقعه‌ای را که در آن دفن می‌شوم آگاهم و آن را می‌شناسم همان‌گونه که تو را می‌شناسم. اگر دوست داری که آرامگاهم و آرامگاه شهیدان همراه خود را نشانت دهم، چنین کنم.

امّ سلمه نزد حضرت حاضر شد. ایشان قتلگاه خود و یارانشان را به وی نشان دادند و مقداری دیگر از تربت پاک خود را به او بخشیدند تا با تربت اعطا شده‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مخلوط کند. سپس دوباره تأکید فرمودند:

اِنِّي اُقْتَلُ فِيْ يَوْمِ عَاشُوْرَاءَ وَ هُوَ الْيَوْمُ الْعَاشِرُ مِنَ الْمُحَرَّمِ بَعْدَ

صَلَاةَ الزَّوَالِ، فَعَلَيْكَ السَّلَامُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ يَا أُمَّهُ بَرِضَانَا
عَنْكَ.^۱

من در روز عاشورا (روز دهم از محرم) پس از نماز ظهر به
شهادت می‌رسم. مادر! خدا نگهدار! خداوند به خاطر رضای ما
نسبت به تو، از تو راضی باشد.

البته پس از این خواهیم گفت درست است که تقدیرات خداوند
باید جاری شود اما در عین حال به قرینه‌ی سایر روایات، خدا قبول این
تقدیر را به اختیار امام قرار داده بود. ما با دلایل قطعی می‌دانیم که اگر
امام حسین علیه السلام غیر از این می‌خواستند همان انجام می‌شد.

۲ - ۱) اخبار امام حسین علیه السلام به اجنه

شاهد دیگر بر علم آن حضرت به تفصیل شهادتشان این‌که: در
ابتدای مسیر که حضرت از مدینه راه افتاده بودند وقتی اجنه به
سید الشهداء عرض نصرت کردند ایشان فرمودند:

تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ الَّذِي فِي آخِرِهِ
أُقْتُلُ وَ لَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَتِي وَ
أَهْلِ بَيْتِي وَ يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ.^۲

[اکنون شما بروید و] روز شنبه که عاشوراست و در آخرش من
شهید می‌شوم حاضر شوید که من در آخر آن روز کشته می‌شوم.
و دیگر بعد از من به خویشان و منسوبان و برادران و اهل بیت

۱ - إثبات الوصية، ص ۱۶۵.

۲ - اللّهوف، ص ۶۶.

من کاری ندارند. (این نامردمان من را می‌خواهند و وقتی دستشان به من برسد بعد از من دیگر به کسی کاری ندارند.) و سر مرا به سوی یزید حرکت می‌دهند که خدا لعنتش کند.

۳ - ۱) تصریح مرحوم علامه مجلسی رحمته الله به علم امام علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله درباره علم قطعی امام علیه السلام به زمان و تفصیل شهادتشان قاطعانه می‌فرماید که حضرت خیانت اهل عراق و اتّفاقات پس از آن را می‌دانستند:

كذا الحسين عليه السلام كان عالماً بغدر اهل العراق به و انه
يستشهد هناك مع اولاده و اقاربه و اصحابه و يخبر بذلك
مراراً.^۱

هم‌چنین امام حسین علیه السلام می‌دانست که اهل عراق به او خیانت می‌کنند و هم‌چنین می‌دانست همراه با فرزندان و نزدیکان و اصحاب خود به شهادت می‌رسد. و بارها به این مطلب خبر می‌داد.

۴ - ۱) علم ائمه علیهم السلام به زمان مرگ و تفصیل آن

آن‌چه درباره سیدالشهدا علیه السلام گفته شد امری منحصر به آن حضرت نبوده و قاعده‌ی کلی درباره ائمه معصومین است.

۱- ۴- ۱) تعلیم الهی بسته به خواست امام علیه السلام

در اصول کافی بابی است با عنوان:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا.^۱

ائمه هرگاه بخواهند بدانند به آنها تعلیم داده می‌شود.

مرحوم کلینی رحمه الله سه حدیث در این باب آورده‌اند. از جمله این که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ.

هرگاه امام علیه السلام بخواهد [از سوی خدا به وی] تعلیم داده می‌شود.

جالب است. جاهایی که امام علیه السلام بخواهد خدا علم را تعلیم می‌دهد. البته از این عبارت بر نمی‌آید که هر جا امام علیه السلام نخواهند، حتماً خدا آن جا علم را نمی‌دهد.

حدیث دوم و سوم باب هم همین بیان را دارد.^۲

این قاعده‌ای کلی راجع به علم امام علیه السلام است و در مورد علم به تفصیل مرگ نیز صدق می‌کند.

۲- ۴- ۱) مرگ آگاهی امام معصوم علیه السلام

در عنوان باب بعدی آمده است:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَ أَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ

مِنْهُمْ.^۳

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ح ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا أَرَادَ الْأِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ

ح ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أَعْلِمَ

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

ائمه عليهم السلام می‌دانند چه هنگام می‌میرند و جز به اختیار خودشان نمی‌میرند.

ابابصیر از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند:

أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَ إِلَىٰ مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ
لِلَّهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ.^۱

هر امامی که نداند چه بر سرش می‌آید و نداند به سوی چه [سرنوشتی] می‌رود حجت خدا بر خلقش نیست.

امام، یعنی کسی که همه چیز برایش روشن است. می‌داند تصمیمی که می‌گیرد چه نتیجه‌ای در بر دارد و با ظن و گمانه زنی پیش نمی‌رود.

۳-۴-۱) مرگ آگاهی امام موسی بن جعفر علیه السلام

روایت بعدی مربوط به امام هفتم علیه السلام است. سندی بن شاهک که زندانبان حضرت بود هشتاد نفر از بزرگان آن زمان را جمع کرده و به زندان می‌آورد و امام هفتم علیه السلام را که در ظاهر سلامت بوده‌اند به ایشان نشان می‌دهد و می‌گوید:

«ببینید، ایشان مشکلی ندارد و امیرالمؤمنین (هارون) هم با او بدرفتاری نکرده، بلکه کاملاً سالم و خوب و سرحال است! بروید از خود او سؤال کنید».

حضرت می‌فرمایند:

أَنْتَ أَخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّفْرَانِي قَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ فِي سَبْعِ تَمَرَاتٍ وَ

أَنَا غَدًا أَخْضَرُّ وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ^۱.

همه بدانید که [همین امروز] هفت خرما می‌مسموم به من خوراندند فردا بدن من سبز می‌شود (آثار سم آشکار می‌شود) و پس فردا هم می‌میرم.

برای ایشان معلوم بوده که چه خورده‌اند و خوردن سم چه نتیجه‌ای دارد.

۴-۴-۱) مرگ آگاهی امام زین العابدین علیه السلام

در جریانی دیگر آمده است که:

در شب شهادت امام سجّاد علیه السلام امام باقر علیه السلام شربت و نوشیدنی‌ای نزد پدر می‌برند و به حضرت عرض می‌کنند: «پدر جان، این را بنوشید». حضرت پاسخ می‌دهند: «پسرم! من امشب قبض روح می‌شوم. این همان شبی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شدند»^۲.

این نشان می‌دهد که امام سجّاد علیه السلام می‌دانستند که خوردن این نوشیدنی منتهی به شهادت ایشان می‌شود.

تلازم نداشتن علم امام به هنگام مرگ با «خودکشی»

در این جا توجه به این نکته ضروری است که علم امام به تفصیل شهادتش بدین معنا نیست که ایشان - العیاذ بالله - خودکشی می‌کند و

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۲۵۹، احتمالا مراد، شب آن روز هفته است که پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شدند (شب دوشنبه)

خود را به هلاکت می‌سپارد. اشتباهی که اغلب معترضان می‌کنند این است که فکر می‌کنند مرگ، تهلکه است. و به این آیه‌ی شریفه استشهاد می‌کنند که:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱

و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.

در حالی که تهلکه، هلاکت است، اما مرگ برای ایشان هلاکت نیست. بلکه اطاعت امر الهی و مقدمه رسیدن به درجات عالی است. مرحوم شیخ مفید رحمته الله در این باره معتقدند اگر امام علیه السلام تمام تفصیل و ریزه کاری‌هایی که بر سرشان می‌آید را بدانند اشکالی پیش نمی‌آید. فرض کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند به دست چه کسی و دقیقاً چه زمانی کشته می‌شوند این هیچ مشکلی نداشت چرا؟

اصل پاسخ را مرحوم شیخ مفید چنین می‌فرمایند:

چون هیچ امتناعی ندارد که خدای متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را متعبد کند به این‌که بر شهادت صبر کرده و برای کشته شدن تسلیم گردد. تا این‌که خدا او را به وسیله‌ی صبر بر شهادت به علو درجات و مقامی والا برساند که جز با شهادت به آن نمی‌رسید. و چون می‌دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام در این امر اطاعت او را می‌کند، طاعتی که اگر غیر او را تکلیف به این امر کرده بود، آن را اراده نمی‌کرد.

یعنی اشکالی ندارد که خداوند به ایشان بفرماید شما می‌دانید که

شهادت می شوید ولی باید بروید. چون بندگی خدا به این است که بروید و خودتان را تسلیم کشته شدن کنید. و این گونه درجه ی ایشان را رفعت دهد. و اگر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام مکلف به این طاعت شده بود، اراده ی این امر را نمی کرد. ولی خدا می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را می کند.

سپس دخل مقدری را دفع می کنند به این که:

فلا يكون بذلك أمير المؤمنين عليه السلام مُلقياً بيده إلى التهلكة ولا
معيناً على نفسه معونةً مستقبحة في العقول.^۱

و به واسطه این امر لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام خودش را با دست خودش به هلاکت انداخته باشد. و لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام به هلاکت خود کمک کرده باشد، کمکی که از نظر عقل ها قبیح شمرده می شود.

یعنی درست است که امیرالمؤمنین علیه السلام با دست خود، خود را در معرض قتل قرار داد، امّا این، کمک کردنی نیست که عقول قبیح بشمارند. چون رسیدن به آن، درجه ی بالای طاعت خداست و این اصلاً تهلکه نیست.

۲) پیمان الهی برای تن دادن به شهادت

یکی از نکات مهم در این بحث آن است که بدانیم امام حسین علیه السلام برای حرکتشان یک مأموریت الهی داشتند.

۱ - ۲) عهد الهی با ائمه هدی علیهم السلام

در کافی شریف بابی است با عنوان:

انّ الائمة لم يفعلوا شيئاً و لا يفعلون الا بعهد من الله عزوجل
و امر منه لا يتجاوزونه.^۱

ائمه علیهم السلام هیچ کاری نکرده و نمی‌کنند مگر به عهدهی از جانب
خدا و امری از نزد او و از آن هم تجاوز نمی‌کنند.

پنج حدیث در این باب آمده که همه‌ی آنها جالب است. حدیث
دوم آن چنین است:

انّ الله عزوجل انزل علی نبيه صلی الله علیه و آله و سلم کتاباً قبل وفاته فقال يا
محمد هذه وصيتك الى النجبة من اهلك قال و ما النجبة يا
جبرئيل فقال علي بن ابي طالب و ولده عليه السلام و كان علي
الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي صلی الله علیه و آله و سلم الى
امير المؤمنين عليه السلام و امره ان يفك خاتماً منه و يعمل بما فيه
فكك امير المؤمنين عليه السلام خاتماً و عمل بما فيه ثم دفعه الى
ابنه الحسن عليه السلام فكك خاتماً و عمل بما فيه ثم دفعه الى
الحسين عليه السلام فكك خاتماً فوجد فيه ان اخرج بقوم الى
الشهادة فلا شهادة لهم الا معك و اشر نفسك لله عزوجل
ففعّل.

خدای متعال بر نبی خود صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفات ایشان نوشته‌ای
نازل کرد بدین مضمون که اینها سفارش‌های توست بر

برگزیدگان از خاندان تو. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل این برگزیدگان و نجبا کیانند؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب علیہ السلام و فرزندانش، هر یک از این نوشته‌ها خاتمی از طلا داشت. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کل این‌ها را به امیرالمؤمنین علیہ السلام سپرده و دستور فرمودند که آن‌چه را که مربوط به خودشان است باز کرده و به آن‌چه در آن است عمل کنند. ایشان آن خاتم را باز نموده و به آن‌چه در آن بود عمل کردند. سپس [در هنگام شهادتشان] به پسر خود امام حسن علیہ السلام سپردند، امام حسن علیہ السلام هم خاتم خود را باز کرده و به آن عمل نمودند. سپس به امام حسین علیہ السلام سپردند. امام حسین علیہ السلام هم خاتم خود را باز کردند. در آن نوشته شده بود: همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو که آن‌ها جز به همراه تو شهید نمی‌شوند. و خودت را به خدای عزوجل بفروش. امام حسین علیہ السلام هم همین کار را کردند.

۲ - ۲) عهد الہی با سیدالشہدا علیہ السلام در عین نہی اشقیاء از تعدی

این روایت شریف می‌رساند که دستور العمل خیلی صریح و مشخص است که امام حسین علیہ السلام چه خطی را باید دنبال کنند. خداوند فرموده است: «أُخْرِجُ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ» (مسیری را برو که انتهای آن مسیر، شهادت است)، براساس روایات در مورد سیدالشہدا علیہ السلام، می‌شود علت ماجرا را به همان صحیفه‌ای برگرداند که به امام علیہ السلام رسیده است. یعنی خواست خدا در این قضیه مطرح بوده است و آثار این خواست و اراده‌ی الہی در طول بحث روشن خواهد شد. یعنی امر الہی بوده که «زیر بار بیعت یزید نرو و به سمت کوفه برو». این را

می شود علّت حرکت امام حسین علیه السلام دانست.

این بدان معناست که «با یزید بیعت نکن، با این که می دانی انتهایش شهادت است». البتّه این وصیّتی به امام حسین علیه السلام است نه این که کار آن ظالمان را تجویز نماید، یعنی از وصیّت خدا به امام علیه السلام نمی توان نتیجه گرفت که یزید و عمر سعد و شمر هم عمل به وصیّت خدا کرده اند!

این که خدا به امام امر می کند این خط را پیش بگیرد، تجویز معصیت و ظلم ظالمان نیست. آن ها نباید این جنایت را مرتکب می شدند و با اختیار خود هم چنین کردند امّا به سیدالشّهدا علیه السلام هم توصیه شد که در این مسیر پایداری کنند و خروج نمایند. خدا به امام فرموده «مسیری را طی کن که می دانی در انتها به جنایت و ظلم ختم می شود». هر چند آن ها خلاف امر خداوند عمل می کنند و ظالمند و عقاب هم می شوند امّا ایستادگی در برابرشان و علم مخالفت برداشتن و در نهایت به شهادت رسیدن، وصیّت الهی به آن حضرت بوده است.

خداوند امر کرده که مردم با حجّت وی در نیفتند. بنابراین کسانی که در افتند، معصیت کرده اند و راهی خلاف رضای خدا رفته اند. از این سو، به حجّت خود امر می کند که «با یزید بیعت نکن! نتیجه اش، به هر چه که می خواهد منجر شود» و البتّه خداوند از قبل اعلام کرده بوده که نتیجه ی این «بیعت نکردن» چیست.

امام علیه السلام تلاش و زحمت زیادی متحمّل شدند تا کار اشقیای به این جا نکشد. منابع معتبر نشان می دهد که حضرت برای این که آن ها از ریختن خون ایشان دست بردارند پافشاری و نصیحت زیادی داشتند. تا آخرین حدّی که می شد تصور کرد حضرت درخواست کردند که آن ها از

اجرای تبت سوء خود دست بردارند و این دلسوزی امام علیه السلام در حق ایشان را می‌رساند.

امام علیه السلام حتی برای عمر سعد هم دل سوزاندند. همه می‌دانیم که چه قدر او را نصیحت کردند که «دست بردار». او گفت «من دارایی‌هایی در کوفه دارم که اگر دست از کشتن شما بردارم از من می‌گیرند». حضرت فرمودند: «من از اموالی که در حجاز دارم بهتر از آن را به تو می‌دهم». ایشان دو بار به او راه را نشان دادند، اما بعد از این که دیدند او به هیچ صراطی مستقیم نیست، نفرینش کردند که: «خدا به زودی در بستر سر از بدنت جدا کند»، و همان شد. و فرمود که: «از گندم ری نمی‌خوری»^۱ و همین اتفاق هم افتاد.

جریان «آب خواستن سیدالشهدا» نیز که به گونه‌های مختلف نقل شده^۲ از یک طرف اتمام حجت است اما از طرف دیگر درخواست این است که «اقلاً به این پستی و رذالت تن ندهید که آبی را که برای حیوانات مباح است، از من که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله هستم باز دارید». چرا جرم خود را سنگین می‌کنید؟ امام حسین راضی نبودند و دلشان نمی‌خواست حتی یک نفر از آن جنایتکاران جهنمی بشود. ولی چه باید می‌کردند که آن‌ها بر شقاوت خود مصرّ بودند.

۳ - ۲) عهد الهی با امام زین العابدین و صادقین علیهما السلام

در ادامه‌ی حدیث فوق سفارش الهی چنین ادامه می‌یابد:

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَفَكَ خَاتماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۲ - به عنوان نمونه: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

أَطْرُقَ وَ اضْمُتَّ وَ الزَّمْ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ
الْيَقِينُ فَفَعَلَ. ۱

بعد نوشته را به علی بن الحسین علیه السلام سپردند. آن حضرت خاتم دیگری را باز کردند در آن نوشته شده بود سرت را پایین بیانداز، ساکت باش. ملازم منزلت شو. عبادت خدا را بکن تا مرگت فرا رسد. ایشان نیز همین کار را انجام دادند.

توصیه به امام زین العابدین علیه السلام درست برخلاف عمل امام حسین علیه السلام بود. اما اگر همین توصیه به امام حسین علیه السلام شده بود، ایشان همین کار را می کردند. امام سجّاد علیه السلام بیش از سی سال این روش را انجام دادند.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ
حَدِيثَ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا
سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ.

سپس آن مکتوب را به پسرشان امام باقر علیه السلام سپردند. حضرت باز کردند. دیدند نوشته شده: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجلّ ترس، هیچ کسی نمی تواند علیه تو کاری بکند. ایشان چنین کردند.

به امام باقر علیه السلام یک اطمینان خاطر داده شد که «شروع کن به حدیث گفتن و فتوا دادن. مطمئن باش که دست هیچ کس به تو نمی رسد». یعنی «هر اقدامی برای کنار زدنت کنند نمی توانند» و همین هم شد.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَ
أَفْتِهِمْ وَ أَنْشُرَ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدَّقَ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا
تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ.

سپس ایشان به پسر خود امام صادق علیه السلام سپردند. حضرت مهر
مربوط به وصیت خودشان را باز کردند. در آن نوشته شده بود:
برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیتت علیهم السلام را نشر
ده. [راه و روش] پدران صالحت را تصدیق کن و جز از خدا
نترس که تو در حرز و امان [الهی] هستی. ایشان نیز چنین
کردند.

اینها حجّت‌های خدا هستند. افراد عادی نیستند. خدا می‌خواهد
به وسیله‌ی ایشان، هم دینش را پیش ببرد، هم خود ایشان را امتحان کند.
ما، هدف نیستیم و موضوعیتی نداریم بلکه خود امام علیه السلام هدف است.
یعنی در درجه‌ی اوّل خدا می‌خواهد حجّتش را امتحان کند که چه قدر
بنده‌ی خداست. و بندگی او، با آن‌چه ما می‌کنیم - از جهت برخی
مصادیق آن - فرق بسیاری دارد.

۳) تخییر امام علیه السلام در انتخاب شهادت

۱ - ۳) مختار بودن امام علیه السلام در پذیرش تقدیر الهی بر شهادتش

عنوان بابی دیگر در کافی شریف چنین است:

باب ان الائمه يعلمون علم ما كان و ما يكون و انهم لا
يخفي عليهم الشئ من صلوات الله عليهم.

اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ علم گذشته و آینده را می‌دانند و هیچ چیز بر آن‌ها - که درود خدا بر ایشان باد - مخفی نمی‌ماند.

در روایت چهارم این باب شخصی به نام حُمران از امام باقر ع سؤال می‌کند:

فدای شما شوم! نظرتان چیست در این باره که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ع خروج و قیام کردند تا دین خداوند - عزّ ذکره - را بپا دارند و این که توسط طاغوت‌ها کشته شدند و به شهادت رسیدند و طواغیت بر آن‌ها پیروز و آن‌ها مغلوب و شهید شدند؟

حضرت می‌فرمایند:

يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ.

ای حمران! خدای متعال این سرنوشت را برای این‌ها تقدیر کرد و حکم هم کرد و امضاء هم کرد و حتم هم کرد. در عین حال اختیارش را به آن‌ها واگذار کرد [که اگر غیر از این می‌خواهند، مطابق همان با ایشان رفتار شود].

یعنی آن قدر این‌ها پیش خدا عزیز بودند که اختیار را داده به دست خودشان.

ثُمَّ أَجْرَاهُ فَيَتَقَدَّمُ عَلَيْهِمُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع.

سپس خداوند این را جاری فرمود و با آن علمی که از جانب رسول خدا ص به ایشان رسیده بود، قیام امیرالمؤمنین ع و

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام (آن اقدامی که کردند تا به شهادت رسیدند) صورت گرفت.

ایشان قبل از این که به کاری اقدام کنند از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم داشتند که نتیجه چه خواهد شد، مثلاً امام حسن علیه السلام می دانستند سَمی که جعه به ایشان می دهد منتهی به قتل ایشان خواهد شد، یا امام حسین علیه السلام می دانستند که اگر به سمت عراق بروند شهید می شوند. این دو با هم هیچ فرقی نمی کند. شبهه یک شبهه و جواب هم یک جواب است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که اگر سحرگاه به مسجد بروند شهید می شوند.

سپس می فرمایند:

و بَعْلَمَ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ
بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاعِيَةِ عَلَيْهِمْ
سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَ الْخُوعِ عَلَيْهِ فِي طَلَبِ
إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاعِيَةِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذَا لَاجَبَهُمْ وَ دَفَعَ
ذَلِكَ عَنْهُمْ.

از ما ائمه، [هم آن ها که قیام کردند]^۱ و هم آن هایی که سکوت نمودند از روی علم بوده است. [نه آن ظن و گمان و احتمالی که سیاستمدارها بر اساس آن عمل می کنند.] حُمران! اگر ایشان، آن هنگام که امر خدای عزوجل و آن سختی ها نازل شد و آن موقع که طاغوت ها بر ایشان غلبه کردند، از خدا می خواستند که بلا را

۱ - درباره ی سه امام (امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام) تعبیر قیام به کار برده اند. یعنی ایشان اقدامی کردند که منتهی به شهادت ایشان شد.

از آن‌ها دفع کند [و نگذارد که این‌ها بر ائمه مسلط شوند] و در طلب سرنگونی و ازبین رفتن سلطنت طاغوت‌ها اصرار می‌ورزیدند، خداوند اجابتشان فرموده و [آن بلایا را] از آن‌ها دفع می‌نمود.

آن موقع که معاویه به مدت بیست سال مسلط شد اگر امام مجتبی علیه السلام از خدا می‌خواستند که او راسرنگون کند، چنان می‌شد. این را خداوند به طور قطعی می‌فرماید که اگر ایشان می‌خواستند شرّ این طواغیت را دفع کنیم و ملک و سلطنتشان را از بین ببریم، این کار را می‌کردیم.

امام مجتبی علیه السلام به حسب ظاهر چه کاری غیر از این می‌توانستند با معاویه بکنند؟ امام حسن علیه السلام یک لشکر دوازده هزار نفری به فرماندهی عبیدالله بن عباس فرستادند، اما عبیدالله با تطمیع معاویه به سمت او رفت و هشت هزار نفر هم با او رفتند. یعنی دو سوّم ایشان رفتند.^۱ امام حسن علیه السلام حتی در میان خودی‌ها امنیت نداشتند. به حساب ظاهر چه باید می‌کردند؟ همین کاری که کردند را باید انجام می‌دادند. یعنی نه قدرتی - به حساب ظاهر - داشتند که با معاویه بجنگند، نه یآوری که روی آن حساب کنند.

هر عاقل و فهیمی آن شرایط را می‌دید، می‌فهمید که امام علیه السلام بهترین کار را کرده‌اند. ایشان فرمودند:

وَ اللَّهُ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ
سَلْمًا فَوَ اللَّهُ لَأَنَّ أُسَالِمَهُ وَ أَنَا عَزِيزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلَنِي وَ أَنَا

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۸، به نقل از الارشاد.

أَسِيرُهُ أَوْ يَمُنَّ عَلَيَّ فَتَكُونُ سَبَّةً عَلَيَّ بَنِي هَاشِمٍ إِلَى آخِرِ
الدَّهْرِ. ۱

به خدا سوگند اگر با معاویه می‌جنگیدم گردنم را می‌گرفتند تا این‌که مرا تسلیم شده و [دست بسته] به نزد معاویه می‌فرستادند. پس به خدا سوگند این‌که با او صلح کنم - در حالی که عزیزم - بهتر از این است که او مرا بکشد - در حالی که اسیرش شده‌ام - یا این‌که [با آزاد کردنم] بر من ممت گذارد و تا همیشه روزگار این جریان مایه‌ی ناسزا به بنی‌هاشم شود.

خلاصه اگر امام علیه السلام با معاویه مصالحه نمی‌کردند اسیر او می‌شدند و در حال اسارت به شهادت می‌رسیدند و یا این‌که آزاد شده‌ی معاویه می‌شدند که در این صورت عار و ننگی بر بنی‌هاشم باقی می‌ماند که «آزاد شده» معاویه هستند.

پس حساب ظاهر، با کاری که کردند هم خوانی داشت. درحالی‌که پشت پرده‌اش این بود که اگر امام علیه السلام همان موقع خلاف این را می‌خواست، برای خدا کاری نداشت که مثلاً عقربی بر معاویه مسلط کند که او را نیش بزند و کارش را تمام کند چون اگر معاویه بر سر اهل شام نمی‌بود آن‌ها نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. این معاویه بود که با حيله گری‌های خود آن‌ها را جمع می‌کرد. اگر امام علیه السلام می‌خواستند، خداوند بدین‌گونه عمل کند، می‌کرد اما نخواستند.

یقیناً صبری که امام مجتبی علیه السلام کردند و خون دلی که حضرتش از نزدیکان و اصحاب خود و معاویه خوردند، اجر بزرگ و جزیلی به ایشان داد آن‌گونه که مقام ایشان از مقام سیدالشهدا علیه السلام سالار شهیدان

هم بالاتر است.^۱ صبرهایی که کردند همه اجر دارد و در مقامی که دارند دخیل است.

حضرت در ادامه روایت می‌فرمایند:

ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيَةِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ
سَبَلِكِ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ.

در این صورت (اگر ائمه می‌خواستند) از بین رفتن مدت زمان حکومت و سلطنت طاغوت‌ها، از پاره شدن نخ تسبیح و از هم پاشیدن [دانه‌هایش] سریع‌تر می‌شد [اما ایشان این را نخواستند].

«سبیل اختیار» همین است. یعنی این‌ها اختیار داشتند. گویی خدا فرمود: تقدیر من، قضا و قدر من و امضاء من همین است، با این وجود شما حق دارید نپذیرید. این قدر شما برای من عزیزید که اگر شما بخواهید، من تقدیرات خود را بر هم می‌زنم. ولی اگر خواست مرا بخواهید این است که شما تحمل و صبر کنید.

حضرت ادامه می‌دهند:

وَ مَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ وَ لَا
لِعُقُوبَةٍ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا.

ای حمران! [بدان] آنچه بر سر این‌ها آمد به خاطر گناهی که مرتکب شدند نبود. و نه این‌که ایشان به خاطر معصیتی که خدا را در آن مخالفت کرده باشند، عقوبت شوند.

۱ - چنان‌که امام حسین علیه السلام فرمودند: ... وَ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲)

درست است که قرآن کریم می فرماید ﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾^۱ اما این آیه مربوط به ماست. هر مصیبت و بلائی که بر سر ما می آید به خاطر کارهای خودمان است. ولی این مطلب در باره ی ائمه علیهم السلام صادق نیست.^۲

وَلَكِنْ لِمَنَازِلَ وَكَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يُبَلِّغُوهَا.

بلکه به خاطر منزلت و کرامت آن ها و درجاتی است که خداوند می خواسته ایشان به آن ها برسند.
دست آخر خطاب به حمران می فرماید:

فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ.^۳

تو درباره آنان به عقاید و دیدگاه هایی [غیر از آنچه به تو آموختیم] معتقد نشوی!

۲ - ۳) تخییر امیر مؤمنان علیه السلام در تن دادن به شهادت

چنان که رفت مرحوم کلینی بابی در کافی شریف گشوده اند با این عنوان که: «ائمه علیهم السلام می دانند چه هنگام می میرند و جز به اختیار خودشان نمی میرند».^۴

۱ - بنگرید به روایات ذیل آیه ی شریفه در: الکافی، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۵۰، امام صادق علیه السلام در یکی از این روایات شریف می فرمایند: إِنَّ اللَّهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجِرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. خداوند اولیایش را به مصیبت ها اختصاص می دهد برای آن که [به خاطر صبر] بر آن ها پاداششان بدهد؛ بدون آن که گناهی داشته باشند.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴ - الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸. نیز بنگرید به: بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۵

۱-۲-۳) خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ

در روایت چهارم این باب، راوی می‌گوید به امام هشتم علیه السلام عرض کردم:

امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می‌شناختند و آن شبی که ایشان را به شهادت رساندند و آن محلی که در آن به شهادت می‌رسند را می‌دانستند. [شاهدش این است که در شب نوزدهم] وقتی مرغابی‌ها [در خانه‌ی ام کلثوم] فریاد کردند فرمودند: این‌ها الان فریاد می‌کنند اما به دنبالش نوحه خواهند کرد. نیزام کلثوم عرض کرد: پدر جان، اگر ممکن است امشب را در خانه نماز بخوانید و کس دیگری را بفرستید که با مردم نماز بخوانند. حضرت ابا فرمودند و بدون سلاح، داخل و خارج شدنشان زیاد بود و می‌دانستند که قاتل ایشان با شمشیر، ابن ملجم است. اما تعرض به او هم جایز نبود.^۱ (او هنوز عملی انجام نداده بود که قصاصش کنند.)

امام رضا علیه السلام فرمودند:

ذَلِكَ كَانَ، وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ^۲ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِتَمْضِي مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۳

۴ باب انهم يعلمون متى يموتون و انه لا يقع ذلك الا باختيارهم.

۱ - ممکن است راوی این عبارت آخر را به صورت سؤالی پرسیده باشد. یعنی با این‌که حضرت این را می‌دانستند، آیا تعرض به ابن ملجم جایز نبود؟

۲ - به نظر می‌رسد کلمه‌ی «فأختار» در این جا مقدر است. و مرحوم مجلسی هم این احتمال را داده‌اند. (بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۴۶)

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

بله همین طور بوده است. اما، [نکته در این جاست که:] آن شب حضرت مخیر بودند. (خداوند این را به اختیار خودشان گذاشته بود.) [چنین اختیار کردند تا] این که مقدرات خدای عزوجل جاری شود.

یعنی با آن که این امر از تقدیرات الهی بود، اما ایشان مخیر بودند. به این معنی که اگر ایشان غیر از این را می خواستند، خداوند هم غیر از این را تقدیر می کرد و همه ی تقدیرات قبلی را عوض می نمود. اما خدا، چنان تقدیر کرده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که خداوند بهترین تقدیر را برای ایشان می کند و مهم تر از همه ی این ها، رضای آن حضرت، محو در رضای خدا بود، لذا این را انتخاب فرمود تا این که مقادیر الهی جاری شود.

چنین نبود که چون تقدیر الهی این بود، حضرت «باید» می پذیرفتند. و خلاف آن را نمی توانستند اختیار کنند. می توانستند، اما خودشان همین را خواستند. حتی خدا حاضر بود تقدیراتش را عوض کند، ولی حضرت نخواستند، چون خدا به این راضی تر و خشنودتر بود.

این نکته در باره ی همه ی ائمه علیهم السلام عمومیت دارد. یعنی برای امام حسین علیه السلام هم همین طور بوده است. اما امام علیه السلام به تقدیرات الهی راضی تر و خشنودتر بودند.

۲-۲-۳) دو روایت معارض و توضیح مرحوم علامه مجلسی رحمته الله

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این روایت نخست می فرمایند در بعضی نسخ لفظ «خیر»، بدون نقطه «خیر» (به حیرت افکنده شد) نقل شده است. سپس دو روایت از کتاب بصائر الدرجات

نقل می‌کنند که دلالت آن‌ها با لفظ «حُیْر» تناسب دارد. دلالت این دو روایت بر آن است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگام نزدیک شدن مرگ از سوی خداوند به نسیان دچار می‌شود و خداوند علم به پشت صحنه را از ایشان می‌گیرد. اکنون متن این دو روایت:

راوی از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌پرسد: «آیا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌داند کی می‌میرد؟» حضرت می‌فرماید: «آری می‌داند؛ به تعلیم امامی که مقدم بر اوست.» دوباره می‌پرسد: «آیا ابوالحسن (امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می‌فرماید: «بله» عرض می‌کند: «و با این حال آن را خوردند؟» حضرت می‌فرماید: «[خداوند] ایشان را فراموشاند تا حکم [الهی را] درباره‌شان اجرا نماید.»^۱

راوی از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌پرسد: «آیا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌داند کی می‌میرد؟» حضرت می‌فرماید: «آری» دوباره می‌پرسد: «آیا نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می‌فرماید: «بله» عرض می‌کند: «آن را خوردند و با علم به آن علیه خود اقدام کردند؟» حضرت می‌فرماید:

لَا يَعْلَمُ قَبْلَ ذَلِكَ لِيَتَقَدَّمَ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَإِذَا جَاءَ الْوَقْتُ
الْقَى اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ النَّسِيَانَ لِيَقْضِيَ فِيهِ الْحُكْمَ.^۲

[امام، زمان و نحوه مرگ خود را] پیش از آن نمی‌داند تا در چیزی که [برای مرگش] بدان نیاز دارد پیش دستی کند پس

۱ - بصائر الدرجات، ص ۴۸۱.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۴۸۳.

هنگامی که وقت مرگ فرارسد خداوند در قلبش فراموشی القا می‌کند تا درباره او حکم خود را اجرا نماید.

در این دو روایت «علم پیشین امام به زمان مرگش» مورد تأکید قرار گرفته اما با این حال فرموده‌اند که وقتی مرگ امام فرا می‌رسد این علم گرفته می‌شود. با این وجود اظهار نظر مرحوم علامه مجلسی علیه السلام در این خصوص قابل توجه است که می‌فرماید:

أقول: هذا الوجه و إن كان مؤيداً بالخبر لكنه مناف لظواهر أكثر الأخبار الواردة في هذا الباب، و يمكن أن يكون هذا لضعف عقول السائلين عن فهم ما هو الجواب في هذا الباب.^۱

می‌گوییم هر چند این وجه به واسطه خبر تأیید می‌شود اما با ظواهر اکثر روایات وارده در این باب منافات دارد و ممکن است که این پاسخ به جهت ضعف عقل‌های پرسشگران از فهم آنچه جواب [اصلی] در این باب است؛ باشد.

پاسخ اصلی همین است که امام علیه السلام تا آخرین دم نسبت به آنچه می‌کند آگاهی دارد و این نیز اقدام علیه خود به حساب نمی‌آید؛ بلکه امام در برابر صبری که خداوند از او خواسته، تعبّد می‌کند.

۳ - ۳) تخییر امام موسی بن جعفر علیه السلام در تن دادن به زندان و شهادت امام کاظم علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ

فَوَقَّيْتُهُمَّ وَاللَّهُ بِنَفْسِي ۱

خدای عزوجل بر شیعه غضب کرد. و خدا مرا مخیر کرد [بین نزول بلا بر] من یا آن‌ها، قسم به خدا من آن‌ها را با جان خودم حفظ کردم.

می‌فرمایند خداوند مرا مخیر فرمود که یا من گرفتار شوم و به زندان بیفتم و بلا سرم بیاید، یا این که عذابی - که علتش را در این جا ذکر نفرموده‌اند - بر شیعه نازل شود. یعنی خدا در هر حال این را خواسته که یا شیعیان بلایی سرشان نازل شود یا شخص امام باید گرفتاری سختی پیدا کنند. اما حضرت با اختیار خودشان دو می را اختیار کردند. تعبیر روایت، «فَخَيْرَنِي» است. حضرت راضی شدند که آن مصیبات سخت را در زندان ببینند و در عوض شیعیان به کیفر اعمالشان نرسند. غضب خدا بر شیعه بوده است نه بر امام هفتم علیه السلام.

مرحوم مجلسی در مرآت العقول احتمالاتی در این باره داده‌اند که غضب خدا به خاطر چه بوده. ۲ اما به هر احتمال بالأخره شیعه کوتاهی کرده بوده و مستحق عقاب بوده است. اما امام جان خود را سپر بلا قرار داده‌اند.

این فقط یک حدس است ولی در قلم واقعاً به این اعتقاد دارم که: همین الان هم امام زمان علیه السلام خودشان را برای شیعه فدا می‌کنند و این بلاها و غصه‌ها و فشارهایی که در زمان غیبت بر حضرت وارد می‌شود، به خاطر گنهکاری شیعیان است. ما واقعاً مستحق این عذاب

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۵.

۲ - مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۷.

غیبت امام زمان علیه السلام هستیم و اگر مستحق نبودیم خدا ما را مبتلا به غیبت صاحبمان نمی کرد.

خداوند یک قضاء حتم دارد و آن این که: تا مردم کاری نکنند که مستحق سلب نعمت شوند، از آن ها سلب نعمت نمی کند.^۱ اما اکنون از ما سلب نعمت شده است. امام عصر علیه السلام رنج و غصه ی غیبت را با این سختی تحمّل می کنند و این ما هستیم که با اعمال خود مستحق این بلا شده ایم که امام زمانمان از ما غایب شوند.

روایت امام موسی بن جعفر علیه السلام نشان می دهد که امام علیه السلام چه قدر به حال امتشان دلسوزند که حاضر می شوند برای نجات آنان سختی زندان را تحمّل کنند. زندان سندی بن شاهک واقعاً و حشمتناک بوده است و انسان دلش آتش می گیرد که چه طور با امام علیه السلام و حجّت خدا رفتار می کرده اند. اما همین به اختیار خودشان بوده است. خدا این طور قرار داده بوده که یا عقاب شیعه و یا رنج امام علیه السلام رخ دهد ولی امام علیه السلام خودشان این را انتخاب کرده اند.

۴ - ۳) عرض نصرت بر سیدالشهدا علیهم السلام و انتخاب لقاء الله

مرحوم سید بن طاووس در لهوف حدیث عجیبی را از مرحوم شیخ مفید نقل کرده است که معرفت ما را در این بحث بالا می برد:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَةِ لِقَائِهِ أَفْوَاجَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
الْمُسَوِّمَةِ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ

فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ
 أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَدَّ جَدَّكَ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ
 أَمَدَّكَ بِنَا.

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شدند، با فوج‌هایی از
 فرشتگان نشان‌دار برخورد کردند که در دستشان اسلحه بود و
 سوار بر اسب‌های بهشتی، خدمت حضرت رسیدند و بر ایشان
 سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلقش! بعد از جد و پدر و
 برادرش! (ای تنها باقی مانده از خمسه‌ی طیبه!) ما همان‌هایی
 هستیم که خدای سبحان جدّ شما را در موقعیت‌های زیادی به
 وسیله‌ی ما کمک کرده است. اکنون خدا ما را فرستاده که تو را
 یاری کنیم.

حضرت به ایشان فرمودند:

الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَ بُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا
 وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي.

وعده‌گاه من و شما گودال قتله‌گاه و بقعه‌ی من، همان بقعه‌ای که
 در آن جا شهید می‌شوم و آن کربلاست. آن جا که رسیدم به سراغ
 من بیایید. (تا قبل از گودال من کاری با شما ندارم.)

عرضه داشتند:

فِيَا حُجَّةَ اللَّهِ! مُرْنَا نَسْمَعُ وَ نُطِيعُ.

ای حجت خدا! به ما دستور دهید تا شنوا و مطیع شما باشیم.
 گویی عرض کردند اگر شما بفرمایید الان بروید و آن موقع بیایید،
 مطیعیم و اگر بگویید الان دشمن را هلاک کنید، باز هم مطیعیم.

ملائک، هم عاقل اند و هم مختار. امام ﷺ هم امام زمانشان است. همان طور که ما امام زمانمان را دوست داریم، آن‌ها هم دوست دارند و همان طور که ما از ناراحتی حضرت ناراحت می‌شویم، آن‌ها هم ناراحت می‌شوند.

بعد از این، ملائکه عرض کردند:

فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ.

آیا شما می‌ترسید از آن‌که دشمنی به سراغتان بیاید تا ما همراهی‌تان کنیم؟

این‌ها نگران مولایشان بودند. اما حضرت فرمودند:

لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَ لَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَهَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بِقَعْتِي.

این‌ها راهی به سوی من ندارند و نمی‌توانند ضرری به من بزنند تا این‌که من به بقعه‌ی خود (گودال قتله‌گاه) برسم.

آن‌ها رفتند، عده‌ای از مؤمنین جنّ آمدند و عرضه داشتند:

يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ وَ مَا تَشَاءُ فَلَوْ
أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ.

آقای ما! ما شیعیان و یاران شما ایم. به ما هر آن‌چه می‌خواهید دستور دهید. حتی اگر به ما دستور دهید که همه‌ی دشمنان شما را بکشیم، هم‌چنان که شما سر جای‌تان هستید در این باره کفایتتان می‌کنیم.

حضرت برای آن‌ها دعای خیر کردند و فرمودند:

أَوْ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيْنَمَا

تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ﴿١﴾
 وَقَالَ سُبْحَانَهُ ﴿...لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى
 مَضَاجِعِهِمْ﴾ ٢. ٣

آیا کتاب خدا که بر جدم رسول الله ﷺ نازل شده است را
 نخوانده‌اید [که می‌فرماید] «هر کجا باشید مرگ [در موقع مقدر]
 شما را در خواهد یافت هر چند در برج‌های بلند و رفیع باشید؟ و
 خداوند سبحان فرمود: «[اگر در خانه‌هایتان هم بودید] آن کسانی
 که مرگ برایشان ثبت و مقدر شده به سوی قتلگاه
 [و آرامگاهشان] خارج می‌شدند»؟

معنی‌اش این است که خدا قتل و شهادت من را این طور تقدیر کرده
 است و من هم می‌خواهم مطابق تقدیر او عمل کرده و رضای خدا را به
 دست آورم.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى كَانَ مَا بَيْنَ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ
 تَعَالَى. ٤

خدای متعال نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام نازل کرد. و این
 نصرت بین آسمان و زمین بود. (یعنی چیزی نمانده بود که یاری

۱ - نساء / ۷۸.

۲ - آل عمران / ۱۵۴.

۳ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهوف، ص ۶۶.

۴ - الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

خدا به ایشان برسد) سپس حضرت مخیر شد که یاری [خدا] را انتخاب کند یا لقاء خدا را. و خود ایشان لقاء خدای متعال را انتخاب فرمود.

ایشان فرمودند نصر را نمی خواهیم. چرا؟ چون این به بندگی خدا نزدیک تر بود. اگر ایشان نصر را هم انتخاب می کردند، از بندگی خدا خارج نشده بودند. اما چون می دانستند خدا چنین تقدیر کرده است، و رضای بیشتر خدا این است که این گونه مقاومت کنند و با این که مجاز بودند، از لشکریان غیبی یاری نگیرند، لقاء را انتخاب فرمودند. البته خودشان هم قادر بودند بدون این که کمک از ملائکه و اجنه بگیرند با قدرت های فوق بشری و الهی شان دشمن را ذلیل کنند. ولی چون می دانستند که خدا غیر این را بیشتر می پسندد چنین نکردند. نه این که انتخاب نصرت الهی اشکالی داشت. اما ایشان می دانستند خدا ترجیح نمی دهد که از این قدرت ها یا امدادهای غیبی استفاده کنند.

مشیت امام مشیة الله است،^۱ یعنی همانی که خدا می پسندد، و همان که خدا بیشتر به آن راضی است انتخاب می فرمایند، لذا لقاء خدا را انتخاب فرمودند. در عین این که این ها هیچ یک ظاهر سازی و نمایش و ساختگی نبود. واقعاً اگر ایشان نصر را اختیار می کردند، خدا هم نازل می کرد. و البته در این صورت، به بعضی از مقاماتی که خدا برای ایشان قرار داده بود، نمی رسیدند.

۵ - ۳) امر محتوم اختیاری

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که: وقتی امر محتوم الهی در میان است، اختیار امام چه کاره است؟
پاسخ این است که:

در حدیث حمران امام فرمودند:

خدا تقدیر کرده، قضا کرده، امضاء هم کرده، «علی سبیل اختیار» حتم کرده است. معنی اش این است که اگر غیر از این می خواهید من نیز غیر این می کنم. ولی رضای من در این است. پس واقعاً می توانستند کار دیگری انجام بدهند. یعنی اگر می خواستند، خدا دستشان را باز گذاشته بود یعنی امام مختار بود که نخواهد این سرنوشت برایش رقم بخورد. نکته‌ی دیگر این است که امام حسین علیه السلام در کلّ حرکت خود مختارانه عمل کرده‌اند یعنی در عین این که می توانستند با یزید سازگاری کنند اما تن به تقدیر الهی سپردند و رضای خدا را ملاک قرار دادند و البته لازمه‌ی این رضادادن، استقبال از خطرات و بلاها بود و این نشان می دهد که امام حسین علیه السلام چه قدر عزیز خداست. این نظام خداست که هر کسی که عزیزتر است بیشتر بلا می بیند. و ایشان عزیز کرده‌ی ویژه خدا بوده که این قدر بلا دیده است.

بعدها این نکته را بیشتر باز خواهیم کرد که امام حسین علیه السلام چه قدر زیبا بندگی خدا را کرده‌اند. البته ما مناسبات الهی این قضیه را نمی فهمیم ولی تا جایی که می فهمیم می شود دریافت که امام حسین علیه السلام زیباترین جلوه‌های بندگی را به عالمیان نمایانده‌اند. از آن سو، خداوند نیز به زیبایی بندگی امام حسین علیه السلام را پاس داشت و شکر کرد و ویژگی‌هایی

به ایشان داد که به احدی نداده است.

هم چنان که اشاره شد، امر الهی به این صورت نبود که حضرت را مکلف کند، به این معنا که اگر ایشان بخواهد مخالفت نماید معصیت کرده کرده باشد. خیر، امر بوده است، اما امری اختیاری. در روایتی که در پیشتر از امام باقر علیه السلام خطاب به حمران نقل شد، آمده بود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ
أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ.^۱

خداوند تبارک و تعالی [این سرگذشت‌ها و سرنوشت‌ها] را برای امامان تقدیر و قضا و امضا و حتم کرد اما از طریق اختیار [آن‌ها] خداوند اختیار را به خودشان داده بود و اگر ایشان اراده می‌کردند، تقدیرات را عوض می‌کرد. اگر در همان ساعات و لحظات آخر، امام حسین علیه السلام واقعاً نمی‌خواستند که شهید شوند، خدا همه چیز را برمی‌گرداند. این واقعاً امری عجیب است و نشان می‌دهد امام حسین علیه السلام چه قدر نزد خدا عزیز است و چه قدر خدا خاطرش را می‌خواهد. ما بر این محور تأکید داریم و در جمع‌بندی بحثمان هم این نکته بسیار مهم است.

می‌خواهیم بگوییم آن نهایت درجه‌ی بندگی و عبودیت خدا، که ما می‌توانیم فرض کنیم، را امام حسین علیه السلام انجام دادند. هر چند خدا تکلیف و جوبی نکرد، ولی چون سیدالشهدا علیه السلام می‌دانستند خدا به این

راضی است که مقاومت کنند و در مقابل این خبیث‌ها و پلیدها بایستند؛ و می‌دانستند که اگر بایستند نتیجه اش چیست، با علم و یقین به این که شهید می‌شوند و زن و بچه‌شان اسیر می‌شوند؛ تمام این‌ها را به جان و دل خریدند و تمام دارایی‌شان را در راه خدا و برای خدا دادند، و به بالاترین درجه‌ای که خدا می‌خواست برسند، رسیدند.

اگر این مقدار عبودیت نمی‌کردند، خدا هم این درجه را هم نمی‌داد. اگر امام علیه السلام شهادت را اختیار نمی‌فرمود آیا همین رتبه را در پیشگاه خدا کسب می‌کردند و از مقامشان چیزی کاسته نمی‌شد؟ جوابی که به صراحت در روایات داده شده، این است که اگر ایشان شهادت را انتخاب نمی‌کردند به آن درجاتی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، نمی‌رسیدند.^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل دوم

امام حسین علیه السلام روی حساب‌های عادی و با ارزیابی وضع موجود از خطر آفرینی بنی‌امیه و بی‌وفایی کوفیان کاملاً با خبر بودند. بعلاوه به لحاظ علم الهی خود می‌دانستند که چنین تقدیری انتظارشان را

۱-... فَجَاءَهُ النَّبِيُّ وَ هُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ يَا بَنِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرْمِلاً بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ يَا بَنِي إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَ أُمَّكَ وَ أَخِيكَ وَ هُمْ مُشْتَاتِقُونَ إِلَيْكَ وَ إِنَّ لَكَ فِي السَّجَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَسْأَلُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ... (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱) چنان‌که می‌بینیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عزیزشان امام حسین علیه السلام تصریح می‌فرماید که: «... تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت با آن‌ها نمی‌رسی...»

می‌کشد. از سوی دیگر خداوند از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان سفارش فرموده بود که به سمت شهادت خارج شوند. هرچند این سفارش، جنایت اشقیاء را توجیه نمی‌کند اما در عین حال نشان می‌دهد که سیدالشهدا علیه السلام با انگیزه‌ی وفا به عهد الهی قدم در راه شهادت گذارده‌اند. درست است که خداوند ایشان را در اصل سپردن یا نسپردن این پیمان مخیر داشت اما ایشان در عین حال رضای خدا را در این دیدند که تن به خطر بسپارند و درست به همین خاطر به جای نصرت الهی لقاء الله را برگزیدند. همین جاست که همه‌ی محاسبات بشری در هم می‌ریزد و حرکت و شهادت امام حسین علیه السلام به تجلیگاه بندگی خداوند متعال تبدیل می‌شود.

فصل ۳

مشیت الهی: کشته دیدن امام حسین علیه السلام

۱) مشیت الهی در حرکت امام حسین علیه السلام

یکی از نکات مشهور و مستند درباره حرکت سیدالشهدا علیه السلام این است که «شهادت آن حضرت مورد مشیت الهی بوده است» در این فصل دربارهی معنای این مشیت و رابطه‌ی آن با «رضای الهی بر شهادت امام حسین علیه السلام» سخن خواهیم گفت.

۱ - ۱) با خبر شدن امام حسین علیه السلام از مشیت الهی، در روای صادقه بیشتر جریان خیر خواهی محمد بن حنفیه برای امام حسین علیه السلام را از نظر گذرانندیم و دیدیم که به آن حضرت پیشنهاد کرد در مکه بمانند. پس از آن که امام حسین علیه السلام مسأله‌ی «خوف از قتل» را برای وی مطرح می‌کنند محمد بن حنفیه به امام علیه السلام پیشنهاد می‌کند که به سمت دیگری بروند. زیرا چنان که رفت با توجه به اطلاعات آن روز اصلاً قابل هضم نبود که ایشان به سمت کوفه بروند. او به حضرت عرضه می‌دارد:

اگر می ترسید، به سمت یمن بروید. یا به سمتی دور دست و خشکی بروید. اگر بروید این گونه نسبت به تعدی یزید محفوظ ترید و کسی نمی تواند بر شما غلبه کند.

حضرت در این جا صلاح نمی بینند به او پاسخی بدهند. فقط می فرمایند:

درباره آن چه گفتی تأمل می کنم.

اما سحر که می شود از مکه بیرون می زنند. وقتی این خبر به محمد بن حنفیه می رسد، خودش را به ایشان می رساند. زمام ناقه ی حضرت را می گیرد و عرض می کند:

برادر! آیا شما وعده نکردید که در درخواست من تأملی کنید؟

می فرمایند: بله.

می پرسد: پس چرا با عجله بیرون می روید؟

این جا حضرت به او پاسخی می دهند که با پاسخ اولشان متفاوت است:

آتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ الْيَتِيمُ
اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

[بعد از این که از تو جدا شدم] پیامبر ﷺ نزد من آمدند و فرمودند: ای حسین [از مکه] خارج شو که خداوند مشیت کرده تو را کشته ببیند.

وقتی ابن حنفیه جمله اخیر را از آن حضرت می شنود کلمه ی استرجاع را به زبان می آورد و می گوید:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

یعنی، در این صورت مرگ در پیش است. زیرا این مسیری که شما می‌روید عاقبتی در آن نیست و به شهادت ختم خواهد شد.

سپس عرض می‌کند:

حال که خودتان می‌روید چه معنا دارد که زن‌ها را با خودتان

می‌برید در حالی که در چنین وضعیتی خارج می‌شوید؟

حضرت می‌فرماید:

قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمودند: خدا مشیّت کرده که این زن‌ها را

اسیر ببیند.

۲ - ۱) معنای مشیّت الهی بر شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام

در این جا دو نکته حائز اهمیّت است:

اولاً:

اگر حضرت به امثال محمد بن حنفیه می‌گفتند «پیغمبر صلی الله علیه و آله این را خواسته‌اند»، دیگر مجاب می‌شدند.^۲ از همین جا می‌شود فهمید که خود محمد بن حنفیه - مانند دیگر ناصحان - برای امام حسین علیه السلام مستقلاً آن مقام را قائل نبود که «وقتی ایشان تصمیمی بگیرند همان مورد رضای خداست». لذا، به تعبیر ساده‌ی ما، حضرت مجبور شدند از پیغمبر صلی الله علیه و آله مایه بگذارند تا او قانع شود و هیچ‌نگوید و هیچ هم

۱ - اللّهُوف، ص ۶۳ - ۶۵.

۲ - چنان‌که امام حسین علیه السلام همین پاسخ را به عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر هم دادند (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵)

نگفت. متأسفانه جناب محمد گاهی در زمینه معرفت امامش عملکرد ضعیفی داشته است. حتی به نقل بعضی روایات معتبر، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، به امام سجاد علیه السلام پیغام داد که من از شما شایسته ترم که جانشین برادرم شوم. البته بعد از این که امام سجاد علیه السلام با ایشان اتمام حجت کردند او اصلاح شد و برگشت.^۱

ثانیاً:

توجه شود که منظور از «مشیت خداوند» - چنان که در احادیث آمده - ایجاد و انشاء علمی «مُشاء» قبل از تحقق آن در خارج است. بر این اساس معنای این که «خداوند قتیل دیده شدن امام حسین علیه السلام را مشیت کرده»، این است که: پیش از تحقق خارجی آن، صورت علمی اش را ایجاد نموده است. به همین سیاق، مشیت الهی نسبت به اسیر دیده شدن خانواده سیدالشهدا علیهم السلام، یعنی خداوند صورت علمی این واقعه را پیش از وقوع آن خلق نموده است. نکته‌ی مهم در معنای «مشیت الهی» این است که از آن، «رضا و خشنودی خداوند نسبت به آن چه مشیت فرموده» لازم نمی‌آید.

۳ - ۱) امکان مشیت تکوینی الهی نسبت به امری در عین نهی تشریحی از آن

ممکن است چیزی متعلق مشیت الهی قرار گیرد، اما خداوند از انجام آن نهی فرموده باشد. مثالی که خود ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، این است که خداوند حضرت آدم علیه السلام را نسبت به خوردن از درخت

خاصی نهی فرمود، هر چند مشیتش به خوردن از آن تعلق گرفته بود.
امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند:

نَهَى آدَمَ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَ شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا^۱

خدا حضرت آدم علیه السلام را از خوردن از آن درخت نهی فرموده بود. از این نتیجه می‌شود که خداوند به آن عمل حضرت آدم علیه السلام راضی و خشنود نبود. اما از آن جا که به علم ذاتی خود می‌دانست که چنین عملی در خارج واقع می‌شود، صورت علمی آن را قبل از تحقق خارجی اش ایجاد فرموده بود. امام علیه السلام در مورد علم و مشیت خداوند چنین می‌فرمایند:

بِالْعِلْمِ عِلْمَ الْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيَّةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَ
حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا^۲

یعنی خداوند به علم ذاتی و ازلی خود به همه‌ی اشیاء پیش از آن‌که واقع شوند، علم داشته است، آن‌گاه براساس همین علم ذاتی خود، ویژگی‌ها و حدود همه‌ی اشیاء را شناسانده و قبل از وقوع خارجی آن‌ها، صورت علمی‌شان را ایجاد نموده است. این مرحله، همان مشیت الهی است. «انشاء» به معنای ایجاد و «اظهار»، مرحله‌ی وقوع خارجی و آشکار شدن می‌باشد.

خداوند به علم ذاتی خود به صفات و خصوصیات آن‌چه واقع می‌شود، از قبل آگاه بوده و براساس همان علم، آن‌ها را با همه‌ی صفات و حدودشان، ایجاد علمی کرده است. انشاء اشیاء قبل از اظهار آن‌ها،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

اشاره به همین ایجاد علمی آنها پیش از وقوع خارجی شان دارد. در این صورت‌های علمی همه‌ی صفات و خصوصیات اشیاء پیش از موجود شدنشان، ثبت شده است.

این مشیت شامل همه‌ی اموری است که واقع می‌شوند و آنچه خدا از انجام آن نهی فرموده نیز از این قضیه استثناء نیست. خدا ما را از انجام معاصی نهی فرموده، ولی ما به اختیار خود آنها را مرتکب می‌شویم. خداوند هم از قبل می‌دانسته که ما اختیاراً مرتکب آنها می‌شویم، پس براساس همان علم ذاتی خود، صورت‌های علمی آنها را از قبل خلق فرموده است.

از این رو می‌توان پذیرفت که خداوند ما را از انجام کاری نهی کند، اما در عین حال سر زدن آن از ما را مشیت نموده باشد. مشیت او براساس علم ذاتی‌اش بوده است، علمی که به هیچ وجه علت و سبب انجام فعل نیست یعنی معصیت کار با کمال اختیار خود دست به نافرمانی می‌زند و خداوند هرگز در انتخاب او شریک نیست هر چند به انتخاب وی عالم است. علم الهی پیش از وجود خارجی معلوم و مشیت او نیز قبل از وقوع عین «مُنشأ» است. امام علیه السلام می‌فرمایند:

الْعِلْمُ فِي الْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَالْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ.^۱

«مُنشأ» همان صورت علمی یک چیز است که خدا آن را خلق می‌کند چنان‌که فرمود: **أَتَشَاهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا**، این صورت علمی، قبل از عین مُنشأ موجود می‌شود و مراد از عین، وقوع آن در عالم خارج و واقع است.

۴ - ۱) مشیّت الهی نسبت به شهادت امام علیه السلام

در عین نارضایی خدا از اشقیا

براساس این اصطلاحات می‌توان که خداوند کشته شدن امام حسین علیه السلام را مشیّت کرده اما از کشتن ایشان نهی فرموده است، از این‌که کشته شدن امام علیه السلام مورد مشیّت الهی بوده، نمی‌توان نتیجه گرفت که خدا به جنایت قاتلان آن حضرت رضایت داشته است. «مُشاء» بودن این امر معنایی ندارد جز این‌که خدا صورت علمی آن را با همه‌ی صفات و حدودش، قبل از وقوع خارجی آن خلق فرموده است. از این معنا محبوب بودن آن نزد خداوند لازم نمی‌آید.

همین‌طور است معنای این‌که مشیّت الهی به اسیری خاندان رسالت تعلق گرفته بود. صورت علمی این واقعه پیش از عین خارجی اش خلق شده بود و لذا این اسارت متعلق مشیّت خداوند قرار گرفته بود. اما از «مُشاء» بودن این امر، نمی‌توان «مورد رضایت خدا بودن» آن را نتیجه گرفت، خداوند دشمنان سیدالشهدا علیه السلام را از به اسارت گرفتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرموده بود اما چون به علم ذاتی اش می‌دانست که آن‌ها چنین جنایتی را مرتکب می‌شوند، صورت علمی آن را از قبل خلق فرموده بود. پس اسارت اهل بیت عصمت و طهارت متعلق مشیّت الهی بود ولی محبوب و مرضی او نبود.

۵ - ۱) بدا پذیری تقدیرات الهی پیش از عینیّت خارجی آن‌ها

نکته‌ی دیگر این‌که آن‌چه مورد مشیّت خدا واقع شده، تا پیش از این عینیّت یافتنش قابل بداء است. به عبارت دیگر، ممکن است خداوند

صورت علمی چیزی را ایجاد کرده باشد، اما پیش از آن که آن چیز تحقق و وقوع خارجی یابد، آن صورت علمی را «محو» و صورت علمی دیگری را به جای آن «اثبات» نماید. ریشه‌ی قرآنی این مطلب آیه‌ی شریفه ذیل است:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أَمَّ الْكِتَابِ﴾^۱

خدا آن چه را مشیت نموده محو و اثبات می‌کند و نزد او ام‌الکتاب است.

«محو» فرع بر «اثبات» است، اگر چیزی ثبت نبوده باشد، محو آن معنا ندارد. امام صادق علیه السلام در توضیح این مطلب فرموده‌اند:

هَلْ يُمْحَى إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتًا وَ هَلْ يُثَبَّتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ.^۲

آیا جز آن چه ثابت بوده، محو و جز آن چه نبوده است، اثبات می‌شود؟

خداوند ابتدا صورت علمی چیزی را ایجاد می‌کند، اما بعد ممکن است آن را محو کند و صورت علمی چیز دیگری را جای آن قرار دهد و تا وقتی عین «مُشَاء» تحقق نیافته، این محو و اثبات امکان‌پذیر است. امام علیه السلام می‌فرمایند:

فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَقْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَدَاءَ.^۳

پس خدای تبارک و تعالی نسبت به آن چه وقوع خارجی ندارد،

۱ - رعد / ۳۵.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

حقّ بداء دارد. پس هنگامی که عین قابل فهم و درک واقع شود، دیگر بداء نخواهد شد.

هر مخلوقی را می توان به نوعی قابل فهم و درک دانست، تا وقتی که مخلوقات عینیّت خارجی پیدانکرده اند، قابلیت بداء دارند یعنی ممکن است صورت علمی آن چه خلق شده، محو شود و صورت دیگری اثبات گردد. اما وقتی چیزی خارجیّت پیدا کند، دیگر بداء در مورد آن بی معناست.

مثال این امر در بحث ما این است که تا وقتی کشته شدن امام حسین علیه السلام یا اسارت اهل بیت علیهم السلام تحقّق پیدانکرده بود، بداء در مورد آنها امکان پذیر بود. اگر امام علیه السلام طبق اختیاری که خدا به ایشان داده بود، کشته شدن به دست دشمنان را نمی خواست، خداوند مشیّت خود را تغییر می داد و صورت علمی کشته شدن آن حضرت را محو و صورت علمی زنده ماندن ایشان را در حادثه ی کربلا به جای آن اثبات می نمود. این امر تا پیش از عینیّت یافتن شهادت حضرت امکان داشت ولی پس از آن دیگر بی معنا بود. هم چنین در مورد اسارت خاندان رسالت. نتیجه این که مشیّت الهی نسبت به چیزی، قدرت او در مورد آن را محدود نمی کند و تا وقتی «مُشاء» تحقّق خارجی نیافته، قابل تغییر است.

جمع بندی بحث این است که مشیّت خدا به کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام تعلق گرفته بود، اما در عین حال خداوند به این امر خشنود نبود و دشمنان ایشان را از کشتن حضرت نهی فرموده بود. اگر خود امام علیه السلام هم غیر از این را می خواست، خدا مشیّتش را تغییر می داد. همه ی این توضیحات براساس معنای «مشیّت تکوینی» خداست که همانا ایجاد صورت علمی «مُشاء» پیش از عینیّت خارجی آن است.

این مشیت صرفاً ایجاد صورت علمی است نه از آن وظیفه و تکلیفی قابل استنتاج است و نه دلالت بر رضا و خشنودی خدا می‌کند. اما این مشیت تکوینی غیر از خواست تشریحی خداست که به معنای امر او به انجام یک عمل است و از آن رضایت و خشنودی خداوند نسبت به آن عمل استفاده می‌شود. خواست تشریحی خدا این بود که مخالفان سیدالشهدا علیه السلام به روی ایشان شمشیر نکشند. به دلیل همین خواسته، خداوند از مخالفت آن‌ها با امام علیه السلام راضی و خشنود نبود. خواست تشریحی خدا از امام حسین علیه السلام این بود که اگر مخالفان دست به شمشیر بردند و اقدام به جنگ با ایشان کردند، حضرت ایستادگی فرموده و تا آخرین قطره‌ی خون خود با آن‌ها بجنگد و تسلیمشان نشود. لذا خدا راضی نبود که امام علیه السلام خود را تسلیم آنان نماید. پس خواست تشریحی خدا از امام علیه السلام و از مخالفان ایشان ربطی به مشیت تکوینی خدا در مورد کشته شدن آن حضرت ندارد. نباید احکام خواست تشریحی با مشیت تکوینی در هم آمیخته شوند.

۶ - ۱) معنای رضای الهی به «شهادت» سیدالشهدا علیه السلام

این جاست که می‌توان گفت: خدا از کشتن امام حسین علیه السلام نهی فرموده و به آن راضی نبوده است. اما به «شهادت» امام حسین علیه السلام راضی بوده و آن حضرت را بدان امر فرموده بوده است (خرج بقوم الی الشهادة)^۱ «شهادت» با «کشته شدن» و «خود را به کشتن دادن» تفاوت می‌کند.

امام علیه السلام نرفتند که خودشان را به کشتن بدهند به این معنا که خود را در قلب دشمن بیندازند و تسلیم آنان شوند بلکه برعکس با تمام اعمال و حرکات خود نشان دادند که تا آخرین لحظات ایستادند و هرگز راضی نشدند که آنها ایشان را بکشند. چون کشتن ایشان توسط آنها، معصیت بود و امام علیه السلام یک دم به این راضی نمی شدند. البته این راضی نشدن ایشان، فرع بر داشتن قدرت بود. یعنی تا جایی که قدرت داشتند مانع شدند از این که کشته شوند. ولی جایی که دیگر قدرت نداشتند چه می توانستند بکنند؟ این جا دیگر موضع عجز بود نه رضای ایشان به کرده‌ی آنان.

مطلب در این نقطه خیلی حسّاس می شود. اگر می گوئیم «امام علیه السلام به «شهادت» تن دادند و به آن راضی شدند»، به این معنا نیست که ایشان رضا دادند قاتلان به کشتنشان اقدام کنند. شهادت یک بار ارزشی دارد. شهادت یعنی فرد به امر خدا در مسیری که خدا می پسندد بایستد و حرکت کند و مقاومت کند و از بذل جان نهراسد و البته نتیجه اش این است که به دست جانیان کشته می شود.

نام این فرایند «شهادت» است؛ یعنی مسیری که از مقاومت و ایستادگی در مقابل زورگویان و ظالمان شروع، و به کشته شدن ختم می شود. این را مقایسه کنید با آن فرض غیر واقعی که امام علیه السلام خودشان را با حال تسلیم در لشکر دشمن می انداختند و عملاً رضایت می دادند که به دست آنها کشته شوند.

امام علیه السلام هیچ گاه تسلیم نشدند. یعنی به این راضی نشدند که اشقیای مقدمات مرگ ایشان را فراهم کنند بلکه راضی شدند به این که

مقاومت کنند و بجنگند. راضی شدند به این که یک تنه در مقابل چند ده هزار نفر بایستند؛ هر چند نتیجه اش کشته شدن ایشان بود.

پس سیدالشهدا علیه السلام راضی نشدند که نامردمان لحظه ای معصیت کنند و ایشان را با جنایت و ظلم به قتل برسانند. اما وقتی که این ها روی معصیت خود پافشاری کردند و خدا هم اذن تکوینی داد (مانعشان نشد) امام حسین علیه السلام با آن وضعی که سابقه نداشت به شهادت رسیدند و خدا در عوض این فداکاری و این عبادت سیدالشهدا علیه السلام چه ها که به آن حضرت نداد!

اکنون اگر کلّ این «فرایند»ی که از ایستادگی و مقاومت شروع شده تا به کشته شدن ختم شود را محبوب خدا بدانیم، غلط نیست. بله، این محبوب خدا بود. درست است که قائل باشیم: «این سیر، که بایستند و به قیمت جانشان مقاومت کنند؛ محبوب خدا بود». اما اگر این جریان را نبینیم و فقط نتیجه ی نهایی (اقدام اشقیا به قتل) را در نظر بگیریم دیگر «شهادت» نامیده نمی شود.

صرف «کشته شدن حضرت به دست اشقیا» محبوب خدا نبود. فقط می توانیم بگوییم مشیت تکوینی خدا بود. اما خواست تشریحی خدا و محبوب او نبود. چرا؟ چون صرف «کشته شدن به دست ظالم»، یعنی «راضی بودن به ظلم مختارانه ی ظالمان». اما در عین نارضایی به معصیت ظالمان، خدا می پسندید و دوست داشت که حضرت بایستند و مقاومت کنند هر چند معلوم بود که نتیجه ی این مقاومت و ایستادگی، شهادت است.

با این تفصیل اگر کسی بپرسد «آیا کشته شدن امام حسین علیه السلام

محبوب خدا بود؟» باید دید که منظور او از «کشته شدن» چیست؟ اگر منظور این است که «امام علیه السلام اختیاراً خودش را تسلیم کند و به کرده‌های قاتلان رضایت دهد؛ چنین نبوده. یعنی خدا تسلیم شدن امام علیه السلام برای کشته شدن را دوست نداشت و به آن راضی نبود و از آن نهی کرده بود؛ همان طور که اشقیاء را از اقدام برای کشتن حضرتش نهی کرده بود. هرگز خدا به این راضی نبود که امام علیه السلام بدون ایستادگی و مقاومت، با اختیار خود، به این که ایشان را بکشند رضا دهند. خدا نه تنها به این راضی نبود، بلکه نهی هم کرده بود. اما خدا به این راضی بود که ایشان بایستند و بجنگند.

ممکن است این برداشت غلط در ذهن افراد شکل بگیرد که بالأخره این همه مقاومت و جانبازی و فداکاری واقعی بود یا نبود؟ واقعاً امام علیه السلام که می‌دانستند کشته می‌شوند، آیا العیاذ بالله آن جا نمایش بازی کردند؟ و ژست دلاوری و جنگ گرفتند؟ یا این که واقعاً جنگیدند؟

نمی‌توان گفت که امام علیه السلام می‌خواستند هر طور می‌شود خود را به کشتن بدهند و این مقاومت‌ها همه نمایشی بوده است! چنین نیست. بلکه تمام این‌ها واقعی بوده است. یعنی امام علیه السلام یک لحظه و یک ثانیه و کمتر از ثانیه هم از ایستادگی دست نکشیدند. از طرف دیگر اتمام حجت کردند و به هر زبانی بود سعی کردند گمراهان را هدایت کنند. حرص‌ها خوردند که «بیایید از این جنایت دست بردارید» و یک لحظه هم از این کار باز نایستادند و هرگز به معصیت آن‌ها راضی نشدند. لذا با معصیت آن‌ها - که همان جنگ با حجت خدا بود - در

افتادند، جنگیدند و مقاومت کردند. اما دیگر بیش از این قدرت نداشتند. این جا بود که دیگر کشته شدند. مجموعه این فرایندها را «شهادت» می‌دانیم.

لذا درست است که بگوییم «خدا شهادت حضرت را دوست داشت» به شرط آن که همه‌ی مقدماتش را هم لحاظ کنیم به این معنی که قائل باشیم «خدا دوست داشت امام عَلَيْهِ السَّلَام تا مرز کشته شدن مقاومت کند».

حاصل آن که در روایت مورد بحث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عالم رؤیا خطاب به سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام اَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

ای حسین! [از مکه] خارج شو که خداوند مشیت کرده تو را کشته ببیند.

در این جا تعبیر «شاء» به کار رفته است نه «أحبّ». یعنی مشیت خدا بر این قرار گرفته نه این که خدا مظلوم شدن ایشان را دوست داشته باشد.

بنابراین، درست نیست که بگوییم از «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» نتیجه می‌شود که «ان الله أحبّ ان يراك قتيلاً». «شاء»، مشیت تکوینی خدا را می‌رساند و رضای الهی حساب دیگری دارد. مگر این که مطابق توضیحی که داده شد، «شهادت» آن حضرت را محبوب خدا بدانیم. یعنی ایستادگی در راه رضای خدا، مقاومت کردن تا کشته شدن آن حضرت را - به عنوان یک جریان - محبوب خدا بشناسیم.

نمی‌شود ما فقط نتیجه‌ی پایانی مقاومت را ببینیم و بپرسیم «این

محبوب است یا نه؟» باید کشته شدن آن حضرت را به همراه مقدمات آن لحاظ کرد. این کشته شدن نتیجه ایستادگی ها و نتیجه جانبازی ها و عمل کردن به رضای خداست، پس می توانیم بگوییم محبوب خداست. پس باید حتماً مقدمات را دخیل کنیم تا بتوانیم رضای خدا را نسبت به شهادت آن حضرت نتیجه بگیریم.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل سوّم

رویاری و ستیزه با سیدالشهدا علیه السلام یقیناً مورد نهی و سخط الهی بوده است. به این ترتیب «مشیّت شدن قتل سیدالشهدا علیه السلام» به معنای این نیست که خداوند به کرده ی نامردمان، راضی و خشنود بوده است. «مشیّت خدا نسبت به قتل بودن امام حسین علیه السلام و اسیر بودن اهل بیتشان علیهم السلام»، به این معناست که خداوند صورت علمی این وقایع را خلق فرموده؛ پیش از آن که عین خارجی این وقایع تحقق یابد. این گونه قابل تصوّر است که امری مورد نهی و غضب الهی باشد و در عین حال مشیّت شود. البتّه می توان گفت شهادت امام حسین علیه السلام محبوب خداوند بوده است با این بیان که منظور از شهادت را «کلّ فرایند مقاومت تا کشته شدن آن حضرت» بدانیم. شهید در راه خدا تا پای جان مقاومت می کند و از بذل جان و کشیدن ضجر در راه خدا ابا ندارد و همین صبر وی نزد خداوند مأجور است. این چنین ایستادگی، محبوب خداست در عین آن که خداوند مردم را از آزار حجّت خود سخت باز داشته و کشته شدن وی بدست اشقیاء را مایه ی عقاب خود می داند.

فصل ۴

سیدالشهدا علیه السلام؛ قتیل بندگی خدا

(۱) آثار و برکات خروج سیدالشهدا و لزوم خلط نشدن آنها با علت یکی از نکات مهم در تحلیل حرکت سیدالشهدا علیه السلام این است که به دنبال مراجعه به ادله نقلی میان «آثار و فواید» حرکت ایشان و «علت» آن خلطی صورت نگیرد. باید توجه دقیق داشت که بین علت و فایده فرق است. یک وقت می‌گوییم: «علت فلان مطلب این است»، اما یک موقع می‌گوییم «اثر و فایده‌اش این است». مثلاً ممکن است گفته شود «یکی از آثار رفتن حضرت به سمت کوفه این بود که حجت بر اهل کوفه تمام گردد». این حرف خوبی است. ولی آیا این، علت خروج حضرت به سوی کوفه بوده است؟ هر اثری که نمی‌تواند علت باشد. این نکته خیلی دقیق و کلیدی است.

مشابه این مطلب، در جریان غیبت امام زمان علیه السلام است. روایاتی داریم که به بیان حکمت غیبت حضرتش - یا به تعبیر برخی «علت غیبت» - پرداخته است. اما نمی‌توان هیچ کدام از آنها را علت و دلیل

اصلی غیبت دانست چون روایات تا کید دارند که حکمت غیبت هنگام ظهور روشن می‌شود.^۱ ولی البته می‌توانیم این‌ها را نتیجه و اثر غیبت بدانیم. مثلاً می‌توانیم بگوییم: «یکی از نتایج غیبت این است که بیعت طاغوتی برگردن امام عصر علیه السلام نباشد» ولی آیا همین علت و فلسفه‌ی غیبت بوده است؟ نمی‌توان چنین گفت. یا ممکن است بگوییم: «اگر ایشان غایب باشند جانشان از دشمنان محفوظ می‌ماند و آن‌ها نمی‌توانند آسیبی به ایشان برسانند» ولی این علت غیبت نیست بلکه اثر آن است.^۲

همان بیانی که در بحث «حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام» مطرح می‌کنیم در بحث «حکمت حرکت سیدالشهدا علیه السلام» نیز جاری است. بیان‌های مختلفی که درباره تعلیل این حرکت آمده باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در آن‌ها میان «علت و فایده» تفکیک شود و معلوم گردد که این‌ها فواید حرکت امام حسین علیه السلام است.

نکته‌ی دیگر این‌که ممکن است در ادله‌ی نقلی به بیاناتی از امام حسین علیه السلام دست یابیم که بیانگر «حکمت» حرکت ایشان باشد باید توجه داشت که هر یک از بیان‌ها «یکی از حکمت‌ها»ی خروج سیدالشهدا علیه السلام را بیان می‌کنند و نمی‌توان «تنها هدف و فلسفه»ی این حرکت را از این بیانات استخراج کرد. به این ترتیب اگر هم به برخی از اغراض این حرکت دست پیدا کردیم نمی‌توانیم آن را «تنها علت» معرفی کنیم. با این توضیح، نمی‌توان در میان بیانات امام حسین علیه السلام

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲ - برای ملاحظه‌ی تفصیلات و مستندات بنگرید به: بخش دوم کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی».

موردی را یافت و نام آن را «تنها علت حرکت ایشان» گذارد و ادعا کرد که «اگر این علت نبود حرکت سیدالشهدا علیه السلام شکل نمی‌گرفت» یا «چون این علت در میان بود حرکت بر سیدالشهدا علیه السلام واجب بود». حتی درباره‌ی پیمان الهی خداوند با آن حضرت دیدیم با آن که خداوند وصیت به خروج را از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه السلام رساند؛ اما در عین حال اختیار سپردن این پیمان را به خود آن حضرت داد و لذا امام علیه السلام هرگز ملزم و مضطر به قبول این سرنوشت نبودند. برای آن که بحث از حالت کلی قدری مصداقی‌تر شود در ادامه برخی ادله‌ی نقلی را بررسی می‌کنیم که ممکن است در پرتو آن‌ها ادعا شود که هدف اصلی سیدالشهدا علیه السلام از حرکتشان شناسایی شده است.

۱ - ۱) اتمام حجت و گزینش راه «سعادت» یا «شقاوت» از سوی مردم بسیاری از کارهایی که امام حسین علیه السلام در این حادثه انجام دادند (قبل از عاشورا و خود روز عاشورا) برای اتمام حجت بوده است. در راه میان مدینه و مکه، اجته خدمت آن حضرت عرض نصرت کردند که:

نَحْنُ وَ اللهُ يَا حَبِيبَ اللهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنْ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَ أَنَّهُ
لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا
إِلَيْكَ.

ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! به خدا قسم اگر اطاعت امر شما بر ما واجب نبود و چنان نبود که مخالفت شما بر ما روا نیست، همه‌ی دشمنانتان را می‌کشتیم؛ قبل از این که دستشان به شما برسد.

اما حضرت در پاسخ فرمودند:

نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ
بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ ۲۱

به خدا قسم، قدرت ما بر دشمنان از شما بیشتر است. ولکن [به
نابودی آنها اقدام نمی‌کنم] تا آنها که هلاک [و گمراه]
می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد و آنها که زنده می‌شوند [و
هدایت می‌یابند] از روی دلیل روشن باشد.

سیدالشهدا علیه السلام پس از ملاقات و سخن گفتن با حُرّ تصمیم به
بازگشت گرفتند اما مانع ایشان شدند.^۳ چرا آن زمان که او ایشان را
محاصره کرد و راه برگشت هم برایشان نگذاشت چنین تصمیمی
گرفتند؟ چرا پیش از آن که کسی مانعشان نبود برگشتند؟ و موقعی این
را ابراز کردند که دیگر راه برگشتی نداشتند؟ معلوم است که این
درخواست و عزم بازگشت برای اتمام حجّت بوده است تا برای حُرّ و
لشکریانش روشن کنند که: «شما حتّی از برگشتن من هم ممانعت
می‌کنید» و گرنه پیش از آن می‌توانستند چنین کنند؛ با توجّه به این که
پیش از ملاقات با حُرّ هم کاملاً از اوضاع و شرایط کوفه باخبر بودند.
آری قرار است اتمام حجّت شود، و کسانی که مثل حُرّ به سبب بیّنه
زنده می‌شوند، زنده شوند و به طرف آن حضرت بیایند. از آن طرف،
کسانی که قرار است هلاک شوند نامردی و بی‌معرفتی را به اوج خود

۱ - انفال / ۴۲.

۲ - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهوف، ص ۶۶ - ۶۸.

۳ - بحارالأنوار ج ۴۴، ص ۳۷۷.

برسانند، و حجّت بر آنها نیز تمام شود.

نمی‌دانیم در آن گیر و دار در ذهن جناب حرّ چه می‌گذشته است. شاید حرّ با خود می‌گفته: «یزید و ابن‌زیاد که می‌خواهند حکومت کنند. امام حسین علیه السلام هم که می‌گویند اگر رها کنید من به بلاد دور دست می‌روم و به شما کاری ندارم و اگر شما نگران این هستید که کسی به حکومتتان متعرّض شود، من این کار را نخواهم کرد. پس چرا نمی‌گذارند برود؟» اما بعد از آن فهمید قصد این‌ها ریختن خون حضرت است. چون ایشان خودشان می‌گویند می‌خواهم برگردم. ولی آنها نمی‌گذارند.

اتمام حجّت معنایش همین است. یکی مثل حرّ روشن می‌شود، و می‌شود کسی که از سر بیّنه زنده شد، لشکر عمر سعد هم کسانی‌اند که از سر بیّنه هلاک شدند. حضرت می‌خواهند حق را روشن کنند. اتمام حجّت یعنی روشن کردن حق برای همه‌ی افراد. اگر با این حرکت یک نفر هم از جهنم وارد بهشت می‌شد - که بیش از یک نفر هم شد - برای حضرت مغتنم بود. لذا حضرت توانستند از حرکت الهی خود این «فایده و اثر» مهم را بدست آورند. در عین این‌که خودشان می‌دانستند این مسیر نهایتش به کجا می‌رسد.

۲ - ۱) آزمون مردمان و پناه‌بخشی شیعیان

امام حسین علیه السلام، در برابر همان اجنه‌ای که گفته شد بر ایشان عرض نصرت کردند، درباره فوایدی که بر حرکتشان مترتب بود فرمودند:

... فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانٍ فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ وَ

بما ذا يُخْتَبَرُونَ و من ذا يكونُ ساكنَ حُفْرَتِي و قد اختارَهَا
 اللهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ و جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا و مُجَبِّينَا
 تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ و صَلَوَاتُهُمْ و يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ و تُسَكَّنُ شِيعَتُنَا
 فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا و فِي الْآخِرَةِ.^۱

اگر من در این جا بمانم [و از مکه بیرون نیایم] این خلق منحط
 به چه آزمایش و امتحان شوند؟ (خدا می خواهد به وسیله ی من
 این خلق بدبخت را امتحان کند) [و اگر من بر جای بمانم] چه
 کسی ساکن گودال من [در کربلا] شود؟ در حالی که خداوند همان
 روزی که زمین را گسترده آن گودال را برگزید و محل پناه شیعیان
 و دوستان ما قرارش داد تا [در آن جا] اعمال و نمازهایشان
 پذیرفته شود و دعاهايشان مستجاب گردد. و محل دفن من
 آرامگاه و پناهگاهشان در دنیا و آخرت باشد.

این ها آثاری است که خدا در عوض بندگی امام حسین علیه السلام عطا
 کرده است. نه این که علت حرکت و خروج حضرتش باشد. علت
 حرکت امام حسین علیه السلام کسب رضای خدا و بندگی خداست و این ها از
 آثار و لوازم آن بندگی است. این ها برکاتی است که خدا برای این عمل
 سیدالشهدا علیه السلام قرار داده است.

خدای متعال برای شهادت امام حسین علیه السلام چه آثار عجیبی قرار داده
 است. مثلاً ببینید که روز اربعین در عراق چه خبر است؟! این چه
 نیرویی است که مردم را می کشاند؟ با حداقل امکانات و وجود خطر،
 سرمای زمستان و گرمای تابستان را به جان می خرنند و با پای پیاده و

سرآشفته، دل به مولا می سپرند. این واقعاً این کار خداست. به فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.^۱

برای شهادت امام حسین حرارتی در قلب‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود.

آیا هرکس که با نیت خالصانه در راه خدا کشته شود، شهادتش این آثار را دارد؟ نمی‌شود چنین قاعده‌ای را گفت. خدا با امام حسین علیه السلام معامله‌ی عجیبی کرد. امام حسین علیه السلام همه چیزش را خالصانه در راه خدا داد. خدا این را از او خواست و پسندید و بعد هم، به تعبیر ناقص ما، برایش سنگ تمام گذاشت و همه چیز به او داد. این برکات و آثاری که زیارت آن حضرت دارد، به آبروی سیدالشهدا علیه السلام و به پاس بندگی ایشان است. ببینید عشق و محبت امام حسین علیه السلام با دل‌ها چه می‌کند؟ این واقعاً معجزه‌ی خداست و کار عجیبی است که بعد از این همه سال، روز به روز و سال به سال، عشق و محبت مردم به اهل بیت علیه السلام، خصوصاً وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام، کمتر که نمی‌شود هیچ، بیشتر هم می‌شود. حتی غیر شیعه‌ها و غیر مؤمنین را ببینید که برای آقا چه می‌کنند.

این همه فضائل و این همه پاداش که برای گریه بر سیدالشهدا علیه السلام بیان شده واقعاً قابل درک نیست و تنها بعضی و بخشی از پاداشی است که خدا برای حسینش قرار داده است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنَ الْفَضْلِ
لَمَاتُوا شَوْقًا^۱.

اگر مردم می دانستند که زیارت قبر اباعبدالله چه فضیلتی دارد از شوق می مردند.

این که روایت با تعبیر «لَوْ» آغاز شده یعنی با این همه فضیلتی که ذکر شده تازه هنوز همه اش را به مانگفته اند. حیرت آور است! واقعاً حیرت آور است! یک بار که انسان بخشی از این فضایل را مثلاً در کتاب «کامل الزیارات» مرور می کند، گیج می شود از این همه فضایل غریب! این ها برای چیست؟ ببینید این وعده ها چگونه رحمت خدا را شامل حال مؤمنین به امام حسین علیه السلام می کند؟ خدا از این طریق خواسته لطف بی منتهای خود را به امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهد؛ آن هم به خاطر وجود مقدس اباعبدالله علیه السلام.

چند خط از عبارات مرحوم علامه مجلسی رحمته الله را مرور می کنیم تا بعضی آثاری که انسان از وجود مقدس اباعبدالله در دنیا می بیند؛ را دریابیم و ببینیم از حرّمشان، از زیارتشان، از مجالسشان چه برکاتی مشاهده می شود.

ایشان می فرماید:

هر روز چندین هزار کس به برکت ایشان مغفور می گردند. و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق

بهشت می‌شوند. و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناهان می‌شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فائز می‌گردند. و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه‌ی معرفت و یقین می‌رسند. و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب مُحَلّی (مزین) می‌گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلف و الوف (هزاران هزار) از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منبیهی ایشان صحت می‌یابند. و آن‌ها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده‌ی جلال آن بزرگواران مدهوش می‌گردند و از قربت معنوی آن مقربان درگاه خداوند رحمان در هر ساعت بهره‌ها و فیض‌ها می‌یابند. و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت. پس کدام جلالت از این عظیم‌تر و کدام بزرگی از این بیشتر می‌تواند بود؟^۱

۳ - ۱) نجات بندگان از جهالت

در زیارت منقول از امام صادق علیه السلام درباره سیدالشهدا به خداوند عرضه می‌داریم:

۱ - مجموعه رسائل اعتقادی، رساله‌ی حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام،

بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ وَ
الْعَمَى وَالشُّكَّ وَالْإِزْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى.^۱

[خدایا!] او خون قلبش را در راه تو بخشید تا بندگان را از
گمراهی و جهالت و کوری و شک و تردید به در هدایت از
هلاکت، نجات بخشد.

یکی از آثار شهادت مولایمان این بود که خدا بندگان را از جهالت
نجات داد. قضایایی که بعد از عاشورا اتفاق افتاد عادی نبود. این که ورق
برگردد و یزید، ابن زیاد را نفرین و متهم کند که حسین بن علی علیه السلام را به
قتل رسانده، اتفاق شگفتی بود.^۲ خدا کاری کرد که این‌ها بی‌آبرو شوند و
مردم از گمراهی در آیند.

مردم بعد از جریان عاشورا فهمیدند حساب دین از حساب
حکومت بنی‌امیه جداست. واقعاً معاویه به عنوان خلیفه‌ی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت می‌کرد. یعنی وجهه‌ی دینی داشت. خطیب
نماز جمعه بود. تا آن زمان خلیفه‌ی اول و دوم و سوم، و بعد هم معاویه
نزد مردم مشروعیت دینی داشتند و مردم برای این‌ها حساب دینی باز
می‌کردند. قولشان قول دین شمرده می‌شد. حکم این‌ها حکم دین بود.
در آن روزگار، دین برای مردم، از حکومت و سیاست نامردمان

۱ - کامل الزیارات، ص ۲۲۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲، الکامل، ج ۴، ص ۸۷،
البدایة و النہایة، ج ۸، ص ۲۳۲. البته این‌گونه شواهد تاریخی هرگز یزید را از جنایت
قتل سیدالشهدا تبرئه نمی‌کند. تردیدی وجود ندارد که قتل سیدالشهدا نتیجه‌ی دستور
مستقیم وی به ابن‌زیاد ملعون بوده است. به عنوان نمونه بنگرید به: (تاریخ یعقوبی،
ج ۲، ص ۲۲۰، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۰)

جدا نبود. ولی مردم بعد از عاشورا فهمیدند که این‌ها مکار و حقه‌بازند. این‌ها دین را وسیله‌ی حکومت و سیاست و به قدرت رسیدنشان قرار داده‌اند. لذا از آن‌ها بعد مردم اگر دین را می‌خواستند سراغ اهل بیت علیهم السلام می‌رفتند و اگر دنیا را می‌خواستند، به سراغ حکام می‌آمدند چون حساب دین از حساب حاکم وقت جدا شد. این یکی از آثار شهادت امام حسین علیه السلام بود.

این برمی‌گردد به عمل خالصانه‌ی حضرت. «بذل مهجته فیک» یعنی خدایا! او در راه تو جانش را بذل کرد. تا این که باب هدایت گشوده شود. و این یکی از آثار و فوائد مهم خروج سیدالشهدا بود.

۴ - ۱) فرار از بیعت با ذلت

پیشتر روشن کردیم که بنی‌امیه قصد کشتن حضرت را داشتند و شکی در این نبود. هم معاویه این مطلب را اظهار کرده بود و هم خود سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمودند و هم قرائن نشان می‌داد. به نظر می‌رسد یکی از حکمت‌های خروج امام علیه السلام از مکه همین بود که از دست بنی‌امیه بگریزند و تن به بیعت ذلیلانه‌ای که آن‌ها می‌خواستند ندهند.

مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید:

پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می‌شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود.^۱

یعنی اگر هم به فرض ایشان بیعت را می‌پذیرفت، بعد از گرفتن

۱ - رساله‌ی حکمت و فلسفه‌ی شهادت امام حسین علیه السلام، ص ۲۰۱.

بیعت، هم ایشان را خوار کرده و به ذلت می‌کشیدند و هم در نهایت به قتل می‌رساندند. بنابراین، شکی نیست که این‌ها به بیعت راضی نمی‌شدند. در واقع حضرت، بر اساس معیارهای ظاهری مخیر بین دو چیز بودند: این‌که کشته شوند با ذلت، یا کشته شوند بدون ذلت بلکه با عزت و جهاد و کرامت. قصد آن‌ها برای به شهادت رساندن حضرت علیه السلام قطعی بود. اگر اخبار غیبی را هم کنار بگذاریم، همان شرایط ظاهری هم نشان می‌داد که این‌ها می‌خواهند حضرت را به قتل برسانند.

مرحوم سید مرتضی می‌فرمایند:

اگر گفته شود با وجود این‌که ابن‌زیاد امان داد پس چرا امام علیه السلام نپذیرفت؟

می‌گوییم: برای این بود که امان ابن‌زیاد قابل اطمینان نبود. او می‌خواست حضرت را خوار کند و به تسلیم وادارد و پس از تسلط بر او، ایشان را به شهادت رساند...

معلوم است او حسن نیت نداشت که امام علیه السلام امان او را نپذیرفته‌اند بلکه کینه‌هایی که این‌ها از زمان پیامبر اکرم علیه اهل بیت ذخیره کرده بودند مانع از حسن نیتشان می‌شد.^۱

۱- ۴- ۱) خواسته اشقیای از امام حسین علیه السلام: بیعت با ذلت

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمته الله چند شاهد برای توضیح مطالبه‌ی بنی‌امیه از امام حسین علیه السلام می‌آورند:

اولاً: ابن زیاد ملعون گفت: او باید به حکم من و حکم یزید سر فرو آورد.^۱

سر فرود آوردن غیر از پیمان بیعتی است که با حضرت ببندند و بگویند «کاری به کار ما نداشته باش». وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کردند این طور نبود که او به امام علیه السلام گفته باشد «باید در برابر حکم من سر فرود آوری» بلکه یک پیمان به اصطلاح «عدم تعرض» با هم امضا کردند. امام حسن علیه السلام پذیرفتند او حکومتش را بکند و از ناحیه‌ی امام حسن و امام حسین علیهم السلام مخالفتی با حکومت او صورت نگیرد. اما قرارشان این نبود که بر حکم معاویه سر فرود آورند.

اما از امام حسین علیه السلام می‌خواستند که خودشان را محکوم آن‌ها قرار دهند، چه ایشان را بکشند و چه آزادشان بگذارند. می‌خواستند حضرت «محکوم» شان باشند یعنی از پیش بگویند: «هر چه شما گفتید همان می‌کنم و حکم، حکم شماست». حتی از پیش نمی‌گفتند که می‌خواهند چه کنند. بلکه می‌خواستند حضرت بیایند و برابرشان سر تسلیم فرود آورند تا چه حکم کنند.

شاهد دیگر قول شمر بود که باید حسین علیه السلام تسلیم حکم ابن زیاد ملعون شود تا بعد او تصمیم خودش را بگیرد.^۲

۱ - ابن زیاد ملعون به حضرت علیه السلام نوشت:

...أَمَا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ فَقَدْ بَلَغَنِي نَزْوَلُكَ بِكَرْبَلَاءَ وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا أَشْبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ أَوْ الْحَقِّكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَيَّ حُكْمِي وَحُكْمَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَالسَّلَامَ. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲)

۲ - شمر ملعون خطاب به ابن زیاد گفت: ... وَاللَّهِ لَئِنْ رَحَلَ بِإِلَادِكَ وَ لَمْ يَضَعْ يَدَهُ

یعنی «وظیفه‌ی او این است که به رأی ما سر تسلیم فرود آورد و در برابر هر چه ما گفتیم تسلیم شود. بعد ما هر چه بخواهیم می‌گوییم». لذا تعبیر شده اقراری که از حضرت می‌خواستند «اقرار عبید» بوده است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمودند:

وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُفْرِزُ لَكُمْ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ.^۱

قسم به خدا من خود را با دلت در اختیار شما نمی‌گذارم و مانند بندگان برای شما [به آن چه می‌طلبید] اقرار نمی‌کنم. یعنی «من زیر بار دلت نمی‌روم». این بود که فریاد زدند:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةِ يَا بِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّثَامِ عَلَى مَضَارِعِ الْكِرَامِ.^۲

آگاه باشید! حرام زاده فرزند حرام زاده مرا بین یکی از دو چیز مجبور کرده است، بین شمشیر کشیدن و دلت (تسلیم) و هیهات که ما دلت و خواری را بپذیریم. خدا و رسولش و مؤمنان راستین این را برای ما نمی‌پذیرند. دامن‌های پاک، طهارت، غیرت و

۱۴ فِي يَدِكَ لِيَكُونَنَّ أَوْلَىٰ بِالْقُوَّةِ وَ لَتَكُونَنَّ أَوْلَىٰ بِالضَّعْفِ وَ الْعَجْزِ فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ وَ لَكِنْ لِيُنْزَلَ عَلَىٰ حُكْمِكَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِالْعُقُوبَةِ وَ إِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۹)

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۷.

۲ - اللّهوف، ص ۹۷.

شرافت خاندان، همّت والا و عزّت نفس ما هرگز به ما اجازه نمی دهند که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.

معلوم می شود آن چه این ها از حضرت می خواستند ذلّت بود و حضرت هم زیر بار ذلّت نمی رفتند. «دعی» از «دعوت» می آید. یعنی کسی که خوانده شده. به کسی می گویند که پدرش معلوم نیست، یعنی حرام زاده است. این که فرموده اند: «الدعی ابن الدعی» یعنی پدرش هم همین طور بوده است.^۱

ابن زیاد بود که آن همه خون به دل اهل بیت علیهم السلام کرد. و خباثت او حساب جدایی از یزید و عمر سعد دارد. مرحوم شیخ جعفر می فرماید: حتّی یک جاهایی یزید هم گریه کرد و عمر سعد هم دلش شکست ولی هیچ جا ندیدم که ابن زیاد رقت کرده یا یک قطره اشک ریخته

۱ - مقصود ابن زیاد است که بهتر است به او بگوییم «ابن مرجانه»، به معنی این که مرجانه او را زاییده بود. چون مرجانه با افراد مختلفی در ارتباط بود و معلوم نشد پدر عبیدالله کیست! اما منسوب به زیاد بود.

خود زیاد هم همین گونه بود. یعنی پدرش معلوم نبود. گاهی در تاریخ می گویند «زیاد بن ابیه» یعنی زیاد پسر پدرش! چون پدرش معلوم نبوده است. البته ابوسفیان، زیاد را به خود ملحق نمود (خود را پدر او دانست) و بعدها معاویه نیز او را - به عنوان برادر - به خود ملحق کرد. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۲۳)

به تبع پدر، همین نقطه ضعف را ابن زیاد هم داشت و هر جا که لازم بود یزید روی آن دست می گذاشت. از جمله این که یزید به ابن زیاد دستور اکید به کشتن امام حسین علیه السلام داد و وی را تهدید کرد که: «اگر او را کشتی که هیچ و گرنه به نسب [اصلی] ات و پدرت عبید بازمی گردی پس مباد که [قتل امام حسین علیه السلام] از دستت برود». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱ و نیز ۲۲۰)

باشد.^۱ تا وقتی سر ابن زیاد ملعون را به دستور مختار نبریدند و خدمت امام سجاد علیه السلام نیاوردند، خنده به لبان حضرت نیامد. بعد از عاشورا، شش سال طول کشید تا این که ابن زیاد به درک رفت. در طول این شش سال، اهل بیت علیهم السلام عزادار بودند. چیزی در خانه نمی پختند، زن های بنی هاشم سر مه به چشم نمی کشیدند، روغن به سر نمی زدند، تا این که سر ابن زیاد را نزد امام سجاد علیه السلام آوردند. معلوم است که ابن زیاد خیلی خون به دل اهل بیت علیهم السلام کرده است.

حضرت فرمودند این حرام زاده ی پسر حرام زاده، مرا مجبور کرده یکی از این دو چیز را بپذیرم: ذلت و خواری (اقرار عبید) و یا دفاع با شمشیر. اما من زیر بار ذلت نمی روم و به اقراری که این ها می خواهند تن نمی دهم.

۲-۴-۱) بابی انت و اقی!

در این جا^۲ دل مرحوم شیخ جعفر آتش می گیرد و می فرماید:

پدرم فدای مستضعف و غریب و وحید!

کار به کجا کشید!؟ حجت خدا این قدر غریب و وحید شد که از ایشان می خواهند مثل بندگان اقرار کند. این خواسته را از کسی دارند که در بدنش خون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاری است. روایت صحیح داریم که امام حسین علیه السلام از هیچ دایه ای و حتی از مادرش هم شیر نخورد. و

۱ -... کان ابن سعد یبکی علیه... و یزید قد رقّ لهم... کان یبکی فی بعض اللیالی نعم لم اعثر علی رقّة و بکاء علی حالة من الحمالات بالنسبة الی السلّین ابن زیاد (الخصائص الحسینیة، ص ۴۷ و ۴۸)

۲ - الخصائص الحسینیة ص ۴۷ و ۴۸.

غذای ایشان فقط از انگشت پیامبر کرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگشت خود را در دهان او می گذاشتند، ایشان می مکیدند و تا دو سه روز غذا نمی خواستند. این گونه امام حسین علیه السلام رشد کردند، هم روحشان و هم بدنشان.
امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَمْ يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَاطِمَةَ - وَ لَا مِنْ أَنثَى وَ لَكِنَّهُ كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيِّ - فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ - فَيَمَصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَةَ - فَيَنْبُتُ لَحْمُ الْحُسَيْنِ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ - وَ لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ - إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ۱

امام حسین علیه السلام نه از حضرت زهرا علیها السلام از هیچ زن دیگری شیر نخورد. ولی ایشان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بردند. حضرت انگشت شست خود را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشتند. او می مکید و به اندازه‌ی دو یا سه روز برای ایشان کفایت می کرد. به این صورت گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روید. هیچ مولودی شش ماهه به دنیا نیامد جز عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام.

سپس مرحوم شیخ شروع می کند به درد دل با حضرت:

پدر و مادرم فدای شما ای ابا عبدالله! والله کشته شدن شما با آن وضعیت در میدان جنگ شرافتمندانه تر بود از این که برای آن‌ها اقرار بکنید و خودتان فرمودید: جنگیدن کریمانه بهتر از شبیه

شدن به فرومایگان است. اگر به فرض شما راضی می‌شدید که از روی تقیه با آنها نجنگید و به آنچه آنها می‌خواستند اقرار کرده بودید، آنها باز هم شما را رها نمی‌کردند تا این‌که بین ذلت و کشتن شما جمع کنند.

۵ - ۱) امر به معروف و نهی از منکر

یکی از توضیحات امام حسین علیه السلام درباره‌ی حرکتشان، این عبارت معروف است:

أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری خارج نشدم. بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امت جدم به پا خاستم، و اکنون می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی‌طالب راه بروم.

چون حضرت با امتناع از بیعت با یزید و خروج از مدینه، به «ایجاد اختلاف در امت اسلام» و «آشوب طلبی» و «خود سری» و حتی «بغی» و خروج بر جانشین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متهم شده بودند با این بیان از خود رفع اتهام فرمودند و تأکید کردند که تیتی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و در حرکت خود از سیره‌ی جد و پدرشان تبعیت می‌کنند.

این‌گونه اصرار ورزیدند که دنبال ایجاد فتنه و فساد نیستند و جز به مصلحت امت جدشان نمی‌اندیشند. به این ترتیب یکی از فواید مهم حرکت سیدالشهدا همین امر به معروف و نهی از منکر بود.

البته امر به معروف و نهی از منکر در سیره و برنامه‌ی همه‌ی امامان وجود داشته و هر کدام در زمان خود به شکلی به آن اقدام می‌کردند. حتی در روایات، شاخصه‌ی مهم اولی الامر (امامان معصوم علیهم السلام) را همین ویژگی دانسته و فرموده‌اند:

إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللهِ وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ اُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ
بِالمَعْرُوفِ وَ العَدْلِ وَ الاحْسَانِ.^۱

خدا را به خدا و رسول را به رسالت و اولی الامر را به «امر به معروف و عدل و احسان» بشناسید.

یعنی راه شناسایی امامان به حق، امر به معروف و عدل و احسان می‌باشد. با این معیار مدعیان دروغ‌گوی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از خلفای راستین ایشان شناخته می‌شوند. معاویه و یزید هم ادعای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتند اما عمل آن‌ها امر به معروف نبود، بلکه هم خود اهل انجام منکرات بودند و هم امت پیامبر صلی الله علیه و آله را به وادی منکرات می‌کشاندند.

اما این‌که هر امامی چگونه و تا چه حد امر به معروف و نهی از منکر نمود، بستگی به امر خداوند به ایشان داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان سه خلیفه‌ی اول یک نوع نهی از منکر داشتند و در دوران حکومتشان شکل آن تغییر کرد. امام مجتبی علیه السلام در مصالحه با معاویه

برنامه‌ای جز «طلب اصلاح در امت پیامبر ﷺ و امر به معروف و نهی از منکر» را دنبال نمی‌کردند، اما خداوند از ایشان آن‌گونه خواسته بود. همین عنوان کلی در مورد سیدالشهدا علیه السلام به شکل «اخرج بقوم الی الشهادة» ظهور و بروز پیدا کرد، این شکل از اصلاح طلبی و نهی از منکر نه در برنامه‌ی امامان قبل از ایشان بود و نه ائمه بعد. امام سجّاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم دقیقاً برنامه‌ی اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر را دنبال می‌کردند، منتهی به صورت و شکلی متفاوت که در وصیّت پیامبر ﷺ از طرف خدا به ایشان مشخص شده بود.

روشن است که درجه و مرتبه‌ی نهی از منکر برای امام حسین علیه السلام با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کاملاً متفاوت بود. سیدالشهدا علیه السلام از طرف خداوند مأمور بودند که تا پای جان بایستند و زیر بار بیعت با یزید نروند، اما امامان بعدی مأمور نبودند که تا این درجه نهی از منکر نمایند و بلکه مأمور بودند که به صورت علنی و آشکار با غاصبان خلافت مخالفت نکنند و به نهی از منکر فقط در مراتب پایین‌تر آن عمل کنند.

حال اگر کسی بخواهد از سیره و عملکرد امامان الگو بگیرد، باید توجه داشته باشد که نمی‌تواند به سلیقه و تشخیص فردی خود عمل کند و نوع رفتار هر امامی را که پسندید، الگوی خود قرار دهد. این‌که هرکس با منکرات زمان خودش چگونه باید برخورد کند، با شبیه‌سازی به زمان یک امام خاص معلوم نمی‌شود. ما چون احاطه‌ای بر فلسفه و علّت نوع عملکرد هر امامی نداریم، نمی‌توانیم مدرک و معیار آن عملکرد را از ظواهر آن چه دیده‌ایم؛ استنباط کنیم و به همین

دلیل از طریق شبیه سازی شرایط خود با شرایط خاص یک امام خاص، نمی توانیم برای خود تعیین وظیفه نماییم.

بر این اساس، الگوگیری از سیره ائمه علیهم السلام به این نیست که نوع عمل یک امام را الگوی عمل خود قرار دهیم، چون همانطور که گفتیم از استخراج چرایی عملکرد ائمه علیهم السلام ناتوانیم و لذا معیاری را نمی توانیم استنباط کنیم تا آن را به مواردی که مشابه آن می پنداریم، سرایت دهیم. معنای صحیح الگوگیری از سیره ائمه علیهم السلام جز این نیست که در هر شرایطی تابع وظیفه و تکلیف الهی خود باشیم. این وظیفه در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام فقط از روی ادله کتاب و سنت و با تبعیت از فقهای جامع شرایط به دست می آید.

نتیجه این که نمی توان گفت امر به معروف و نهی از منکر «فلسفه» حرکت سیدالشهدا بوده است، بلکه می توان آن را حداً کثریکی از انگیزه ها و آثار خروج ایشان دانست که البته هیچ یک از آن ها جای علت اصلی (امر خدا به ایشان) را نمی گیرد. نکته ی مهم این است که رمز و راز علت اصلی با بیانات و توضیحات سیدالشهدا علیه السلام به افراد مختلف روشن نمی شود. این که دقیقاً برای ما روشن شود که چرا خدا چنین چیزی را از امام حسین علیه السلام خواسته بود تا از آن یک قاعده ی کلی^۱

۱ - سیدالشهدا خطاب به اشراف کوفه چنین نگاشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم... دانستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود فرمودند: «هرکس که ببیند سلطان جائری حرام های خدا را حلال کرده است و عهد وی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت می کند و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی رفتار می کند؛ و در عین حال به گفتار یا رفتار انکار نکند، بر خداوند است که او را در

بسازیم برای ما قابل تشخیص نیست.

۲) نقش مؤثر معیارهای الهی در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام

در این جایک پرسش کلی مطرح است و آن این‌که «اصلاً ما تا چه حد نسبت به کارهای ائمه علیهم السلام حق تحلیل و اسناد و انتساب تحلیل‌هایمان را داریم؟ و اگر بخواهیم سیره‌ی این بزرگواران را تحلیل کنیم با چه معیارهایی می‌توانیم چنین کنیم؟» این بحث بسیار مهمی

✎ ورودگاه آن ظالم وارد کند» و دانستید که این گروه ملازم اطاعت شیطان هستند و از طاعت خدای رحمان روگرداندند و فساد را ظاهر کردند و حدود [الهی] را تعطیل نمودند و فیء (اموال عموم مسلمین) را [به خود] اختصاص داده‌اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند و من به این امر (خلافت) - به خاطر نزدیکی‌ام به رسول خدا صلی الله علیه و آله - سزاوارترم... (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱)

طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وظیفه‌ی هر مؤمنی این است که در برابر ظلم و پایمال شدن حقوق الهی و حقوق مردم، بی‌تفاوت و منفعل نماند بلکه رو به نهی از منکر قوی یا فعلی بیاورد. سیدالشهدا علیه السلام بنابر عهد الهی‌شان از سوی خدا مأموریت داشتند که هم در قول و هم در فعل، نهی از منکر نمایند؛ هرچند که این امر به شهادت ایشان منتهی شود.

سایر اهل بیت علیهم السلام نیز هر یک به مقتضای مأموریت الهی‌شان نهی از منکر کردند و البته گاه خواست الهی از آنها این بود که تنها به نهی از منکر قوی - با بیانی نه چندان تند - روی آورند و گاه حتی به انکار قلبی صرف اکتفا کنند. اما این‌که وظیفه ما در نهی از منکر سلطان جائز و عمال او چیست؛ از صرف «عمل» معصومین علیهم السلام قابل استخراج نیست و برای دریافت این وظیفه باید به متن کلام و توصیه‌های معصومان علیهم السلام مراجعه کرد و دریافت که کدامیک از مراتب و مصادیق نهی از منکر وظیفه‌ی ما - به عنوان مکلف - است.

است که اگر خوب به آن توجه شود نگرش ما را عوض خواهد کرد.^۱ بحث این است که ما اگر احتمال دهیم در کارهای ائمه علیهم السلام یک امر الهی هم می تواند دخیل باشد همین احتمال باعث می شود که نتوانیم نظری قطعی درباره ی کارهای ایشان بدهیم. این احتمال با احادیث، تقویت شده و تبدیل به واقعیت قطعی می شود.

در گام اول، ما با احتمال می توانیم بحث را جلو ببریم، ولی بعد از بررسی روایات، می بینیم که اینها فقط در حد احتمال نیست، بلکه یک واقعیت است. این واقعیت که همیشه یک «امر الهی» برای ائمه علیهم السلام مطرح بوده و ایشان در کارهای خود همانند ما حساب و کتاب نمی کرده اند.

وقتی ما می خواهیم برای انجام کاری تصمیم بگیریم چگونه عمل می کنیم؟ طبیعی است که قرائن موجود را می سنجیم و در رابطه با آن به یک نتیجه ای می رسیم. اما این نتیجه، غالباً همراه با ظن و گمان است و کمتر همراه با یقین می باشد.

اما آیا ما حق داریم به همین شکل اعمال ائمه علیهم السلام را تفسیر کنیم. متأسفانه مشکلی که غالب تحلیل های رایج و مشهور، دارند همین است که می خواهند همه ی حساب و کتاب های ائمه علیهم السلام را بیرون بکشند، آن طور که گویی به همه چیز آگاهند. اما ما چنین دلیلی نداریم و نه تنها نمی توانیم چنین چیزی را اثبات کنیم، بلکه خلافش را می توانیم ثابت کنیم. اشتباهی که خیلی ها می کنند این است که می خواهند از فرمایش های خود ائمه علیهم السلام و توضیحاتی که برای افراد داده اند همه ی

۱ - مراجعه شود به کتاب «راز پنهانی رمز پیدایی»، ص ۲۹۴ تا ۳۰۴.

رموز مطلب را بیرون بکشند. در حالی که اشتباه درست در همین جارخ می‌دهد. مثلاً اگر امام حسین علیه السلام سخنرانی و خطبه‌هایی فرموده یا پاسخ نامه‌ها را داده‌اند، تحلیل‌گران می‌خواهند با استفاده از همین‌ها، این را بیرون بکشند که حضرت علّت اصلی و فلسفه کارشان را خودشان توضیح داده‌اند.

اما آیا واقعاً وقتی امام علیه السلام یک مطلب را به مناسبتی بیان فرموده‌اند، بدین معنی است که همه‌ی مطالبی که در تصمیم ایشان نقش داشته را بیان نموده‌اند؟ به چه دلیل؟ این از کجا قابل اثبات است؟

۱ - ۲) برخوردهای متفاوت امام علیه السلام با افراد مختلف

یکی از نقل‌هایی که از امام حسین علیه السلام شده در برخورد با عبدالله بن زبیر است. همان ملعونی که دشمن سرسخت ائمه علیهم السلام بود و دشمن یزید هم بود. او نیز امام را نسبت به خطر کشته شدن هشدار داد. وقتی که امام حسین علیه السلام در مکه بودند عبدالله بن زبیر هم در مکه بود و ملاقاتی با هم داشتند.

حضرت به او فرمودند:

هر آینه این‌که من یک وجب دورتر از شهر مکه کشته شوم، برای من محبوب‌تر است از این‌که یک وجب نزدیک‌تر به حرم کشته شوم.^۱

طبق صریح روایات امام حسین علیه السلام از خانه‌ی خدا شریف‌تر و حرمتشان عظیم‌تر است.^۲ در عین حال امام علیه السلام به کسی مثل عبدالله بن

۱ - بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۵.

۲ - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

زبیر یا محمد حنیفه می فرمایند که «نمی خواهم باریختن خون من حرمت حرم شکسته شود».^۱ این جوابی متفاوت است که به قدر معرفت طرف مقابل به او داده شده است.

به این ترتیب یک احتمال جدی و مهم این است که حضرت با هرکس به قدر فهمش سخن گفته باشند. در قصه‌ی کربلا افراد زیادی از باب دلسوزی آمدند و سیدالشهدا را نصیحت کرده و مشورت دادند، اما حضرت نمی خواستند آن‌ها را رد کنند بلکه به گونه‌ای جواب دادند که آن‌ها قانع شوند. حتی چنان که دیدیم گاهی با استناد حرکتشان به فرمان نبوی، می خواستند موجه بودن کارشان را نزد مخاطب تثبیت کنند.

بعضی از کسانی که ظاهراً برای ایشان دلسوزی کرده‌اند حتی قائل به امامت حضرت هم نبوده‌اند. مثلاً عبدالله عمر آ یا اصلاً امام علیه السلام را امام می دانست که ایشان را نصیحت کرد؟ حضرت باید به او چه جوابی می دادند؟ آیا باید بر اساس اصول ناب امامت شیعی جوابش را می دادند؟ او اصلاً امامت را قبول نداشت و حتی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم بیعت نکرده بود و آدم مصلحت طلب و دنیا طلبی بود.^۲

یا ابن عباس چه طور؟ ابن عباس هم شخصیتی است که می توان گفت در مواردی حتی در تبعیت از امام علیه السلام کوتاهی هم کرده است.^۳ البته

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۰، به نقل از کامل الزیارات.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱.

۳ - بنگرید به: رجال الکشی ص ۵۳ - ۱۶۲ احادیث ۱۰۲ - ۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰. نیز

بنگرید به: نهج البلاغه نامه‌ی ۴۱. مرحوم علامه‌ی مجلسی این نامه و پاسخ‌های ابن عباس به آن را در بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۸۱ - ۱۸۵ نقل کرده‌اند. البته در این که

گاهی در تاریخ درخشش‌هایی هم داشته،^۱ اما در مجموع او خودش را یک امام شناس کامل نشان نداده است و اعتقاد صریحش را نمی‌دانیم. حضرت به چنین کسی چه بگویند؟

یا محمدبن حنفیه که برادر حضرت است. او تا چه حد به امامت الهی حضرت اعتقاد داشته است؟ نمی‌دانیم. او کسی است که بعد از امام حسین علیه السلام ادعای امامت کرده و با امام سجاد علیه السلام در امر امامت مقابله نموده است؛ هرچند از او دلسوزی فراوانی برای امام حسین علیه السلام دیده شده است. امام حسین علیه السلام باید به او چه جوابی بدهند؟

اعتراض‌ها و دلسوزی‌ها و مشورت‌هایی که به امام حسین علیه السلام داده شد را در تاریخ ببینید. در *نفس المهموم*، لهوف، مقتل مرحوم مقررّم و بعضی مقاتل دیگری که به فارسی ترجمه شده، جواب‌های امام حسین علیه السلام آمده است، ببینید که از این‌ها نتیجه واحدی قابل استخراج نیست و تنها این نکته قابل فهم است که حضرت متناسب با فهم و مبانی‌ای که شخص پرسشگر داشته پاسخی می‌داده‌اند که او قانع و مجاب شود.

✎ خطاب نامه‌ی امیرمؤمنان به ابن عباس است یا خیر، اختلاف وجود دارد اما ابن ابی الحدید و ابن میثم قائلند که مخاطب بودن ابن عباس، مشهور و مورد اتفاق اکثر است (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۶، ص ۱۶۹. شرح نهج البلاغه (ابن میثم) ج ۵، ص ۸۹) و مرحوم خوبی نیز در شرح خود بر نهج البلاغه، بر این امر صحّه گذاشته‌اند (منهاج البراعة، ج ۲۰، ص ۷۵ و ۷۶).

۱ - بنگرید به: رجال الکشی، ص ۵۷، ح ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲ - ۲) تکلیف امام مانند ما نیست

ممکن است گفته شود: اگر رفتار ائمه علیهم السلام و به طور خاص سیدالشهدا علیه السلام، برخاسته از مسائل محرمانه و امور سری بین خدا و امام علیه السلام است، پس چرا ائمه علیهم السلام این‌ها را برای ما گفته‌اند؟ این چه ارتباطی با ما دارد؟

در پاسخ باید توجه داشت که کمترین فایده‌ی این کار آن است که ما اظهار نظرهای غیرمستند نکنیم و بدانیم این‌ها مثل ما نیستند. حساب و کتاب‌های عادی ما انسان‌های کوتاه قد با حساب‌های الهی و قواعد آسمانی معصومین کاملاً متفاوت است. «کار پا کان را قیاس از خود مگیر».

لازم است توجه شود که: علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه‌ی عملکردشان تأثیر دارد و چنین نیست که همواره عمل به ظاهر کرده باشند.^۱ بله این را می‌توان گفت که علم باطنی و غیبی‌شان را در همه جا تأثیر نمی‌داده‌اند، ولی از این طرف هم نمی‌توانیم گفت که هیچ‌جا نباید علم الهی خود را تأثیر می‌داده‌اند.

بله امام علیه السلام مأمور به ظاهرند، به این معنا که در اغلب اوقات علوم غیبی‌شان در رفتارشان مؤثر نیست، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام به این علم خود که اگر در شب نوزدهم به مسجد بروند به شهادت می‌رسند، ترتیب اثر نمی‌دهند و شبیه سایرین برخورد می‌کنند. ولی از این نمی‌توان برداشت کرد که ائمه در هیچ موقعیتی نباید علم غیبی خود را

۱ - مراجعه شود به نقد و بررسی این مطلب در «راز پنهانی رمز پیدایی» تحت عنوان: «ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند»، ص ۳۰۰.

تأثیر دهند. این هم برداشتی نادرست است.

نمی‌توان گفت ائمه علیهم‌السلام که پشت پرده را می‌دانند، تکالیفشان با سایر مردم در همه‌ی موارد مشترک است. یعنی این‌که بگوییم «تکلیف ظاهری ایشان این است که مثل بقیه عمل کنند» و «باید مثل بقیه مردم عمل کنند»، دلیلی ندارد.

تفاوت اصلی ما با آن‌ها این است که آن‌ها علم به واقع دارند یا می‌توانند داشته باشند، پس در تکالیف الهی نباید ائمه معصوم را با خودمان قیاس کنیم و همان تکالیفی را که خودمان در ظاهر داریم به‌طور کامل به ایشان سرایت دهیم. ایشان خود می‌دانند که چگونه باید عمل کنند. می‌دانند که کجا به علوم غیبی خود، ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند.

نمی‌توان با یک حکم کلی گفت ایشان نیز در تکالیف خود همانند همه‌ی مردم هستند. بله ایشان یک جاهایی نمی‌خواستند بدانند. ولی اکثر جاهایی که می‌خواستند بدانند و می‌دانستند، برخوردها و رفتارشان نشان می‌دهد که به‌گونه‌ای متفاوت از انسان‌های عادی عمل کرده‌اند. پس نمی‌توانیم آن ذوات مقدس را با خودمان قیاس کنیم.

این یک مطلب کاملاً عقلی است. آیا ما که از پشت پرده خبر نداریم حق داریم تکلیف خودمان را - که برخاسته از جهل ماست - به آن کسی که جاهل نیست سرایت دهیم؟

اصل بر این است که آن‌ها را با خود قیاس نکنیم. ولی برای این‌که یک شباهت‌هایی با ما داشته باشند خداوند در امورشان با ما یک مشترکاتی قرار داده است. اما این مشترکات نباید ما را فریب دهد. فکر

نکنیم که می توانیم حکم کلی صادر کنیم که آن ها هم باید موبه مو مثل ما عمل کنند.

اهل بیت معصوم علیهم السلام خودشان می دانند چگونه باید عمل کنند و ما نباید در محدوده ی کار آن ها داخل شویم. مثلاً وقتی ما بخواهیم نماز بخوانیم باید وضو بگیریم. تا وضو نگیریم برای ما طهارت از حدث پیدا نمی شود. حال همین حکم را به امام علیه السلام هم می شود سرایت داد؟ ما عقیده داریم چون خلقت امام از طینت علیّینی خالص است نه نجس می شوند و نه محدث. یعنی این حکمشان مثل ما نیست و طبق صریح آیه ی تطهیر هیچ گونه رجس (ناپاکی) در جسم و روح ایشان راه ندارد. بنابراین اگر امام علیه السلام غسل هم نکنند پاک است. درست است که در ظاهر غسل می کردند، وضو هم می گرفتند، ولی ما نباید آن ها را با خودمان قیاس کنیم.

در همین مثال که به نظر ساده هم می رسد ما نمی توانیم حکم کنیم که آن ها مثل ما مکلف هستند. بلکه شاید خدا خواسته آن ها در ظاهر مثل ما باشند تا ما درباره ایشان توهم ربوبیت نکنیم. این واقعیت است که اگر از کمالات ائمه علیهم السلام یک مقدار بیشتر از آن چه نشانمان داده اند، نشان داده بودند، تاب نمی آوردیم و می گفتیم این ها خدا هستند که بدین صورت در آمده اند و این گونه مردم به غلّو و مبالغه می افتادند.

این خواست خداوند است که ائمه علیهم السلام در یک دسته امور محتاج شوند. خودشان هم می دانند که باید این گونه زندگی کنند. کجا به علم به واقع خود ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند. ولی ما خبر نداریم که چگونه باید عمل کنند و وظیفه شان چیست؟

ضمن آن که باید پرسید: آیا اساساً می‌توانیم تعبیر «وظیفه امام» یا «تکلیف امام» را به کار ببریم؟ خود همین، جای سؤال دارد که به چه دلیل می‌گوییم: «وظیفه»ی امام چنین است؟ یا به کدام دلیل می‌گوییم «تکلیف» امام چنان است؟ اصلاً از کجا می‌دانیم تکلیفی در کار است؟ شاید خدا امر را به اختیار خودشان گذاشته و فرموده است «مختارید این کار را بکنید یا نکنید». و خود آن‌ها متناسب با آن چه خدا می‌پسندد اختیار می‌کنند.

اتفاقاً در مورد بندگی سیدالشهدا علیه السلام به همین معتقدیم که خدا ایشان را تکلیف نکرد که «باید این کار را بکنی» و ایشان برای پذیرش تقدیر الهی «مخیر» شدند. چنان که رفت درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین تخییر آمده است. ایشان هم در همان شب که به مسجد می‌رفتند می‌دانستند که به شهادت می‌رسند، اما مخیر شدند که این کار را بکنند یا نکنند و البته خودشان همان چیزی را که خدا برایشان می‌پسندید اختیار کردند. امثال این روایات همین را به ما یاد می‌دهد که درباره‌ی امام علیه السلام در پی تعیین تکلیف نباشیم. بله، ما مکلفیم. اما کار پاکان را قیاس از خود مگیریم. یعنی نباید آن‌ها را در تکالیف با خود قیاس کنیم. حاصل بحث این‌که: ما نمی‌توانیم همان تحلیل‌هایی را که در کارهای عادی بشری خود ارائه می‌کنیم به کارهای ائمه علیهم السلام نیز سرایت دهیم؛ به خاطر وجود حادثی که مخصوصاً برای ما بیان کرده‌اند و این حرکت را متکی به اسرار و مواتیق الهی دانسته‌اند.^۱ حال

۱ - مانند این فرمان الهی به آن حضرت که:

ممکن است سؤال شود که اگر خدا می‌خواست این رمز و رازی میان خود و وئیش باشد چرا آن را این چنین فاش فرموده‌اند؟ پاسخ این است که چه بسا این را برای من و شمای شیعه گفته‌اند تا در تحلیل‌های خود احتیاط بورزیم. این اسرار را برای آن‌هایی که برای ائمه علیهم السلام مقام امامت الهی قائل نیستند، نمی‌گویند. برای آن‌ها همان پاسخ‌های اوّلیه را می‌دهند که از سیدالشهدا در برخورد با افراد مختلف نقل شده است.

در میان جواب‌هایی که امام حسین علیه السلام به ناصحان داده‌اند آیا این هم بوده است که: «من یک وصیتی از جانب خدا دارم، آن را باز کرده‌ام و می‌خواهم به آن عمل کنم»؟ اگر این را نگفته‌اند پس معلوم می‌شود مخاطبان در رده‌ای نبوده‌اند که بشود این را به ایشان گفت. فقط در رده‌ای بوده‌اند که امام حسین علیه السلام را پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و از این که ایشان کشته شود دلشان می‌سوخته است. حضرت هم متناسب با فهم هر کس جوابی می‌داده‌اند که او را قانع کنند. لذا نمی‌توانیم از این کلمات همه‌ی مطلب و حکمت حرکت ایشان را بیرون بکشیم.

بدین سبب، چنین تصویری اشتباه است که از روی فرمایش‌های حضرت، بتوانیم به رمز حرکت ایشان پی ببریم.

ما نمی‌توانیم مدّعی شویم فهمیده‌ایم که چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده یا چرا به سمت مکه و بعد به سمت کوفه و عراق حرکت نموده‌اند؟ این چراها برای ما، با علم عادی بشری، دلیلی نهایی ندارد. و از واقعیت دور است که تحت عنوان «الگو و اسوه بودن امام و لزوم درس

گرفتن از ایشان»، دستور العمل‌هایی کلی استخراج کنیم. آن‌گاه یکی از آن مطالب کلی را گرفته و مثلاً بگوییم اگر دیدیم به معروف عمل نمی‌شود، یا به منکر عمل می‌شود، وظیفه ماست که چنین و چنان کنیم.

۳) سرّ جانفشانی سرور و سالار شهیدان علیه السلام

۱ - ۳) پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب‌های بالذات خداوند

دیدیم که خداوند اختیار تقدیر شهادت را به سیدالشهدا علیه السلام سپرده بوده است که اگر غیر از این را بخواهند تقدیرات خود را برگرداند. گویی خداوند به ایشان فرموده بوده: «با این که شهادت تو مشیت شده ولی اگر خواهی در آن بداء می‌کنم. و تقدیرات را تغییر می‌دهم؛ به خاطر این که تو را دوست دارم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «حبیب الله» اند. در زیارت آل یس در وصف ایشان می‌خوانیم:

«لا حَبِيبَ الْاَهِوَا وَ اَهْلَهُ»^۱.

جز او و خاندانش برای خدا حبیبی نیست.

صریح عبارت شریف این است که خدا اصلاً محبوبی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهلش ندارد. تنها محبوب‌های بالذات خدا این‌ها هستند اگر خدا دیگران را هم دوست دارد، به خاطر این‌ها دوست دارد. این‌ها آن قدر نزد خدا محبوبند که اگر چیزی را بخواهند نزد خدا ردخور ندارد. از طرف دیگر، این‌ها هم آن قدر غرق در بندگی خدا

هستند که می‌خواهند بدانند بهترین حالتی که خدا می‌پسندد چیست تا همان را انجام دهند. چه قدر این رابطه لطیف است! اگر خدا لطف کند و ابعادی از این رابطه برای ما، وجدانی شود، معرفتمان به خدا و ائمه علیهم السلام بالاتر می‌رود.

۲ - ۳) بلایا و کم طاقتی ما

رابطه‌ی بین این عباد با معبودشان، مثل رابطه‌ی من با خدایم نیست. رابطه‌ی ما با معبود، چگونه است؟ من در زندگی‌ام یک دسته ناملایمات می‌بینم که از آن‌ها خوشم نمی‌آید. ناراحتم می‌کند. رنجم می‌دهد و البته ممکن است به لغزش‌ها و معاصی خودم برگردد. قرآن می‌فرماید:

«مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»^۱

هر مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید.

هر چند این قانون عمومی همه‌ی بلایا نیست، اما یکی از قانون‌های خدا این است که بلاهایی که بر سر ما می‌آید به خاطر کارهای خودمان است. یک دسته ناراحتی‌ها و رنج‌هایی که ممکن است در زندگی مادی یا معنوی‌ام ببینم (مثل حوادث، حرص و جوش‌ها، اعصاب خورد شدن‌ها...)، به خرابکاری‌های خودم برمی‌گردد. به کوتاهی‌های خودم برمی‌گردد و به این که درست خدا را بندگی نکرده‌ام. آن وقت باید تقاصش را پس دهم. لطفی که خدا به من دارد این است که مرا به خودم

می‌آورد تا استیصال پیدا کنم و در خانه‌ی خدا زار بزنم. ما معمولاً این‌طور هستیم که تا گرفتار نشویم، به در خانه‌ی خدا نمی‌آییم. و آن‌طور که باید و شاید به او توجه نمی‌کنیم. لذا یک جاهایی خدا ما را گرفتار می‌کند تا ما در خانه‌اش تضرع کنیم.

اما بعد از این‌که رفتیم، و بعد از مدتی که زار زدیم، خسته می‌شویم و شروع می‌کنیم به شکوه و اعتراض! «خدایا، این همه گفتم، این همه خواستم، پس چه شد؟ گفتمی به امام زمان علیه السلام تو سَل کن، کردم، پس چه شد؟! مگر نگفتمی از پدر مهربانتان بخواهید، خوب من هم خواستم. پس چرا این‌طور شد؟ چه قدر بکشم؟ پس چرا باز هم بلا سر من می‌آید؟»
 ناملایمات واقعاً آدم را از خدا و از خواست او دلگیر می‌کند. این‌ها را در دلمان می‌گوییم بدون این‌که به زبان بیاوریم؛ الحمدلله خدا این مقدار معرفت داده که به زبان نمی‌آوریم و انشاءالله بی‌معرفتی نمی‌کنیم. ولی یک رگه‌هایی از دلخوری ممکن است در دل آدم بیاید. دل انسان کم‌کم سست می‌شود و فشارها او را از پا در می‌آورد و کار را سخت می‌کند. این یعنی ظرفیت‌های ما محدود است.

اگر ناملایماتی ببینم، سختی، ناراحتی و رنج، از پا درم می‌آورد. انگار توقع ندارم. از خدا و ائمه علیهم السلام هم کمی کدورت پیدا می‌کنم و کم‌کم دلخور می‌شوم. در عین حال چون اعتقاد درست است و آن را از اهل بیت علیهم السلام گرفته‌ام، به خودم می‌آیم و می‌گویم: «نه، من حق ندارم از خدا چیزی به دل بگیرم. من حق ندارم سوء ظنی به خدا پیدا کنم. باید حسن ظن داشته باشم» این‌ها را الحمدلله بلدیم و اعتقاد هم داریم. ولی خوش به حال کسی که همین‌ها هم به دلش نمی‌آید. می‌شود درد و غصه باشد اما دلخوری و کم‌توقعی نباشد.

۳ - ۳) تجلی اوج بندگی خدا در سیره‌ی سیدالشهدا علیه السلام

اما حدّ بالاتر بندگی چیست؟ این است که این دلخوری‌ها اصلاً مطرح نباشد. ناملاّیمتی هست. رنج هست. مصیبت هست. درد و غصّه هست. اما دلخوری نیست. کم توقّعی نیست. «خدا یا چرا من باید این جور بشوم؟» نیست. اگر این را بخواهیم پیدا کنیم باید وارد زندگی امام حسین علیه السلام شویم. ببینیم خدا با او چه کرد و ایشان با خدا چه کرد. فرضش را هم نمی‌توانیم بکنیم که جای حضرت، یا حتی جای نوکر حضرت باشیم اما تامل کنیم و ببینیم خدا با او چه کرد. اگر ما جای او بودیم، در شرایطی که در همین قصّه‌ی عاشورا، ناملاّیمت و نامردمی از در و دیوار می‌ریخت، واقعاً چه می‌کردیم؟ اصلاً وقتی آدم بعضی از مصیبت‌های روز عاشورا را می‌خواند، واقعاً حیرت می‌کند که آن‌ها چه وحشی‌هایی بوده‌اند و امام حسین علیه السلام با چه کسانی طرف بوده‌اند. اما ایشان همه‌ی مصیبت‌ها را تحمّل کردند. تلخی‌ها را تحمّل کردند. اما از جهت رابطه با خدا خم به ابرو نیاوردند.

راوی ذکر می‌کند که با جماعتی نزد حسین بن روح (نایب خاص امام عصر علیه السلام) بودم. مردی برخاست و به ایشان عرض کرد: «می‌خواهم پرسشی از شما کنم.» ایشان فرمود: «هرچه می‌خواهی بپرس» او عرض کرد: «به من خبر بده که آیا حسین بن علی علیه السلام ولیّ خدا نبود؟» فرمود: «چرا». پرسید: «مگر قاتلش دشمن خدا نبود؟» فرمود: «چرا». گفت: «چگونه ممکن است که خدا دشمنش را بر وئیش مسلط کند (چگونه ممکن است خدا مانع دشمنش نشود از این‌که بر وئیش تسلط پیدا کند)؟»

ایشان در پاسخ، نخست به بیان معجزات انبیای الهی پرداختند و پس از بیان تفصیلی آن‌ها، فرمودند:

از تقدیر خدا درباره بندگانش و حکمت اوست که انبیايش را با این معجزات چنین قرار دهد که گاهی غالب باشند و گاهی مغلوب و در حالی چیره باشند و در حالی دیگر مقهور و اگر خداوند عزوجل در همه احوالشان آنان را غالب و قاهر قرار داده بود و آنان را مبتلا نمی‌کرد و امتحان نمی‌نمود مردم آنان را - غیر خدا - معبود [خود] می‌گرفتند و فضل صبر آنان بر بلا و امتحان و محنت شناخته نمی‌شد ولی خداوند عزوجل احوال آنان را در امر امتحان و ابتلا مانند دیگران قرار داد تا در حال محنت و بلا، شکیبیا باشند و در حال عافیت و غلبه بر دشمنان، شکرگزار باشند و در همه حال متواضع باشند و گردن‌کش و متکبر نباشد و [نیز] بندگان بدانند که اینان معبودی دارند که خالق و مدبر آن‌هاست پس او را بندگی کنند و از رسولانش اطاعت نمایند و حجت خدا بر کسی که درباره آنان از حد تجاوز می‌کند و برایشان ادعای ربوبیت می‌نماید ثابت باشد و نیز بر کسانی که با پیام انبیا و فرستادگان، دشمنی و مخالفت و سرکشی و انکار می‌کنند [حجت تمام شود] و «برای آن‌که هرکه هلاک می‌شود با دلیل قاطع و روشن هلاک گردد و هرکه زندگی می‌یابد [و هدایت می‌شود] با دلیل روشن و آشکار زنده شود [و هدایت یابد].»

راوی می‌گوید فردای آن روز به سوی حسین بن روح بازگشتم در حالی که با خود می‌گفتم «دیدم دیروز از پیش خود چه مطالبی را ذکر کرد؟» خدمت ایشان که رسیدم خودشان به صحبت ابتدا کردند و فرمودند:

ای محمد بن ابراهیم! اگر با سرعت و شدت از آسمان پرتاب شوم و پرنده‌ای به سرعت مرا بگیرد یا تندباد [در حالی که معلّم] مرا به جایگاهی دور دست پرتاب کند؛ برایم محبوب‌تر از این است که در دین خداوند متعال به رای و نظر خود و از پیش خود سخن گویم.

و ادامه دادند:

بَلْ ذَلِكْ عَنِ الْأَصْلِ وَ مَسْمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.
بلکه این [مطالبی] است [که] از اصل [گرفته‌ام] و [این جواب] از امام زمان علیه السلام شنیده شده است.^۱

این نکته‌ی بسیار بسیار مهمی است که اگر مردم می‌دیدند حجّت‌های الهی همیشه غالب‌اند و هیچ موقع مغلوب نیستند، همیشه قاهرند و هیچ موقع مقهور نمی‌شوند، به اشتباه می‌افتادند و می‌پنداشتند خدا در این‌ها جلوه کرده است و این‌ها رُبّشان هستند و این‌گونه از مسیر عبودیت منحرف می‌شدند. اما محنت‌ها و مصیبت‌ها سبب شد که اولیای الهی در برابر خدا خاضع شوند و از گردن‌کشی مصون بمانند و به شکر و تواضع روی آورند و مردم این‌گونه دریابند که آن‌ها مصنوع و مدبّرند. به علاوه خداوند با این رنج‌ها حجّت را بر مخالفان و معاندان و منکران تمام کرد و البته با این ابتلائات عیار اولیای الهی در بندگی خالصانه‌شان نمایان شد. در جریان کربلا خدا می‌خواست بر همه معلوم شود که حسین بن علی علیه السلام در چه اوجی از بندگی پرواز می‌کند و در عبودیت چه محشری به پا کرده است.

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۳، به نقل از کمال الدین، احتجاج و علل الشرایع.

در روایت داریم که:

الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ^۱

ایمان دو نیم است؛ نیمی در صبر و نیمی در شکر.

هم باید امام حسین علیه السلام امتحان صبر و شکر می دادند و هم بندگان باید خدای خودشان را می شناختند، و امام را از مرز عبودیت و بندگی خارج نمی کردند. اصل، بندگی خداست. و می بینیم که خدا برای محبوب ترین خلقش بیشترین مصیبت ها را مقدر کرده و این ها هم خوب امتحان داده اند تا ارزش معرفت الله روشن شود.

نکته ی لطیف این که اگر رابطه ی بین «عابد و معبود»، به رابطه ی بین «محبّ و محبوب» بدل شد قضیه خیلی فرق می کند. یعنی سیدالشهدا علیه السلام بشود محبّ، و خدا محبوبش. حالا، محبوب او چه می پسندد؟ این محب هم همان را می پسندد. بین دو جهت جمع می شود.

۴- ۳) برخی از سختی های جانفرسای اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا

مثلاً از دست دادن حضرت علی اکبر علیه السلام، دشوار است؛ آن جوان رعنا ی رشیدی که خود امام حسین علیه السلام در باره ی او فرمودند: «وقتی که ما مشتاق زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شدیم، به علی اکبر علیه السلام نگاه می کردیم» و ایشان مجسمه ی خُلق و خَلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.^۲ اما خدا این گونه دوست داشت که حبیبش و محبوبش، همین میوه ی دلش را در راه خدا بدهد. پس وقتی علی اکبر علیه السلام آمد اجازه گرفت، امام

۱ - بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

۲ - بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

حسین علیه السلام او را معطل نکردند. در حالی که وقتی قاسم بن الحسن علیه السلام آمد اجازه بگیرد امام حسین علیه السلام اوّل اجازه ندادند. اما او اصرار کرد تا این که حضرت اجازه دادند.^۱ علی اکبری که از همه بیشتر دوستش داشتند، زودتر از همه به او گفتند برو.

این چه رابطه‌ای است؟ خیلی عجیب است. سرّش در محبت است. گویی سیدالشهدا عرضه می‌دارد: «ای محبوب من! ای خدای من! تو این را می‌پسندی. با این که از دست رفتن جوانم برایم سخت است اما جلب رضای تو شیرین است پس از آن جهت که می‌بینم حبیبم این را می‌خواهد، تحمل می‌کنم».

مقتلی که از معصوم نقل شده باشد کم است. اما از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اوّل کشته و شهید از ما اهل بیت، علی اکبر علیه السلام بود. وقتی او به میدان رفت اباعبدالله علیه السلام گریه کردند.^۲

امام عصر این‌گونه به شمشاد سیدالشهدا علیه السلام سلام می‌دهند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةٍ
إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبِيكَ إِذْ قَالَ فِيكَ «قَتَلَ
اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ يَا بَنِيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى انْتِهَاكَ
حُرْمَةَ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا».^۳

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۵.

۳ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۵.

سلام بر تو ای نخستین کشته از نسل بهترین زاده از سلاله‌ی
ابراهیم خلیل! درود بر تو و پدرت هنگامی که درباره‌ات فرمود:
«پسرکم! خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. چقدر آن‌ها بر
خداوند رحمان و بر هتک حرمت پیامبر جری شده‌اند! پس از تو
باید از دنیا گذشت (دنیا بی‌تو خواستی نیست)».

رفتن عزیز سیدالشهدا برای ایشان بسیار سخت است. ولی از آن
جهت که محبوبش این را می‌پسندد، برایش شیرین می‌شود. پس دو
جهت با هم جمع می‌شود.

۵ - ۳) خدا راضی به رضای امام علیه السلام؛ امام علیه السلام طالب رضای خدا

بندگی کردن از این زیباتر؟ ما اصلاً عظمت این رابطه را درک
نمی‌کنیم. نه علی اکبر علیه السلام را می‌شناسیم، و نه امام حسین علیه السلام را. نه حتی
خدا را آن طور که این‌ها می‌شناسند، می‌شناسیم. این‌ها که بودند؟
چگونه خاطر خدا را می‌خواستند و بندگی‌اش می‌کردند؟ بندگی ما در
مقابل این‌ها چیزی است؟ یک روز اگر اوضاعمان به هم بخورد دلگیر
می‌شویم. برای این که مطلب برای ما ملموس تر شود بیایید در بحر این
فشارها و ناراحتی‌هایی که برای امام حسین علیه السلام بود برویم و ببینیم
بر خورد آن حضرت با خدا چه بود؟

رابطه‌ی محبوب و محب را ببینید چه قدر زیباست. «محبّ»،
سیدالشهدا علیه السلام است و «محبوب»، خدا. عکسش هم صادق است. این
حسین، همان حسینی است که محبوب خدا هم هست. یعنی از یک
طرف خدا محبوب اوست و از سوی دیگر، خدا محبّ اوست. این
رابطه، دو طرفه است. خدا محبّ است و حسین علیه السلام محبوب خداست.

خدا برای محبوبش کم می‌گذارد؟ معلوم است که آن‌چه خدا برای محبوبش می‌خواهد بهترین چیز است. و امام حسین علیه السلام این را خوب می‌دانند. همان خدایی که این جوان را داده، و محبتش را هم در دل او قرار داده، می‌خواهد که امام حسین علیه السلام او را فدا کنند. نزد امام حسین علیه السلام محبت خدا بر محبت هر چیزی غالب است. اصلاً امام حسین علیه السلام، علی اکبر علیه السلام را جز برای خدا نمی‌خواهد و غیر خدا در دل ایشان نیست.

دیدنی است که این محبّ و محبوب چه گونه خاطرهمدیگر را می‌خواهند! ببینید امام حسین علیه السلام چه طور رضای خدا را طلب می‌کنند. می‌گردند آن چیزی که بالاترین رضای خدا در آن است، همان را رصد می‌کنند. از این طرف، خدا هم برای حبیب و محبوبش بهترین چیزها را می‌خواهد و به محبوبش می‌گوید تو اگر خلاف این را هم بخواهی من تقدیرم را عوض می‌کنم. چرا؟ چون تمام دنیا را برای او قرار داده است. آخرت را هم برای او قرار داده است. اصلاً خلقت را برای او قرار داده است. پس هر چه او بخواهد خدا هم همان را می‌خواهد. وقتی که سیدالشهدا خواسته خدا را عملی می‌کند خداوند اجری فراتر از تصوّر به ایشان عطا می‌نماید.

۶ - ۳) رضوان الهی: پاداش صبر سیدالشهدا علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

[زمانی که والی مدینه از امام حسین علیه السلام بیعت خواست و حضرت طفره رفتند و بیعت نکردند،] شب دوم امام حسین علیه السلام رفتند تا با قبر جدشان وداع کنند، به نماز ایستادند. نمازشان

طولانی شد. در حال سجده خواب سبکی ایشان را گرفت. در همان حالت خواب، پیامبر ﷺ آمدند و ایشان را در بغل گرفتند و به سینه چسبانند و شروع کردند چشم‌های ایشان را بوسیدن و فرمودند: پدرم فدای تو، گویی تو را می‌بینیم که آغشته به خونت هستی در بین گروهی از امت که امید به شفاعت من دارند. ولی آن‌ها نزد خدا بهره‌ای ندارند. پسرکم، تو به سوی پدر و مادر و برادرت می‌آیی در حالی که آن‌ها مشتاق تو هستند. تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت به آن‌ها نمی‌رسی.^۱

این همان اوج بندگی است. چرا بهشت مطلوب پیامبر ﷺ و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است؟ چون بهشت یعنی رضوان و رضای خدا. مهم برای سیدالشهدا همین است نه نفس بهره‌هایی که در بهشت است. البته اشکالی ندارد که هدف کسب همین بهره‌ها باشد، ولی درجه بالاتر، از آن کسانی است که تنها رضای خدا را بجویند و نعمت‌های بهشتی را از این جهت که نماد رضای الهی است بپسندند. «زمانی به بالاترین درجه رضای خدا نائل می‌شوی که به شهادت برسی»، این را پیامبر ﷺ به فرزندشان در همان خواب فرمودند. خواب امام هم حساب و کتاب دارد، مثل خواب‌های ما نیست. خدا خواب را برایشان مسلط کرد تا حقیقتی را برایشان روشن کند. آن وقت امام حسینی که می‌خواهد این‌طور بندگی خدا را بکند شک و تردید نمی‌کند در این‌که کدام سو برود و چه کند.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل چهارم

در فرمایش های سیدالشهدا علیه السلام مطالب متعدّد و متنوّعی مطرح شده که برخی می کوشند از آنها «قصد و هدف اصلی» حرکت آن حضرت را به دست آورند. این در حالی است که از یکسو باید توجه داشت که در این زمینه خلط علّت و فایده صورت نگیرد و از سوی دیگر چیزی که به عنوان «یکی از حکمت های حرکت آن حضرت» مطرح است جای خود را به توهم «تنها حکمت این حرکت» ندهد. عناوینی مانند «آزمون مردمان»، «نجات بندگان از جهالت»، «گریز از بیعت ذلیلانه» یا «امر به معروف و نهی از منکر»، فواید و برکات یا حدّا کثر حکمت های مختلف حرکت سیدالشهدا علیه السلام هستند و حتی نمی توان مجموع آنها را به عنوان علّتی تلقی کرد که حرکت را بر آن حضرت واجب کرده و اگر در میان نبوده حضرت از حرکت باز می ایستاده اند.

اصرار ما بر این تحلیل از آن روست که در روایات اهل بیت علیهم السلام، خطّ پررنگی مشاهده می شود که نشان می دهد حرکت ائمه علیهم السلام و از جمله سیدالشهدا علیه السلام برنامه ای از پیش تعیین شده بوده که از سوی خداوند به آنها ابلاغ می شده و البتّه حضرات ائمه علیهم السلام در پذیرش سرنوشت مقدّرشان مخیر بوده اند. این معیارهای الهی دهان هر تحلیل گری را می بندد که بخواهد صرفاً با ملاحظه ای ادّله ی نقلی و گاه با در نظر داشتن برخی پیش فرض های نادرست دست به تحلیلی خود ساخته در این عرصه بزند. البتّه ارائه ی این معیارها به هر پرسشگری ممکن نبوده و اهل بیت علیهم السلام گاهی برای افراد خاصّی این

پرده را بالا زده‌اند.

با توجه به این نکته نباید کار پا کان را با خود قیاس کنیم بلکه باید در معرض نسیم روایات اهل بیت علیهم‌السلام بنشینیم و دریابیم که امام حسین علیه‌السلام به انگیزه‌ی کسب رضای الهی و درجات بالای خشنودی حق، قدم در این راه گذارده‌اند. سر جانفشانی سیدالشهدا علیه‌السلام، خضوع و تواضع در برابر خداوند متعال بوده تا در نتیجه عیار عبودیت آن حضرت عیان شود و مردمان ناآگاه ایشان را هم چنان در اوج بندگی خدا ببینند و توهم ربوبیت درباره‌ی ایشان نکنند. سیدالشهدا علیه‌السلام محبوب خدا و خداوند محبوب آن حضرت است و درک این رابطه‌ی ظریف را هر نامحرمی نمی‌تواند. امام حسین علیه‌السلام همه چیز خود را در راه خدا داد و بالاترین مراتب رضای الهی را نصیب خود ساخت تا این شیوه، درسی برای پیروان آن حضرت شود که در برابر بلایا صبوری کنند و رنج‌های خود را به حساب خدا بگذارند و در طریق بندگی خدا ثابت قدم گام زنند.

فصل ۵

رضی الله عنهم و رضوا عنه^۱

۱) راضی شدن پیامبر و حضرت زهرا به قضای الهی

درباره سیدالشهدا علیه السلام

در وصیتی که از جانب خدا آمده بود، به امام حسین علیه السلام ابلاغ شد که خداوند درباره ایشان به چه چیز راضی و خشنود است. اما این بحث، نکته‌ی لطیفی دارد که در بعضی روایات به آن اشاره شده است و آن این‌که:

خداوند، قبل از این ماجرا، رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام را جلب نموده بوده است.

خداوند به حدی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام را دوست می‌داشته که قبل از ابلاغ به امام حسین علیه السلام درباره‌ی این‌که بهتر است چه کنند، ابتدا رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و رضایت حضرت زهرا علیها السلام را جلب کرده است. گویی خدا نمی‌خواسته کاری انجام دهد که مورد

رضای حبیبانش نباشد.

این، رابطه‌ی بسیار لطیفی بین پیامبر ﷺ و خدا را می‌رساند. یعنی خدا آن قدر پیامبرش را دوست می‌داشته که تا قبل از احراز رضایت ایشان نسبت به این که بر سر اهل بیتش چه بیاید، حکم و ابلاغی به آنها نکرده است. البتّه تقدیر کرده بوده، ولی قبل از این که ابلاغ شود، به خصوص از پیامبر ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام، متعدّد جلب رضایت شده است.

۱ - ۱) اعلام واقعه، قبل از تولّد امام حسین علیه السلام

۱ - ۱ - ۱) اخبار الهی به پیامبر اکرم ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و عرض کرد:

ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و تو را به فرزندی، که از حضرت زهرا علیها السلام به دنیا می‌آید، بشارت می‌دهد که بعد از تو امتت او را به قتل می‌رسانند.

این خبری بود که طبق تقدیرات الهی به پیامبر ﷺ داده شد. پیامبر ﷺ فرمودند:

يَا جَبْرَائِيلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

ای جبرئیل! سلام مرا به خدا برسان من نیاز به فرزندی ندارم که از فاطمه متولّد شود اما امتم بعد از من او را بکشند.

در ادامه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

فَعَرَجَ جِبْرَائِيلُ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ.

جبرئیل به آسمان رفت و دوباره برگشت و باز همان پیغام را آورد.

باز هم پیامبر ﷺ فرمایش خود را به جبرئیل تکرار فرمودند:

يَا جِبْرَائِيلُ وَ عَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ
أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگارم برسان من به فرزندی که
امتم بعد از من او را بکشند، نیاز ندارم.

۲-۱-۱) کسب رضای نبوی و فاطمی

با «قرار دادن نسل ائمه از سیدالشهدا علیاً»

دوباره جبرئیل به آسمان رفت و بار سوم که آمد عرض کرد:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يُبَشِّرُكَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي
ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ.

ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و بشارت می‌دهد که در
ذریه و فرزندان او، امامت و ولایت و وصیت را قرار می‌دهد.

این جا بود که پیامبر ﷺ فرمودند: «اکنون راضی شدم».

خدا پاداش و اجری برای این مصیبت به پیامبرش ابلاغ می‌کند تا
جلب رضایت او شود. این مهم است که خدا نمی‌خواسته بدون رضایت
پیامبر ﷺ چنین تقدیری را حکم و ابلاغ کند، از بس که پیامبرش را
دوست داشته است.

حالا نوبت حضرت زهرا عليها السلام است. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله برای

فاطمه عليها السلام، پیغام فرستادند و به ایشان فرمودند:

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُؤَلِّدُ مِنْكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

خداوند به من مولودی را بشارت می‌دهد که از تو به دنیا می‌آید،
اما اتمم بعد از من او را می‌کشند.

حضرت زهرا علیها السلام نیز عرضه داشتند:

لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُؤَلِّدُ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ.

[پدر جان!] به فرزندی که از من متولد شود و اتمت شما بعد از
شما او را بکشند، نیازی ندارم.

این بار پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند:

أَنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ.

خداوند امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار می‌دهد.
این جا بود که حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: «راضی شدم».

یعنی همان چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله را راضی می‌کرد، حضرت
زهرا علیها السلام را هم راضی می‌کرد.

۳-۱-۱) غمزدگی حضرت زهرا علیها السلام در هنگام حمل امام حسین علیه السلام

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت می‌فرمایند:

﴿فَحَمَلَتْهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا
حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ
أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾^{۱، ۲}

مادرش او را با کراهت باردار بود و با دشواری او را بدنیا آورد و بارداری و شیردادن او سی ماه طول کشید، تا این که فرزند به نیروی جوانی رسید [و بلوغ یافت] و چهل ساله شد آن گاه عرض کرد: «پروردگارا، به من توفیق عنایت فرما تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی فرموده‌ای شکرگزار باشم و اعمالی شایسته انجام دهم که موجب رضای تو باشد و نیز به من فرزندان صالح عنایت فرما»

یعنی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را با وجود ناراحتی از مصیبت ایشان باردار شدند. ولی این ناراحتی را پذیرفتند. در فرمایش دیگری امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

جبرئیل خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام بر تو، آیا شما را به پسری بشارت بدهم که امتتان بعد از شما او را می‌کشند؟ ابتدا فرمود: نیازی به او ندارم. جبرئیل به آسمان رفت. بار دوم برگشت و همان سخن را تکرار کرد. باز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نیازی به او ندارم. باز به آسمان رفت بار سوم برگشت و همان جمله را تکرار کرد. باز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: حاجتی به او ندارم. [بعد از سه بار] سپس جبرئیل عرض کرد: پروردگارم وصایت را در نسل او قرار می‌دهد. در این جا پذیرفتند. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نزد حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام رفتند و فرمودند: جبرئیل به نزد من آمد و مرا به پسری بشارت داد که اتمم بعد از من او را می‌کشند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: من نیازی به این [فرزند] ندارم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: پروردگار من وصیت را در

نسل او قرار می‌دهد. این را که فرمودند، حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: در این صورت باشد. و خداوند این آیه را در این جا نازل فرمود:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾^۱.

به سبب این که جبرئیل به ایشان قتل این مولود را خبر داده بود، حملش را کراهت داشت. و به این دلیل که ایشان قرار بود کشته شود حضرت زهرا علیها السلام با کراهت ایشان را حمل فرمود و با کراهت وضع حمل نمود.^۲

غم و اندوه این دو بزرگوار به معنای نارضایتی ایشان نیست. خیلی وقت ها کراهت در مقابل رضایت است اما در این جا «کراهت» یعنی «ناراحتی» نه «نارضایتی». یعنی مادر از بابت مصیبت، غمناک است. غم و اندوه هست. نه این که نارضایی در میان باشد.

خدا آن قدر این ها را عزیز می‌داشت که تا قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام راضی شوند چنین حکمی را ابلاغ نکرد و تقدیرش را قطعی ننمود. بلکه اوّل رضایت ایشان را جلب کرد و البته در مرحله بعد رضایت خود سیدالشهدا علیه السلام هم جلب شد. مثل این است که شما برای کسی که خیلی برایتان عزیز است تصمیمی بگیرید که این تصمیم باعث می‌شود او ناراحت شود. ابتدا آن را به خودش می‌گویید که فکر نکنند شما به او توجهی ندارید. او اوّل راضی نمی‌شود ولی شما طوری رضایتش را جلب می‌کنید تا این که تصمیمتان را عملی کنید.

۱ - احقاف / ۱۵ .

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۳، ح ۱۸، به نقل از کامل الزیارات.

خدا در این قضیه همین طور عمل کرده است. حکمی نکرده که اهل بیت علیهم السلام بخواهند یا نخواهند، چاره‌ای جز پذیرفتن نداشتند. از آن‌ها می‌پرسد: «راضی هستید یا نه؟» و بعد پادشاهی معین می‌فرماید تا ایشان راضی شوند.

۲ - ۱) اعلام واقعه در دوران حمل امام حسین علیه السلام و پس از ولادت ایشان

دو حدیث بعد در بابی آمده که عنوانش جالب است:

ما عَوْضَهُ اللهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ بِشَهَادَتِهِ.

آن‌چه که خدا در عوض شهادت سیدالشهدا علیه السلام به ایشان عنایت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی حضرت زهرا علیها السلام به امام حسین علیه السلام باردار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دخترشان فرمودند: خدا به تو پسری بخشیده است اسمش حسین علیه السلام است و امت من او را می‌کشند. حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: من نیازی به این فرزند ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدای عزوجل وعده‌ای در مورد ایشان با من فرموده است. حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند: چه وعده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا وعده فرموده که امامت را بعد از او در فرزندان او قرار دهد. در این جا حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: من راضی شدم.^۱

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۲، ح ۳، به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۸۸.

آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند:

وقتی که حضرت زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، پدرشان به ایشان خبر داد که امت او در آینده فرزندش را خواهند کشت. حضرت زهرا علیها السلام به پدر عرض نمود: «من نیازی به این فرزند ندارم». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدای عزوجل به من خبر داده است که ائمه را از فرزندان او قرار داده است». حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند: ای رسول خدا! راضی شدم.^۱

۳- ۱) اعلام واقعه در هنگام خردسالی آن حضرت

۱- ۳- ۱) نفرین نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر قاتلان امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی مادر، امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از مادرش گرفتند و فرمودند:

لَعْنَهُ اللهُ قَاتِلَكَ وَ لَعْنَهُ اللهُ سَائِلِكَ وَ أَهْلَكَ اللهُ الْمَتَوَازِرِينَ
عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ.

خدا قاتل تو را لعنت کند. خدا لعنت کند کسی را که تو را عریان و اهل بیتت را غارت می کند. خدا هلاک کند آن کسانی که همدیگر را علیه تو پشتیبانی می کنند، خدا بین من و آن کسانی که علیه تو کمک و یاری می رسانند حکم کند.

وقتی پیامبر عزیزشان را در آغوش می کشند و این طور هم می فرمایند طبیعی است که مادر حساس می شود.

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱، ح ۲، به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۸۷.

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ عرضه داشتند:

[پدر جان!] چه می‌فرمایید؟ (منظور از این فرمایشات چیست؟)

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

دخترم! آن اذیت و ظلم و خیانت و تجاوزی را که بعد از من و تو برای او اتفاق می‌افتد را به یاد آوردم.

۲-۳-۱) یاد کرد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از انصار امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

این جا بود که یادی از سربداران سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ کردند:

و هُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عَصَبَةٍ كَانَتْهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ
وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكَرِهِمْ وَ إِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَ تُرْبَتِهِمْ.

[این فرزند ما] در آن روز در میان گروهی [از یاران خود] است که مانند ستارگان آسمانند. شهادت [آن قدر برایشان ارزشمند است که آن] را به یکدیگر هدیه می‌دهند. گویی من لشکرگاهشان را می‌بینم. و جایی که بار و بنه‌شان را گذاشته و اطراق کرده‌اند و گویی تربتشان را نظاره می‌کنم.

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پرسیدند:

[پدر جان!] این جایی که توصیف می‌فرمایید کجاست؟

فرمودند:

مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَ هِيَ دَارُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى
الْأُمَّةِ ۱ يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ شَفَعَ لَهُ مِنْ فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ مَا شُفِعُوا فِيهِ وَ هُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي
النَّارِ.

این جا مکانی است که به آن «کربلاء» گویند و خانه‌ی گرفتاری و
بلا و مصیبت است بر ما و امت [ما] بدترین [افراد از] امت من
بر آن‌ها خروج می‌کنند. اگر همه‌ی اهل آسمان و زمین برای یکی
از آن‌ها شفاعت کند، شفاعتشان پذیرفته نیست و آنان در آتش
جاویدند.

۳-۱) گریه آسمانیان و زمینیان بر شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام پرسیدند:

پدرجان، فرزند من کشته می‌شود؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ وَ مَا قُتِلَ قَتْلَتُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ.

بله دخترم. و طوری او را می‌کشند که قبل از او کسی این‌گونه
کشته نشده باشد است.

در هنگام معراج، خدا در باره‌ی طرز کشته شدن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به

پیامبر خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

تَدْعُوهُ أُمَّتُكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا. ۱

امت تو او را به سوی جهاد می‌خوانند و سپس وی را «قتل صبر»
می‌کنند.

این که فرموده اند «هیچ کس به این شکل کشته نشده است» شاید اشاره به همین «قتل صبر» باشد. این اصطلاح یعنی مقتول را دوره نمایند و با ضربه‌ها و جراحات مختلف روحی و جسمی، ضجر گشش کنند. آنگاه رسول خدا ﷺ در وصف مصیبت زدگان آن حضرت فرمودند:

وَ يَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْوَحْشُ وَ
النَّبَاتَاتُ وَ الْبِحَارُ وَ الْجِبَالُ وَ لَوْ يُؤَذَّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى
الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ وَ يَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ
بِاللهِ وَ لَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ وَ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ
يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْجَوْرِ وَ هُمْ
الْشُّفَعَاءُ وَ هُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي غَدًا أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ
بِسِيمَاهُمْ وَ كُلُّ أَهْلِ دِينٍ يَطْلُبُونَ أَيْمَتَهُمْ وَ هُمْ يَطْلُبُونَنَا لَا
يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا وَ هُمْ قَوَامُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ.

آسمان‌ها و زمین‌ها بر او گریه می‌کنند. و فرشتگان و حیوانات وحشی بر او گریه می‌کنند. گیاهان و دریاها و کوه‌ها بر او گریه می‌کنند. و اگر به آن‌ها اجازه داده شود [آن طور که شایان است برای این مصیبت گریه کنند] بر روی زمین کسی که بتواند نفس بکشد باقی نمی‌ماند. (مصیبت آن قدر سنگین است که اگر خدا اذن تکوینی دهد، طاقت نمی‌آورند و تمام جان دارها می‌میرند.) گروهی از دوست داران ما [برای زیارت] نزد [قبر] او می‌آیند. که در روی زمین، کسی از ایشان عالم‌تر به خدا نیست و کسی محکم‌تر و استوارتر از ایشان، به حق ما قیام نمی‌کند. و غیر این‌ها

کسی روی زمین به او (سیدالشهدا ع) اعتنا و توجه نمی‌کند. آن‌ها چراغ‌هایی در تاریکی‌های جور هستند و همان‌ها شفیعان [یارگاه الهی] هستند. آن‌ها فردای [قیامت] وارد حوض می‌شوند و هنگامی که بر من وارد می‌شوند با قیافه‌هایشان آن‌ها را می‌شناسم. اهل هر دینی پیشوایان خود را می‌جویند و این‌ها ما را می‌طلبند، و غیر ما را طلب نمی‌کنند. اینان باعث قوام و استواری زمین هستند و به برکت این‌هاست که باران می‌بارد. بعد از آن چه پیامبر ص فرمودند، حضرت زهرا ع عرضه داشتند:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

و گریستند.

۴-۳-۱) شهادت: بهترین مرگ

پیامبر ص دختر خود را دل‌داری داده و فرمودند:

يَا بِنْتَاهُ إِنَّ أَفْضَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمُ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا بَدَلُوا
 ﴿أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا﴾^۱ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ
 الدُّنْيَا.

دخترم! بهترین اهل بهشت شهدای در دنیا هستند. این‌ها در دنیا جان‌ها و مال‌هایشان را بذل کرده‌اند در مقابل این‌که بهشت برایشان باشد در راه خدا می‌جنگند هم می‌کشند و هم کشته

می‌شوند وعده‌ی [خدا] بر این [پاداش] حق است و آن [پاداشی] که نزد خداست از دنیا بهتر است.

سپس فرمودند:

وَمَا فِيهَا قَتْلَةٌ أَهْوَنُ مِنْ مَيِّتَةٍ وَ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى
مَضْجَعِهِ وَ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ.

در دنیا کشته شدن ساده‌تر از مرگ نیست آن کسی که کشته شدن برایش تقدیر شده به سمت آرامگاه خود می‌رود و آن‌که کشته نمی‌شود هم به مرگ طبیعی می‌میرد.

یعنی: «دخترم! حالا که قرار است انسان بمیرد، چرا به شهادت نرسد؟ حالا که شهدا افضل اهل بهشت هستند، کشته و شهید شدن در راه خدا که بهتر از مرگ طبیعی است». گویی پیامبر خدا ﷺ دخترشان را آماده می‌کنند که این مصیبت را برای فرزندشان بپذیرند. دیدیم که در حرکت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ به سمت کوفه که نهایتاً به شهادت ایشان انجامید، برخی برای ایشان خیرخواهی می‌کردند و بازشان می‌داشتند. خیلی از این‌ها فقط دنیا را می‌دیدند و هم اکنون نیز بسیاری تحلیل‌ها همین‌رنگ و بو را دارد. گویی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ باید طوری حرکت کنند که بدنشان سالم بماند و مرگشان به تأخیر بیفتد. خیلی ساده و عامیانه عرض می‌کنیم بر فرض مرگشان هم به تأخیر می‌افتاد بالأخره که بعد از چند سال باید از دنیا می‌رفتند! اما چرا به مرگ طبیعی؟ حالا که خدا در آینده‌ی کار و عمل ایشان یک چنین فضایل و برکاتی را قرار داده، چرا به این شرافت رضایت ندهند؟

نمی‌خواهیم بگوییم این یک نمایشنامه‌ای بوده که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

اجرا کرده‌اند. واقعاً امام حسین علیه السلام برای هدایت اشرار حرص و جوش خوردند. واقعاً کمال تلاششان را کردند که دست این‌ها به خون ایشان و اصحاب و یارانشان آلوده نشود. این چنین نبود که خودشان را در لشکر آن‌ها بیندازند تا کشته شوند. در کمال اختیار و آزادی عمل کردند. عمل دشمنان معصیت بود و نه خدا و نه امام حسین علیه السلام به کار آن‌ها راضی نبودند. یک لحظه هم سیدالشهدا علیه السلام به این‌که آن معاصی را آن‌ها مرتکب شوند تن ندادند.

۵-۳-۱) فضایل بی‌ظنیر زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام

سپس این‌گونه راضی کردن حبیبی خود را ادامه دادند:

ای فاطمه ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! آیا دوست نداری که فردا در موقف حساب دستوری دهی و در مورد این خلق مورد اطاعت قرار بگیری؟ آیا راضی نمی‌شوی که پسر تو جزو حاملان عرش باشد؟ آیا راضی نمی‌شوی که [خلایق] نزد پدرت بیایند و از او شفاعت بخواهند؟ آیا راضی نمی‌شوی که شوهر تو خلایق را در روز عطش از حوض کوثر کنار زند، دوستانش را آب دهد و دشمنانش را دور کند؟ آیا راضی نمی‌شوی که شوهر تو قسمت‌کننده‌ی آتش باشد، به آتش دستور دهد و او اطاعت کند که هرکسی را او بخواهد از آتش خارج کند و هر کس را بخواهد در آتش نگه دارد؟ آیا راضی نمی‌شوی که تو به ملائک نگاه کنی در حالی که آن‌ها افق‌های اطراف آسمان را پر کرده‌اند، به تو و به آن‌چه تو دستور می‌دهی نگاه می‌کنند (دست به سینه‌ی تو هستند) و به شوهر تو هم نظر می‌کنند؛ در حالی که شوهر تو نزد

خلایق [ظالم به خود] حاضر شده و با آنها نزد خدا مخاصمه می‌کند؟ پس چه می‌بینی که خدا با قاتلان فرزندان و خودت و قاتلان شوهرت چگونه رفتار می‌کند؛ وقتی که حجّت خدا بر خلایق غالب و پیروز گردد و به آتش دستور داده شود که از او اطاعت کند؟

آن‌گاه فرمودند:

أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ الْمَلَائِكَةُ تَبْكِي لِإِثْمِكَ وَ تَأْسُفُ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ زَائِرًا فِي ضَمَانِ اللَّهِ وَ يَكُونُ مَنْ أَتَاهُ بِمَنْزِلَةٍ مِنْ حَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَ اعْتَمَرَ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْ الرَّحْمَةِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ إِذَا مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا وَ إِنْ بَقِيَ لَمْ تَزَلِ الْحَفْظَةُ تَدْعُو لَهُ مَا بَقِيَ وَ لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ أَمْنِهِ حَتَّى يُفَارِقَ الدُّنْيَا.

آیا راضی نمی‌شوی که ملائک برای پسر تو گریه کنند و هر چیزی در عالم بر [حال او] او تأسف بخورد؛ آیا راضی نمی‌شوی که هر کسی به عنوان زائر نزد او بیاید خدا حفاظتش کند و هرکس برای زیارت او می‌آید به منزله‌ی کسی باشد که حجّ خانه‌ی خدا به جا آورده و عمره گزارده است؛ و [آیا راضی نمی‌شوی که] زائر او چشم برهم زدن خالی از رحمت [حق] نباشد و وقتی می‌میرد شهید بمیرد و اگر باقی ماند، ملائک حافظ مادامی که زنده است برایش دعا کنند و همواره در حفظ و امن خدا باشد تا این‌که از دنیا مفارقت کند؟

وقتی این فضایل بی نظیر عرضه شد، حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند:

پدر جان! تسلیم و راضی شدم و بر خدا توکل کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی قلب دخترشان، روی چشمان نازنیشان دست کشیدند و فرمودند:

«من و شوهر تو و خودت و دو پسرانت در جایگاهی هستیم که باعث روشنایی چشم تو شود و دلت شاد گردد».^۱

می بینیم که حضرت زهرا علیها السلام آن قدر پیش خدا عزیزند که خدا هر طور هست می خواهد مادر به این مصیبت راضی شود. مصیبت هم که قرار است وارد شود باز خدا راضی نمی شود که عزیزانش از این بابت ناراضی باشند. هر طوری هست آن ها را راضی می کند.

۶-۳-۱) درجه خاص سیدالشهدا علیه السلام در عوض شهادت ایشان

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجره‌ی ام سلمه بودند به او فرمودند: هیچ کس بر من وارد نشود. امام حسین علیه السلام آمدند در حالی که خردسال بودند. ام سلمه نتوانست جلوی ایشان را بگیرد تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. ام سلمه به دنبال امام حسین علیه السلام آمد اما دید ایشان روی سینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و حضرت گریه می کنند. و در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی است که آن را بالا و پایین می اندازند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه فرمودند: الان جبرئیل

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۴، ح ۲۲، به نقل از تفسیر فرات کوفی (این تفسیر از تفاسیر معتبر شیعه است).

آمد و خبر آورد که او کشته می‌شود. و این همان خاکی است که حسین بر روی آن به قتل می‌رسد. این خاک را نزد خودت نگه دار. وقتی این خاک خون شد، بدان که حبیبت کشته شده است. امّ سلمه عرضه داشت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که این مصیبت را از شما دفع کند.

امّ سلمه می‌دانست که پیامبر ﷺ نزد خدا عزیز است و اگر بخواهد، خدا این مصیبت را دفع می‌کند. امّا پیامبر ﷺ فرمودند:

قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ
مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَأَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ
مِنْ وُلْدِهِ.

من چنین کردم، ولی خدای عزوجل به من وحی فرمود که [در عوض تحمل این مصیبت] برای او (امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) درجه‌ای است که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد و او شیعیانی خواهد داشت که شفاعت می‌کنند و شفاعتشان مورد قبول قرار می‌گیرد و مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز از فرزندان اوست.

و در پایان مژده دادند:

فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهُ
الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۱

خوشا به حال آنان که از دوستان و شیعیان حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند. قسم به خدا این‌ها کسانی‌اند که در روز قیامت رستگار می‌شوند. ابتداءً رسول خدا ﷺ این رنجها را نمی‌خواستند، ولی خدا وحی

می‌کند که اجر این مصیبت درجه‌ای است که احدی به آن نمی‌رسد. اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز هم رضا نمی‌دادند خداوند هم مستجاب می‌فرمود. ولی به بهای این همه فضیلت، شهادت حبیبشان را پذیرفتند. این تعبیر شاید شایسته نباشد ولی گویی یک نوع معامله میان خدا و اولیایش انجام می‌شود. خدا عوضی قرار می‌دهد تا در برابر این پاداش‌ها و اجرهای الهی، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به این امر راضی شوند و تا ایشان راضی نمی‌شوند خدا تقدیر را قطعی نمی‌کند.

۷-۳-۱) شاخص‌ترین پاداش‌های الهی به سیدالشهدا عَلَيْهِمُ السَّلَام

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمُ السَّلَام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ الشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامٌ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمُرِهِ.^۱

خدای متعال در عوض قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام امامت را در نسلش و شفا را در تربتش و اجابت دعا را نزد قبر او قرار داد. و همچنین مدت زمان زیارت زائران او، چه در هنگام رفتن و چه برگشتن، جزو عمرشان حساب نمی‌شود.

اگر با همه‌ی این عطاها پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جدّ می‌خواستند که این مصیبت رد شود، خدا رد می‌کرد. از بس که ایشان و اهل بیتشان عزیزند. از آن سو چون رضای خدا برای آن‌ها از همه چیز مهم‌تر بود و دیدند

خدا به این راضی است و به خاطر رضایتی که دارد این پاداش‌ها را قرار داده است، راضی شدند و پذیرفتند. در واقع مهم برای پیامبر ﷺ و حضرت زهرا ع، رضایت خدا بوده است.

توجه شود که پاداش به خودی خود اصالت ندارد. این پاداش ارزنده است چون رضایت خدا در آن است. از این عطایا معلوم می‌شود برای خدا محبوبیت ویژه‌ای دارد که امام حسین ع پای این قضیه بایستند، به شهادت تن دهند، تسلیم این رضایت الهی بشوند و این مصیبت‌ها را به جان بخرند تا خدا این پاداش‌ها را در عوض آن قرار دهد و لذا ایشان هم پذیرفتند.

۲) گوشه‌ای از عبادات سیدالشهدا ع

حال بینیم وقتی امام حسین ع فهمیدند خدا به این راضی است، چه کردند. واقعاً عاجزیم از این که بگوییم چه کردند. ما کوچک‌تر از این هستیم که عظمت عبادت‌هایی که سیدالشهدا ع در این راه انجام دادند را بیان کنیم. فقط گوشه‌ی ناچیزی از آن را بیان می‌کنیم. از کتاب «خصایص الحسینیه» نقل می‌کنیم. از کسی که خودش شیفته و عاشق است و به قول معروف خود اهل این طریقت است. اوست که باید برای ما بگوید.

۱ - ۲) رضا و صبر

در اوایل این کتاب، مرحوم شیخ جعفر شوشتی عبادات قلبی سیدالشهدا ع را نام می‌برند.

دوازده عبادت قلبی را ذکر می‌کنند. ما به برخی از آن موارد اشاره می‌کنیم که ببینید این عبادت‌هاست که عظمت امام حسین علیه السلام را نمایان می‌کند.

یکی از عبادات آن حضرت، «رضا» است. ایشان می‌فرماید:
حضرت سیدالشهدا علیه السلام در بالاترین درجات رضایت بودند.
خودشان فرموده‌اند:

رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

رضای خدا، رضای ما اهل بیت است.

ایشان به بزرگ‌ترین مصیبت‌ها راضی شدند و به این که اعضای بدنشان قطعه قطعه شود؛ یا به جراحت و زخم شدن آن و یا به این که تن شریفشان کوبیده و له شود. این جمله را از امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند که معروف است وقتی امام حسین علیه السلام می‌خواستند از مکه خارج شوند فرمودند:

كَأَنِّي بَأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ، بَيْنَ النَّوَاسِيسِ وَ
كِرْبَلَاءِ.^۲

گویی می‌بینم قطعه‌های بدن من را گرگ‌های بیابان بین نوایس و کربلا تکه تکه می‌کنند.^۳

از مواردی که ذکر کرده‌اند صبر آن حضرت است. صبر مقام بالایی است. ایشان می‌فرماید:

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲ - اللّهوف، ص ۶۰.

۳ - الخصائص الحسينية، ص ۳۵.

صبر، مناط مقام ائمه عليهم السلام است. قرآن می فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ﴾^۱

ما از آن‌ها امامانی قرار دادیم که به سوی امر ما هدایت می‌کنند
چراکه اهل صبر بودند.

و روایت می‌آورند که:

خدای متعال در شب معراج به پیامبرش وحی کرد که خدا تو را به سه چیز امتحان می‌کند تا این‌که ببیند صبرت چه قدر است. یکی جوع و گرسنگی که فقرای امتت را باید بر خودت ترجیح دهی. دوم تحمل اذیت و تکذیب و هراس شدید و این‌که باید جانان را در راه خدا بگذاری و با جان و مال با اهل کفر و نفاق جهاد کنی و درد و جراحت جنگ را به جان بخری. سوّم مصیبتی است که از اهل بیت عليهم السلام به تو وارد می‌شود. این مصیبت، هم درباره‌ی برادرت امیرالمؤمنین عليه السلام است هم دخترت و هم دو فرزندت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند: انا لله و انا اليه راجعون.^۲

مرحوم شیخ جعفر بعد از نقل این روایت می‌فرماید:

در این پیمان خدا که «باید صبر کنی»، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به همه‌ی مصائب صبر فرمود اما در مورد حسین عليه السلام در مقاطع مختلف عمرش نتوانست گریه نکند.

و توضیح می‌دهند:

این‌که نتوانستند گریه نکنند، منافات با صبر ندارد. بلکه گریه، لازمه‌ی شفقت و رقت قلب است... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از

۱ - سجده / ۲۴.

۲ - کامل الزیارات، ص ۳۳۲.

حسینش یاد می‌کرد یا او را می‌دید، گریه بر ایشان غلبه می‌کرد. و به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: این پسر مرا بگیر. امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام را می‌گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر گلوی او را می‌بوسیدند. امام حسین علیه السلام می‌پرسید: «پدر جان! چرا گریه می‌کنید؟» می‌فرمود: «پسرکم! من جاهای شمشیر که به بدن تو برخورد می‌کند را می‌بوسم.»^۱ ایشان هرگاه می‌دیدند که حسینشان خوش حال است گریه می‌کردند، اگر می‌دیدند غم ناک است گریه می‌کردند. اگر می‌دیدند لباس جدید و تازه‌ای به تن دارد گریه می‌کردند. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسین علیه السلام هم گریه می‌کردند.^۲

اما صبر خود امام حسین علیه السلام چه بود؟ چنان بود که در زیارت ناحیه عرض می‌کنند:

قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.^۳

فرشتگان آسمان‌ها از صبر تو به شگفت افتاده بودند.

بعد مصیبت عجبی را مرحوم شیخ در این جا ذکر می‌کنند.^۴

می‌فرمایند:

یک مقدار فکر کن در احوال او و تصور کن. افتاده است روی بیابان داغ در حالی که به اعضای بدنش جراحت وارد شده است. آن قدر تیر و نیزه خورده که معلوم نیست تعدادش چه قدر است. فرق سر ایشان

۱ - کامل الزیارات، ص ۷۰.

۲ - الخصائص الحسينية، ص ۳۸.

۳ - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۳۹.

۴ - الخصائص الحسينية، ص ۳۹.

شکافته شده، پیشانی‌اش شکسته، سینه‌اش در اثر تیرها له شده و از تیر سه شعبه سینه‌اش سوراخ شده. تیری در گلوگاه اوست، تیری زیر چانه‌ی اوست، تیری به حلق او اصابت کرده است. جگرش از تشنگی سوخته، لب‌هایش از تشنگی خشک شده است، قلبش از دیدن شهدا آتش گرفته، بچه‌هایش از یک طرف دیگر باعث دل‌شکستگی او شده‌اند، در اثر ضربه‌ی زرعه‌بن شریک کف دست ایشان قطع شده، نیزه به پهلویش خورده، سر و محاسنش از خون او خضاب شده، استغاثه و فریاد طلبی خانواده‌اش بلند است و او می‌شنود، شماتت دشمن را می‌شنود و وقتی چشم باز می‌کند می‌بیند که بعضی از کشته شده‌ها روی بعضی دیگر افتاده‌اند. با همه‌ی این حرف‌ها در آن حال یک آه نکشید و یک قطره اشک نریخت. فقط عرضه داشت:

صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ
مَالِي رَبُّ سِوَاكَ وَ لَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ صَبْرًا عَلَىٰ حُكْمِكَ يَا
غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ.^۱

ای پروردگارم! بر قضای تو صبر می‌کنم. معبودی جز تو نیست
ای فریادرس فریاد خواهان! من پروردگاری جز تو و معبودی غیر
تو ندارم. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس آن‌که برایش
فریادرسی نیست!

این همان صبری است که ملائک از آن تعجب می‌کنند. عبادت را
بینید! صبر و رضایت را ببینید!

۱ - موسوعة کلمات الامام الحسین، ج ۱، ص ۵۱۰ به نقل از مقتل الحسین
(مقرّم) و ینابیع المودّة.

۲ - ۲) حالات متضاد امام حسین علیه السلام در پی رضا و صبر

امام جواد علیه السلام از پدراننش از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌فرمایند:

وقتی که کار بر حسین بن علی علیه السلام سخت شد، آن‌هایی که همراه او بودند به او می‌نگریستند می‌دیدند حال آن حضرت خلاف حال بقیه است. وقتی کار شدیدتر می‌شد رنگ آن‌ها عوض می‌شد. بدن‌هایشان می‌لرزید، دل‌هایشان می‌تپید و در هراس می‌افتاد. اما خود ابی‌عبدالله و بعضی از همراهان خاص ایشان، رنگ بدنشان نورانی شده بود. جوارحشان، سکون و نفس و جانشان آرامش داشت.

یعنی در اوج مصیبت، مقام اباعبدالله و خصیصین حضرت به جایی می‌رسد که صورت و بدنشان نورانی‌تر و آرامششان بیش‌تر می‌شود. چون می‌بینند که لحظه به لحظه به آن وعده‌ای که با خدا کرده‌اند و خدا به آن راضی است، عمل می‌کنند و به آن نزدیک می‌شوند.

این دو حالت ضد را چگونه با هم جمع کردند؟ هم ناراحتی و رنج مصیبت را، که هم صبر می‌طلبید و هم آرامش روحی را. شدت این رنج‌ها در زمانی است که اشقیای می‌خواستند به اهل بیتشان حمله کنند و خیام را غارت نمایند. اما ایشان با غیرت و صف ناشدنی‌شان باز هم تحمل می‌فرمودند. این مقام، مقام بزرگی است. حضرت ادامه می‌دهند که:

بعضی [اصحاب آن حضرت] به بعضی دیگر می‌گفتند: نگاه کنید که حسین بن علی علیه السلام از مرگ باکی ندارد.

این نیست مگر به خاطر آن مقام رضا و بالاترین سطح رضا که امام حسین علیه السلام داشتند. و همه‌ی این‌ها امتحان رضای آن حضرت بود.

این جا امام حسین علیه السلام به اصحابشان فرمودند:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْمُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ
الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ
يَتَّقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ
مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ.^۱

ای فرزندان کرام صبر کنید. مرگ نیست مگر پلی که شما را از ناراحتی و رنج به سوی بهشت پهناور و نعیم دائمی می برد. پس کدام یک از شما کراهت دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ و مرگ برای دشمنانتان نیست مگر مانند کسی که از قصر به زندان و عذاب می رود.

پس دو حالت ضد هم به خاطر مقام رضا در آن حضرت جمع شده بود و این عظمت مقام حضرت را می رساند.

به هر طریق ما نمی توانیم عظمت عبادتی را که سیدالشهدا علیهم السلام در این امر از خود نشان داد، ترسیم کنیم و بفهمیم و فقط یکی دو مصداق آن را عرض کردیم. عظمت همین ها را اگر بفهمیم شاید تصدیق کنیم که امام حسین علیه السلام چه کرد و چه طور بندگی خودش را در پیشگاه خدا اظهار نمود.

۳ - ۲) انگیزه های گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

مرحوم شیخ دو نوع انگیزه برای گریه بر سیدالشهدا علیه السلام مطرح می کنند: یکی «باطنی و درونی» و دیگری «خارجی».

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷، ح ۲، به نقل از معانی الاخبار.

درباره‌ی انگیزه‌های خارجی می‌گویند امور خارجی که گریه می‌آورد ده چیز است. سپس برای هر مورد در کتاب خود شواهدی را هم ذکر کرده‌اند از جمله:

۱- شنیدن اسم حضرت.

۲- سخن گفتن از آن حضرت. نقل کرده‌اند وقتی که حضرت آدم و حضرت زکریا علیه السلام نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کردند، گفتند قلب ما می‌شکند و اشک ما جاری می‌شود.^۱

۳- نگاه به آن حضرت.

۴- نگاه کردن به مدفن و حرم حضرت.

۵- دست زدن به بدن ایشان و بوسیدن آن حضرت.

در این باره می‌گویند:

مصداقش این که جدّ گرامی‌شان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواضع متعدّدی از این سبب به گریه افتاد. حسین علیه السلام را به آغوش می‌کشید و زیر گلوئی او را می‌بوسید و گریه می‌کرد. بالای قلبش را می‌بوسید و گریه می‌کرد. پیشانی‌ش را می‌بوسید و گریه می‌کرد. دندان‌هایش را می‌بوسید و گریه می‌کرد. از بالا تا پایین بدنش را می‌بوسید و گریه می‌کرد. ابی‌عبدالله عرض می‌کرد: پدرجان، چرا گریه می‌کنید؟ می‌فرمود: همه‌ی این جاهایی را که می‌بوسم، جای برخورد شمشیر است. برای همین گریه می‌کنم.

اگر کسی از ایشان می‌پرسید: چرا وقتی دندان‌های او را می‌بوسید گریه می‌کنید؟ می‌فرمود: این همان دندان‌هایی است که چوب خیزران

۱ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۷۸.

به آن خواهد خورد. آن روزی که ابن زیاد به خنده می افتد، من به خاطر خنده‌ی ابن زیاد است که می‌گیریم.

اگر کسی می‌پرسید که چرا بالای قلب ایشان را می‌بوسید؟ می‌فرمود: این همان جایی است که تیر سه شعبه خواهد خورد.

خواهرش زینب زمانی خواست آن جاهایی را که پیامبر ﷺ بوسیده بوسد، اما نتوانست. برای این که اعضایشان مجروح بود. عضو سالمی در بدنش نبود. خصوصاً بعد از آن که اسب‌ها آمده و بدن را له کرده بودند. اگر آن اسب‌ها را هم روی بدن‌ها نثارانده بودند، از کثرت تیر و شمشیر و نیزه در بدنش چیز سالم باقی نگذاشته بودند. همه عضوها از هم جدا و قطعه قطعه شده بود.

خاک عالم به سرم‌گز اثر تیر و سنان

جای یک بوسه‌ی من در همه اعضای تو نیست

بعد می‌فرمایند:

نه، زینب نتوانست آن جاهایی که پیامبر ﷺ بوسیده است را بوسد، اما یک موضع از بدن او را بوسید که پیامبر ﷺ نتوانست بوسد و آن گلوی بریده حضرت بود. آن جایی که پیامبر ﷺ ظاهرش را بوسیده بود باطن آن رگ‌های بریده را بوسید. به همین جهت بود که وقتی صورتش را گذاشت روی گلوی بریده‌ی برادر با صدای بلند ندا کرد:

انّ هذا حسینٌ مقطّعُ الاعضاء و منحورٌ بالقفا.

این حسین است که اعضایش جدا شده و سرش از قفا و پشت گردن بریده شده است.

مرحوم شیخ جعفر می‌گویند: من نمی‌دانم زینب علیها السلام از کجا فهمید

که سر از پشت گردن بریده شده است. و احتمالاتی را مطرح می‌کند: یک احتمال این است که بگوییم آن زمان که سر برادر را می‌بریدند ایشان مشاهده می‌کرده است. اما این خلاف روایات است. چون حضرت به خواهرشان فرمودند از خیمه بیرون نیا و بعید است که ایشان خلاف امر برادر کنند. احتمال دوم این است که از مردم این مطلب را شنیده باشند. و این هم بعید است.

احتمال سوم را ترجیح می‌دهند. این که خود حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ این مطلب را استنباط کرده باشند. ایشان وقتی بدن شریف برادر را دید، بدن طوری بر روی زمین افتاده بود که یقین کرد سر را از پشت گردن بریده‌اند. وقتی دید با صورت روی زمین افتاده از آن جا این را فهمید. آن وقت مصیبت از اصل کشته شدن، سنگین تر شد.^۱

بارالها! به حق این صورت خاک آلوده و سر بریده و تن خرد شده، انتقام این خون را زودتر از زود از نامردمان بگیر و ما را برای یاری منتقم این خون مطهر توفیق عنایت فرما!

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل پنجم

قدر و منزلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت صدیقه‌ی طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ نزد خداوند چنان والاست که خداوند پیش از مقدر کردن شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و اسارت اهل بیتشان، نخست جد و مادر و الامقامشان را نسبت به این سرنوشت راضی می‌فرماید. جالب است که این دو

بزرگوار نخست از پذیرش چنین مصیبتی ابا داشته‌اند. به همین خاطر خداوند متعال محبوب‌های خود را با دادن اجر و پاداش‌های گران‌سنگی نسبت به این امر راضی می‌کند. از جمله آن‌که: «مقام شفاعت و سیعی به اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان‌شان می‌دهد و دست ایشان را در این زمینه باز می‌گذارد»، «به زوّار سیدالشهدا علیه‌السلام عنایات ویژه می‌فرماید»، «تربت سیدالشهدا علیهم‌السلام را شفا بخش می‌گرداند» و «اوصیای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عصر علیه‌السلام را از نسل سیدالشهدا علیهم‌السلام قرار می‌دهد». این‌ها حاصل صبر عجیب امام حسین علیه‌السلام و رضای ایشان به خواست الهی است که خود نمایانگر فتح قله‌های عبودیت توسط آن بزرگوار می‌باشد.

غرض ما از طرح این بحث این بود که گوشه‌ای و مختصری از آن چه اتفاق افتاده را رصد کنیم تا اولاً از تحلیل‌های غلط و نادرست در امان باشیم، ثانیاً مقداری از پشت پرده‌ها هم که در روایات برای ما گفته‌اند را بدانیم تا ارادتمان به سیدالشهدا علیه‌السلام بیشتر شود و در نهایت معرفتمان به خدا افزوده گردد. معرفت خدا آن قدر اهمّیت داشته و دارد که می‌بینیم چه کسانی در این راه به چه فداکاری‌هایی افتاده‌اند. امید که خدا در این امتحان بندگی، ما را در تأسی به پیشوایانمان روز به روز موفق‌تر و سربلندتر بگرداند.

الحمد لله ربّ العالمین

و صلی الله علی محمد و آله الطّاهرین.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوالحسن مسعودی (م ۳۴۶ هـ ق)، انتشارات انصاریان.
- ۳- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۴- اختیار الرجال (رجال الکشی)، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ ق.
- ۵- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان ملقب بالمفید، کنگره‌ی جهانی هزاره‌ی شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ هـ ق
- ۶- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ ق) تحقیق محمد البجاولی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ هـ ق.
- ۷- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی الملقب بالصدوق، ترجمه‌ی: آیت الله کمره‌ای، انتشارات کتابخانه اسلامیّه، ۱۳۶۲ هـ. ش.

- ٨- الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء)، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (م ٢٧٦ هـ)، تحقيق على شيرى، دار الاضواء، بيروت، ١٤١٠ هـ.
- ٩- البداية و النهاية، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (م ٧٧٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ١٠- انساب الأشراف، احمد بن يحيى بن جابر البلاذري (م ٢٧٩ هـ)، تحقيق سهيل زركار و رياض زركلى، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧ هـ.
- ١١- بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد ﷺ، محمد بن حسن صفار، محقق: كوجه باغى، محسن بن عباس على، مكتبة آيت الله مرعشى النجفى، قم، ١٤٠٤ هـ.
- ١٢- تاريخ طبرى (تاريخ الامم و الملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى (م ٣١٠ هـ)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، دار التراث، بيروت، ١٣٨٧ هـ.
- ١٣- تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب (م ٢٥٢ هـ)، دار صادر، بيروت.
- ١٤- تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، چاپخانه علميه تهراني، ١٣٨٠ هـ. ق.
- ١٥- تفسير على بن ابراهيم القمى، على بن ابراهيم القمى، مؤسسه دارالكتب قم، ١٤٠٤ هـ. ق.
- ١٦- تلخيص الشافى (تلخيص كتاب «الشافى» لعلم الهدى السيد المرتضى)، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى، انتشارات مجيب، ١٣٨٢ هـ.

- ۱۷- الخصائص الحسينية، آية الله شيخ جعفر شوشتری، منشورات المطبعة الحيدرية، نجف ۱۳۶۹ هـ ق
- ۱۸- جلاء العيون، محمد باقر مجلسي، انتشارات سرور.
- ۱۹- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سيد محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، تهران، ۱۳۸۸ شمسی.
- ۲۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۲۱- شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲.
- ۲۲- الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، ابی محمد علی بن یونس نباطی بیاضی عاملی (م ۸۷۷ هـ)، مکتبة المرتضویة، ۱۳۸۴ قمری.
- ۲۳- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری (م ۲۳۰)، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.
- ۲۴- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۲۵- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، انتشارات مرتضویة، نجف اشرف، ۱۳۵۶ هـ. ش.
- ۲۶- الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم المعروف بابن الاثیر (م ۳۶۰ هـ ق)، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ هـ ق.
- ۲۷- کمال الدین، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی الملقّب بالصدوق، انتشارات دارالکتب الاسلامیة، قم، ۱۳۹۵ هـ. ق.

- ۲۸- اللّهُوف على قتلى الطّفوف، رضیّ الدین ابوالقاسم علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس، انتشارات جهانی، تهران، ۱۳۴۸ هـ ش
- ۲۹- مجموعه رسائل اعتقادی، علامه محمّد باقر مجلسی، تحقیق سیّد مهدی رجایی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ هـ ش.
- ۳۰- مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرّسول، محمّد باقر مجلسی، مصحّح: هاشم رسولی محلاتی، دارالکتب الاسلامیّة، تهران، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۳۱- المسائل العکبریّه، محمّد بن محمّد (المفید)، کنگرّه شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ ق.
- ۳۲- المستدرک علی الصّحیحین، محمّد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دارالکفر، بیروت، ۱۳۹۷ هـ ق.
- ۳۳- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری (محدّث نوری)، مؤسسه آل البيت لاحیاء التّراث، ۱۴۰۸ هـ . ق.
- ۳۴- مقاتل الطّالبيين، ابی الفرج علیّ بن الحسین الاصفهانی (م ۳۵۶ هـ ق)، تحقیق سیّد احمد صقر، دارالمعرفه، بیروت.
- ۳۵- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی تصحیح سیّد ابراهیم میانجی، مکتبه الاسلامیّة، تهران، ۱۳۵۸ .
- ۳۶- موسوعة کلمات الامام الحسین: معهد تحقیقات باقر العلوم، دار المعروف، قم اردیبهشت ۱۳۷۴ .
- ۳۷- نهج البلاغه، السّید الشّریف الرّضی، نسخه ی صبحی صالح، انتشارات دارالهجرة، قم.